Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

اکبر نامہ

از

ابوالفضل

حصّہ (۱)

رام نرائن لال بینی مادھو
۲ کٹرہ روڈ
الہ آباد

الہ آباد لیتھو گرافر اینڈ پرنٹرز ۲۶ اے تھارنہل روڈ الہ آباد میں چھپی

الله اکبر چه دریافتست ژرف وشناختے شگرف که حقیقت پذیران دقیقه رس وروشن ضمیران صبح نفس که باریک بینان جداول آفرینش وپرکار کشایان لوحهٔ دانش وبینش اند در ترکیب عنصری وپیکر هیولانی نقدے گرانمایه وگوهرے والاطبع که در کالبد قیمت نگنجد ومیزان قیاس برنسنجد ومکیال گفت در نیاید واز مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست متحرک وهوائے متموج نیافته اند وچرا چنیں نباشد که سرانجام دارالملک معنے بے دستیارے آں امکان نپذیرد ومعمورے خراب آباد صورت بے مددگارے آں در اندیشه نگذرد **مثنوی**

ایں چه سخن بود که شد آشکار	پرده برانداخت زهژده هزار
نیست دریں بزم بسر مستیش	نیست حریفے بزبر دستیش
کارکشا اوست دریں کارگاه	صدر نشیں اوست دریں بارگاه
هرچه در آید بدل اهل هوش	دل بزبان گفت وزبان زد بگوش
از درِ دل هم بدرِ دل رهش	ناطقه وسامعه جولانگهش
ماه سخن را برصدگاه هوش	مشرق ومغرب ززبانست وگوش

چنانچه بپایهٔ والائے آں نردبان آسمان تواں رسید بپائے بادپیمائے خرد در بیدائے ناپیدائے طبیعت آں قدم متواں زد آتشے مزاجست بادنهاد خاکے طبیعتے آب نما منعکس آتشکدهٔ دل اوج پروازش بزمگاه هوا گرمی بازارش باآب آرام گاهش صفوهٔ خاک مرتبه شناسان مصفوف غربت فراخور دیده ودریافت خود چنانچه سپه سالار انجمن معنے بل خلف صدق دل دانستند موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر ابوالاباے ضمیر انگاشتند جامهٔ سخنے

کہ زیب فہرست نسخۂ مفاخر و زینت دیباچۂ مجموعۂ معالی باشد یعنی مدح کد خدائی آسمان و زمین
وحمد دادار جان و تن آفرین ہم آغاز را پایۂ سرفرازی وہم انجام را پایۂ دلنوازی ہم قافلہ سالار
سخن وران وہم شہریار سخنوری چراغ کلبۂ تاریک نشینان انیس وحد تسرائے خلوت گزینیان
درد افزای باطن مشتاقان کوی خدا جوئی مرہم بند ناسور خستہ درونان گنج ناشکیبائی
نوشدارو ی شورابہ نوشان اشک حسرت مومیائی شکستہ دلاں زاویۂ خاموشی رزم آرائے
دلاوراں ہنگامۂ عشق بزم افروز معشوق مزاجان بارگاہ اطمینان تشنہ لبان دریافت را
استشفا بخش گرسنہ دلان بادیۂ جویائی را جوع افزا ازیں جاست کہ محمد پروران بیدار دل با
ہمہ سراسیمگی شوق وبے آرامے شغف دست فکرت از دامن بودج کبریا کوتاہ داشتہ تشنہ لب
وابلہ پاے ہزاراں جوش و خروش فرو خوردہ مہر خموشی برلب نہادہ اند و بدستیاری انصاف
پاے ادب در دامن عجز پیچیدہ وراپچہ شایانی آنرا از عطیہ خانہ تقدیر نداده باشند شروع
نکردہ اند۔ بیت

راہ کمال ترا حرف لفظ ریگ دشت	عالم علم ترا شہر سخن روستا
.بردرت اندیشہ را شحنۂ غیرت زند	لطمۂ حیرت بروے وسیلے جہل از قفا

یعنی سپاس ایزد۔ بیچون از احاطۂ امکان بیرون ست وستایش خداوند بیہمال از احصاے
اکوان افزوں۔ شعر

حدیث آنجا کہ از یزداں ثنا بیست	سپاس اندیشئے ما ناسپاسیست
تو جرأت بین کہ ہمت میزند جوش	کہ گیرد قطرہ دریا را در آغوش
نہ پنداری کہ حرفش در کتابست	کہ ایں حرف گمان و ماہنابست
سخن را چند باشی محمل آرائے	بدست آویز عجز اینجا بنہ پائے

ہرگاہ زمینیان را بآسمانیان رابطۂ مناسبت مفقود وخالیان را بافلاکیان راہ سخن مسدود
باشد مکانیان را بلامکانیان چہ نسبت خواہد بود تا حصۂ من ذرۂ خاک نشیں بانسبت آفتاب
عالم تاب قدس چہ باشد محبوس منظورہ امکان وحدوث را بہ بادیہ پیمائی عرصۂ وجوب وقدم چہ
حد وکدام یارا ذرۂ سرگشتہ بے سرو پارا در شعشعہ نیر جہاں افروز بجز ہوادارے چہ بہرہ و قطرۂ

شبنم را با بحر زخار و ابر مدرار بخلاف خشک چه نسبیه هیهات اگر ذره ازاں فروغ بخش انجمن
هستی گوید اگرچه او را نمی شناسد شد و اورا نمی گوید اما ازو می گوید و او را می جوید لیکن تنگنائے
ظلمت را با ساخت نور چه نسبت و عدم مطلق را با وجود بحت چه مناسبت آفریده هرگاه کابنائے
شناسائی نتواند شد تا دمے چند در هولے صنائع بدائع مکنونات او زنند یا قدمے چند
در صحرائے ادراک مخزونات او نهند او را در معرض ستایش آفریدگار در آمدن چگونه سزد بار
نایافته را از خلوت سرائے سلطان سخن گفتن خود را در مضحکهٔ انام انداختن و سخرهٔ هنگامهٔ عوام
ساختن است ۔ شعر

پاے سخن را که دراز ست دست — سنگ سرا پردهٔ تو سر شکست
گرچه سخن فربه و جان پرورست — چونکه بخوان تو رسد لاغرست

اے برتر از کرسی عقول و اوهام و اے والاتر از ساخت عناصر و اجرام چوں معرفت ذات و
صفات بخشندے معلوم شد که سپاسدارے بر همت ما لازم نکردی و چوں نعمت بے منتها
عنایت نه کردی مفهوم شد که بر ذمت ما شکر گذاری واجب نفرمودے ۔ چوں در گفتار بسته
دیدم درگاه کردار کشوده یافتم بخود بجود گفتم که اگر توانائی سخن سرائے نداری و بادپیمائی نمیتوانی
کرد آزرده مباش که ایں طریق چرب زبانان تهیدست ست که لفظ را بفریب دلالگی
بهاے معنی فروشند حمدی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانواده
امکانے واجب شمرده انست که گوهر شب تاب خرد را از بخششهاے معین مبدا فیاضست
بچراغ روشنائی ساخته در رفت و روب عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند اگر منتظمان کارگاه قضا
و قدر فردے از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهائی داشته اند نخستین کمر همت در اصلاح
خود بندد آنگاه در فلاح دیگراں کوشش نماید اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و تکثر که در سلسلهٔ
نظام کون و فساد ازاں هم گریز نیست آورده اند که اگر فرمان رواست اصلاح دیگر اجزا بر
صلاح خود مقدم دارد که مقصود از شبانی پاسبانی رمه است و غرض از سلطانی نگاهبانی همه
وافر فرمانبردار است نخستین برادامر من له الامر اقدام نماید پس نهانخانهٔ دل خود را از خواهش
گران پاے و خشم سبک سر پاک سازد تا باین زیست و رفتار بستایش داد ارنه بچون و پروردگار

درون وبیرون متخلق و متحقق گردد چون میان من و دل سخن با بنجار سید عقل سرگردان را
منزل در دور نمود اندیشه را وقت بقدر خوشش شد خاطر حیرت زده اگرچه از دشواری و
درازی راه آزردگی داشت اما از آهنگ سازراه و نوید وصول خوش وقت گشته بود که
ناگاه دل دوربین را بازپای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست که
صفات کمال اورا دریابد و آنرا بدرگاه او نسبت دهد یا نعمتهاے بے انتهای قدم را درشمارد
و دربرابر آن متاع ستودگی حدوث آلود خود را پیش کشد تا این را حوصلہ بشری برتنه
داند واز پس ماندگان پیش گاه سپاس گذاری باشد یا آنکه خویشتن آرائی خود را ثناخوانی
الهی نام نهد واز تاریکی راه و باریکی مقصود افکار خاطر گردد طبع حیله جوی این را غنیمت
دانسته از حمد باز ماند و آغاز در انچه حیله ساز وقت مقصود وا نموده است نماید بلکه از حمد خدا
آنست که این نفس سپاس دوست خود آرای خود فروش را بر استان بندگی در پایه نیاز
و سر افگندگی داشته از طاق نظر خود بین خویش افگند تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی
آراسته شود و ظاهر و باطن او بفروتنی سرمایگی پیرایه گیرد تا شایستگی کنار مقصود را سزد
و بحمد دادار جان آفرین گراید وچون این متاع سپاس گذاری در بنگاه بشری فراوان
علی الخصوص در معامله جای این راقم بے اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم و از شکر
سرمدی تقاعد کنم هماں بهتر که از آفت مکر اندوزی این خود سرای بر آمد خود را آماده بسپاس
بلند گردانم از انجا که مقصد بلند بود و مطلب ارجمند زبان سخن ساز را دل رخصت نمی داد و
دل معامله فهم از حیرت سر برنمی آورد نه فطرت می گذاشت که مثل نادانان هنگامۂ تقلید
بدستیاری حرف و صورت در پیشگاه ثنا خوانی خداوند جل جلالهٗ درآمده باستعارات مستعار
و عبارات متبذل خرسند گردد و نه همت سپاس دوست راضی می شد که مثل دانایان کم حوصله
دل از جستجوے او باز داشته لب از گفتگوے او بربندد و بیک اقرار ناقص که در معامله خلاف
آں طریق مستمر دار د عجز وا نموده خود را از نیک ایشاں راست گوی ظاهر کند زمانے دراز در
اندیشه ماندم نه سر خروشیدن بود و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی از دست
درے از روشنائی کشود ندو دل هرزه گرد را گردن امید بکمند مقصود بسته آمد پیام آگهی بگوش

توفیق رسید که اے نقش طراز نگارستان معنی کتاب تصنیف می کنی که دیباچه را بحمد آرایش دہی
حال فرماں روائے زمین و زماں گوہر تاج بادشاہان می نویسی و سپاس ایزدی بتحریر میرود
و نیایش خدائے بتصویر می آید حمد را حمدی باید چه مصنوعات صانع بر کمال حمدیست از
دادار پاک که بزبان بے زبانی ادا شده آگاه دلاں آباد باطن را بدریافت ایں پذیرائی نور مطلق
می گردانند و بسایۂ بلند پایه حامدیت که بالذات منصب والاے بزرگ نہاد وجوب وجود ست
میرسانند و پیداست که در عالم عنصر عظیم تر اثری و شریف تر گوہری از وجود گرامی پادشاہان
والا شکوه که سرانجام نظام ظاہر عالم وابسته بد ستیاری ہمت قدسی اعتصام ایشانست
نداده اند و بیقین کار جہانی به تنی سپردن و مهم عالمی بشخصی گذاشتن جہان معنی در و نہاد نست
بلکه جان جہان معنی ساختن خصوصاً گیتی آرائی که آہنگ دریافت شمائم نسایم بہارستان
معنوی داشته بر سریر کامروائی سربلند باشد سیما خدیو زمانی که با ایں دو حالت شگرف از سرچشمهٔ
باطن سیراب دل و شاداب خاطر شود خاصه آن قبله گاه خدا آگاهان که بتائید ایزدی ازیں مراتب
فراتر شده زنگ آمیز نگارین خانه معانی و بزم افروز شبستان حقائق شده محرم خلوت کدهٔ
شہود و انیس صفوت سرائے وحدت گشته بجخت بیدار بر تخت اقبال نشیند و فرمانروائے
صورت معنی و عقده کشائی ظاہر و باطن بدو تفویض یابد چنانچه طرازنده اورنگ شاہی
و فرازنده لوای ظل الٰہی زبان مسعود ماست که مجموعۂ نقشبندان فہم و خرد بل کارنامۂ صنعتگران
ازل و ابداست باچنیں اسباب فراوان حمد حقیقی که نوداری چگونه درین تگاپو سرگرداں مانده
از شنیدن ایں پیام روح پرور صبح دولت دمید سرمایۂ سعادت جاوید میسّر شد دیدۂ اُمید
روشن گشت عالم صورت رواج گرفت ملک معنی ابتہاج یافت دامن مقصود بدست افتاده
چہرۂ مطلوب در نظر آمد ۔ سبحان الله ایں چه سریست بدیع که در کتابہاے روزگار سپاس
دادار پاک براے زیور کتاب می آرند و درینجا کتاب را براے ثناے ایزد جان آفریں می آرایند
در صحائف جہانیان حمد را بطفیل مقصود بزبان می رانند و دریں شگرفنامه مقصود را بطفیل
ستایش می نگارند در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود و دریں تازه بارگاه خردشناس
را ثنا خوانی کردار ست سوابق در محامد الٰہی بسخن التجامی برند و دریں دیباچه بدیع رقم

بانسان کامل که پادشاه حق پرست ست پناه می برند یعنی آن خدیو جهان که بدولت
خداجوئی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست و در فرقه ارباب تجرد و اصحاب
تعلق محبت پدید آمد و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت غفلت که راه مخالفت
هشیاری می رفت باز آمده از ملازمان شعور ست تقلید که از اقلیم تحقیق بر آمده شورانگیزی
می کرد امروز طیلسان تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدان درگاه ست خودپرستی کور باطن
که خداپرستی گذاشته خلق پرستی کردی چشم بینا یافته سر افگنده و شرمنده بعبادت گاه
ایزدپرستی در آمد حسد و ناتوان بینی که باد مالیخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته
باد ادراک دانای توانا دم منازعت و مسارعت می زد خرد رهنمائی حاصل کرده از گروه مستغفران
درگاه عظمت و طبقهٔ مساعدان جنود دولت ست درد طلب که صحت ابد همان تواند بود
از لنگی به پیکی آمده هم مقصودے و هم قاصدے می نماید و چرا چنین نباشد که درین زمان
دانش افزا چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اسرار غیبی چهره کشای
صور بے عیبی ست و چگونه این در نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی
قاسم ارزاق بندگان الهی باریک بین دقایق هوشگانی صاحب عیار جواهر صرافیست
تا در عالم وجود پیشواے ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتداے اصحاب تعلق که سلطنتش
نامند جدا جدا بود درمیان نوکشاکش اختلاف بواطن را سراسیمه داشت امروز که از بلند
پایی بینش بینی و فراخ حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب
گرانمایه که سررشتهٔ انتظام صورت و معنی است باین گره کشای کنوز خردمندی و کلیدداری
خزاین خداوندی عنایت شده اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هر آینه اندکی از بسیار
از مکمن بطون بمامن ظهور آمده باشد هیچ می دانی که این شعشعهٔ عالمگیر بنفس نورانی کیست
و قدم میمنت سرای که این سعادت بخشید این بدولت نورانیت و حقانیت بادشاه عالم پناه
زمان ماست یعنی آن شهنشاه معارف سپاه - مظهر قدرت الهی - مورد کرامت نامتناهی -
یگانهٔ درگاه صمدیت - مقرب بساط احدیت - گوهر معدن شاهنشاهی - نقش خاتم ید اللّهی -
فروغ خاندان گورگانی - چراغ دودمان صاحبقرانی - صاحب ستر بیچونی - وارث سریر جهانبانی

مبدع قوانین جہانبانی۔ مخترع قواعد کشورستانی۔ غرۂ ناصیہ صبح ہدایت قرۂ باصرہ آفتاب ولایت۔ گرامی ساز گوہر آدم۔ ولیعہد نیر اعظم۔ انتخاب مجموعہ قضا و قدر۔ مقدمۂ جنود فتح و ظفر۔ لبّ لباب امتزاج لیالی و ایام۔ زبدۂ نتائج عناصر و اجرام۔ چشم جہان جود و افضال۔ خال رخسار سلطنت و اقبال۔ قوۃ النظر شخص خلافت۔ مسرۃ الصدر عدل و رافت فرزندۂ گوہر بخت بختیاری۔ فرازندۂ پایۂ تخت تاجداری۔ قدردان جوہر خردمندان۔ قیمت شناس گوہر ہمت بلنداں۔ گرہ کشای کار دلبستگان۔ مرہم بند ناسور دل خستگان۔ صاحب دل روشن رائے جاں بخش و جہاں پیرائے۔ روح مصور و عقل مجسم۔ عالم جان و جان عالم۔ روشن ضمیر۔ حق بیں۔ طریقت پسند حق گزیں۔ ہشیار خرام۔ دوام آگاہی۔ بیدار نشیں۔ تخت صبحگاہی۔ یکتائے خلوتکدۂ نور۔ نور افزای نہانخانۂ حضور۔ عارف اطوار سبل۔ کامیاب صلح کل۔ مورد غرائب کرامات۔ صاحب عالی مقامات۔ محرم اسرار سفیدی و سیاہی۔ مظہر حقائق کونی و الہی۔ بینائی روابط تقییدی و اطلاقی۔ دانای رموز انفسی و آفاقی۔ منہل متعطشان زلال۔ وصال۔ مقصد متحیران طریق کمال۔ مظہر نکات تنگرف و معارف گرامی مورد علوم لدنی و رموز الہامی۔ محفل آرائے سفر در وطن۔ شمع افروز خلوت در انجمن۔ زود رس۔ دیر گیر۔ بسیار بخش۔ اندک پذیر۔ دیدبان سفینہ کن مکن۔ سفینہ دریائے بے سرو بن۔ دقیقہ شناس۔ حفظ مراتب۔ موی شگاف تقسیم رواتب۔ فرخندہ رائے فجستہ منظر۔ فرخ طالع بلند اختر۔ بردبار گران سنگ۔ صاحب فر عالی فرہنگ۔ خرد آرائے۔ تجرد نواز۔ دوست پرور۔ دشمن گداز۔ ملک گیر۔ عالم آرائے۔ عدو بند کشور کشائے۔ صاعد ارایک۔ عظمت و جلال رافع وسادہ حشمت و اقبال۔ پاسبان دولت و دیں۔ نگاہدار تخت و نگیں۔ طرازندۂ ہفت اقلیم۔ برآرندۂ تخت و دیہیم۔ شہسوار صف شکن۔ شاہباز شیر فگن۔ مجاہد میدان جہاد اکبر۔ مبارز جولان ہفت کشور۔ مشید بنیان سلطنت و ریاست۔ موسس ارکان تربیت و سیاست۔ معتصم عروۂ وثقی عقل کامل۔ مستوثق حبل متین عدل شامل۔ در روی بزم گاہ تمام نظر۔ در دل رزمگاہ تمام جگر۔ در بزم عشرت ابر دریا بار۔ در رزم نصرت دریائے خونخوار در میدان جرأت سیف مسلول۔ در جولان جلالت رمح مصقول۔

دریاے موج انگیز عالم عطا۔ سحاب آنتشبار نسیان دغا۔ انفاسش مجمرہ گردان بزم روح الطافش مروحہ جنبان صبح فتوح ۔ عدلش براعتدال فروردین از طبع خوردہ انگیز خلقش نسیم اردی بہشت از خندۂ لب ریز۔ عنصر وجودش در فتح مغلقات مرتاض و ممتحن عقل سلیمش در کشف معضلات مستشار موتمن۔ ظاہر فر جمشیدی و شکوہ فریدونی ۔ باطنش دانش سقراطی و بینش فلاطونی۔ ظاہر و باطنش مرتاض۔ چشم و دلش بامبداء فیاض دل را بازمان و مساز ساختہ وحدت را باکثرت انباز کردہ ۔ بیداریش در پاس نفس گذشتہ ہمتش پای بر ہوا و ہوس ماندہ ۔ صدق معاملہ اش وکانچہ تبلیس و تدلیس۔ برد انداختہ عیار دانشش قلب رزاند و در زرد گوہر آمود جدا ساختہ۔ جلباتیر برمفارق عزایم دریدہ طیلسان عفو بر تارک جرائم کشیدہ۔ شعشعہ جبروت از پیشانی عاطفتش لمعہ ظہور بیروں دادہ بارقہ لطف از نوائر قہرش زبانہ نور بر کشیدہ ۔ صولتش جگر سنگین جانان گداختہ ہیبتش زہرہ آہنیں ۔ جگران آب ساختہ ۔ دلتنگی روزگار اثری از گرہ ابرویش۔ کشادگی زمانہ پرتوے از شگفتگی خویش ۔ دعاے بقایش بر زبان خرد و بزرگ مقام گرفتہ ۔ مہر و وفایش بر دل برنا و پیر آرام یافتہ۔ بلندی نامش ناموران اکناف را پست کردہ ۔ تمکین دولتش سران اقطاع را از دست بردہ۔ طنطنہ اقبالش گوش ہوش سلاطین آفاق باز کردہ ۔ کوکبۂ جلالش اندیشۂ ملوک طوائف فراز نمودہ صیت بلندش در گنبد گردوں پیچیدہ ۔ آوازۂ شکوہش کراں تاکراں رسیدہ ۔ صلاے عطایش از اقصاے شش جہت گذشتہ درگاہ والایش متوطن منتخبان ہفت اقلیم گشتہ دولت روز افزونش کارنامۂ ازمان و ادوار شدہ۔ سالع ہمایونش دیباچہ سعادت ثابت و سیا نمودہ۔

مثنوی

آں شہنشاہ آسماں پایہ	چتر اقبالش آسماں سایہ
چمن آراے دانش و فرہنگ	پایہ افزای افسر و اورنگ
تخت فیروش بدولت ارزانی	شخص بختش کشادہ پیشانی
حضرتش قبلہ گاہ حق طلبان	رافتش چشمہ ساز تشنہ لباں

زیر پا کردہ از یک اندیشی | تخت شاہی و نطع درویشی
نہ فلک بر مراد او دوّار | ہفت اختر بکار او سیّار
بزم ساز جہان بہشیاری | پاسبانِ جہان بہ بیداری
مہر و کینش ببزم رزم درون | جام لبریزہ دہ بیادۂ خون
بیم خاقان زگرمی خونش | وہم قیصر زچین ابرویش
آسمان جلوۂ زمین تمکین | صاحبِ عقل کل جلال الدین
نور خورشید ذات ظل اللہ | گوہرِ تاج و تخت اکبر شاہ
این جہانِ کہن ازو نو باد | کوکبش آفتاب پرتو باد

این تہی دست کہ از بی سرمایگی سنودن نہ جاے نشست و نہ پاے ایستادن داشت بہمین این نیت درست دعزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفرین آفرینندہ شدہ بو العجب خزینہ داری کہ از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد بدولت اخلاص کیمیاگر شدم و خاطر مفلس را توانگر ساختم دست نوال گشودم و در خزینہ کشادم نیکبخت بودم دولت مند شدم حرف سرا بودم ثنا خوان گشتم بر آستانہ مجاز در حقیقت گشودم سادہ لوح بودم نکتہ نگار شدم و مراد کہ بر روی من فراز بود از کشایش ایزدی باز شد سرافگندی بسرفرازی بدل گشت ناکردۂ من بکردہ مجری شد و ناگفتہ من بگفتہ مودی گشت از بار عام بدولت سراے خاص آوردہ من بے زبان را زبان سخن سراے بخشیدہ رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچہ پیشینیان ہر طائفہ از طوائف عالمست کہ عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعاے ذو الاقران قدسی و صاحب نوامیس الہی کہ در شبستان عالم شمع ہدایت و افاضت افروختہ بنہانخانۂ عدم فرو رفتہ اند چہ طریق عوام و چہ بآئین خصوص مزین گردانند این مجموعۂ محامد ایزدی را نیز بر آن نمط پردازم و دعاے گروہے کہ در پیشگاہ دریافت این کس ببزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی کہ دل خواہد ادا نمایم لیکن چون این پی بردہ حقیقت از راہ مجاز می داند کہ اگر آشفتہ رای در بارگاہ سلطنت راہ یافتہ سفارس پیہسالاران معرکہ نماید و بوسیلۂ خود خواہد کہ بگلر بیگی آن دولت را رحمت پذیر فرمان رواے زمان گرداند - ہر آئینہ بسفاہت یا جنون منسوب گردانند -

نثر

چه یارا سها را که رخشنده مه را | سفارش بخورشید انور نویسد
همیں رفعت قدر او بس که خود را | دراں حضرت از ذره کمتر نویسد

درحضرتے که بزرگان نوازش یافته آں درگاه را رخصت خواهش نه بخشیده اند و قدرت سفارش مورچه نداده از چون منی بردر مانده بل را نیافته کجا سزد که برائے برگزیدهائے آن درگاه استدعای رحمت و تحسین مانده نماید و التماس مغفرت واگر از نا فهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالتگاه تمیز بچه نامزد شود و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد بنا برایں خاطر را ازیں اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت منوال بادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دینی را نگاشته کلک بیان گردانم و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات ایں برگزیده الٰهی را بے شائبه تکلفات نثرپردازان نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت و ارادت و نعمت گزارده باشم و هم حقی بر نورسان عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت گردانیده هرچند یکے ازیں چهار چیز باعث قوی بود براقدام ایں امر رفیع قدر اما از انجاکه مقصد بلند همت و همت کوتاه بود ایں دولت میسر نمی شد و ایں امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه برلشگاه خاطر اخلاص مظاهر چنیں جلوه دادند که دریں شغل شگرف همچنانکه حق مخلوق می گزاری حق خالق نیز بجای می آری اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا می کنی در معنی بحمد خدائے جهاں آفریں قیام می نمائی روز بروز ایں عزم مصمم می شد و اسباب نیک بختی آماده می گشت تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت ایں نظر کرده و عموم مهربانی مستعدان سعادت بریں قدم سالکان شاهراه ارادت نظر باخلاص واپس ترین قوافل ارباب سعادت نظر بعزمراد ابوالفضل بن مبارک که کلاه چهار ترکی ارادت برتارک دل مانده و آستین همت طراز عقیدت بر هیژده هزار عالم افشانده پرتو اشارت تافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقائع فتوحات دولت افزای مارا بخامه صدق نگارش نماید چگویم که ایں حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت فرمود یا دل را سعادت بخشید واقعه نویس

جلائل آثار ساخت یا زبان عجمی را فصاحت گفتار کرامت کردنی نی سخن را بال و قلم را قدم بخشید
سروش غیب بود که از عالم بالا مژدهٔ جان بخش رسانید یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت و تنزیل
وحی نمود لاجرم غایت تگاپوے و نهایت جستجوے در جمع کردن جرائد احوال و صفائح واقعات
حضرت شاهنشاهی بجاے آوردن گرفتم و مدتے از ملازمان درگاه قدیمان این دودمان دولت
از پیران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم و بقید کتابت
می درآوردم و باطراف ممالک نجمی که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقین بعضی و مظنون برخی
بود مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشتهاے خود را ببارگاه حضور
فرستادند هر چند این داعیه سعادت افزا اهتمام انجاح نیافته بود و این آرزو بکمال
انصرام نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آوردهاے که بتو پدر
رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند و آنچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمه این
کتاب گرامی سازد و آنچنان تفصیل که از دقائق احوال و جزئیات امور هیچ فرو گذاشت
نشود آنرا که بهنگام فرصت حواله کند بنا بر حکم بادشاهی که ترجمان فرمان الهی ست از
اندیشه که مکنون ضمیر بود بازمانده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید
تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از فروغ راے جهان
آراے شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم و ازان صحائف
دولت تحقیق تواریخ بسی از سوانح نمودم گرامی و نیز جدی فراوان رفت تا اکثرے از
مناشیر معلیٰ که از ابتداے اورنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال ست بحدود اقطاع شرف
نفاذ یافته بود چه بعکس و چه بنقل بدست درآمد و لیسا مضامین مقدسهٔ او سرمایهٔ این
شگرفنامه گشت و کشش بلیغ بجا آوردم تا بسیاری از عرائض که اعیان دولت
و منتسبان عتبهٔ سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل صوادر اکناف ولایت
معروض داشته بودند ضمیمه گنجینه معانی شد و اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند گشت
و همت گماشتم که مسودات و بیاضهاے هوشمندان خبرت گزین روزگار فراهم آمد و آن نیز
ذخیره براے شادابی و سیرابی این گلشن دولت برگرفتم و با این همه اسباب و گنجوری خزاین

مطالب چوں از دیر گاه خانه نقل خراب است و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع
بآں بسند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظه کامله جزئیات و کلّیات وقایع
وسوانح را که از یک سالگی که عقل هیولانی در اهتزاز بود تا امروز که بالاے خرد قبله بالغ
نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح شنودهاے خویش نموده در
مجالس متعدد بعرض رسانیدم و شبهات شکوک را بگزلک تحقیق و ایقان محو کردم وچون
باطن را اطمینانی پذیر آمد خاطر اخلاصمند را ببذل مجهود کار فرماے ایں مطلب عالی گردانیدم
امید که بتائید اخلاص ایں خدمت بانجام رسانم وانچه از عجائب ایں نوباده چمن کائنات
وفهرست کارنامهٔ مکنونات در خور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریک دلاں را شمع
بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید و روشن ضمیراں را سرمایهٔ مزید آگاهی شود. سبحان الله
چه دولتست که عبادت الهی را در پرده خدمت پادشاهی بجاے می آورم و دستور العمل
صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را براے کافه خلائق از پادشاه تا گدا ترتیب
داده سرمایهٔ دولت ابدی خود می گردانم و چوں دریں کتاب که محمدت نامهٔ ایزد بیست هر زمان
نام والا شکوه ایں پادشاه آفاق بصریح بردن از ادب دور می دانم لاجرم بحضرت
شاهنشاهی عبارت را گرامی می سازم واز بادشاه غفران قباب والد بزرگوار آنحضرت
بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن دراز نمی کنم و حضرت والدهٔ ماجدهٔ آں قدسی
نژاد بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را ایں خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته
اشارت می نمایم واز جد گرامی ایں خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر
نموده عبارت را کوتاه می گردانم + +

ذکر بعضی بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

برضمائر مرات نظائر دیده وراں دوربین و رازداران مکامن یقین که غیب نمایان
استار الهام و پرده کشایان اسرار عناصر و اجرام اند مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمت غامضه
و غرائب قدرت کامله آفریدگار جل جلاله اقتضاے آں می کند که بواسطۂ ازدواج آبای علوی
و امهات سفلی بعد ازیں چندیں ادوار امتزاج اتصال و اجتماع و استقلال و قرانات علوی
و سفلی و طلوع و غروب و ظهور و خفاے کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف
و هبوط تاثیرات اوج و حضیض و امثال آں که طراحاں کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان
نگارخانۂ تکوین و اختراع اند یگانه از خلوتیان پرده سراے بطون ببارگاه ظهور روی نماید
و یکتائی از پردگیان نهانخانۂ عدم بر ملاء اعلی وجود جلوه فرماید که موجب نظام سلسلۂ کون
و فساد و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد که وجه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن
واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی مبتنی بر جمع اضداد و انانیت عظمی در هر
سر و انصاف نایاب محبت ناپدید و خواهش در فربهی و شهوت در روز افزونی خردمند
دوربین داند که در هر چند مدتے از وجود فرمانرواے که بتائیدات ایزدی موید و بسعادات
سرمدی مستسعد باشد گریز نیست و هوشمند خبیر شناسد که ایں دولت به نیروی بازوے
معنویست و مرد معامله فهم معلوم کند هرگاه چندیں سال تربیت باید که لعل در مشیمۂ معادن
به بلوغ رسد که لائق افسر شاهی تواند شد اینچنیں گوهر بے بها و جوهر یکتا که هیچ چیز بدان
نماند چندیں امتداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص شود تا بمدارج ترقیات
باستعداد خود فائز گردد دقیقه شناسان معامله دانی دریابند که مقدار مدت تائید
باندازۂ کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تبائن در افزایش و

عظمت توان زمان ظاهر تر که بار عالم و عالمیان را بدستیاری تایید الهی بر فرق همت گرفته
فرق عالمیان را از فساد نگاه می دارد و کار جهان و جهانیان را ببیداری آگاهی سامان
و سرانجام می دهد و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت
و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این
بزرگ حوصله بلند دریافت در اندیشهٔ بشری و دائرهٔ امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه
روشن دلان کارآگاه زمان بایں عطیهٔ کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان
می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بعجز می گرایند و این طائفه راهمین دولت
بس که بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند که ادراک رتبهٔ چنیں خدیوے
اندازهٔ طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والا قدر تعظیم قدرت الهی دانسته
پرستش خدای خود می نمایند و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آئینه مشتمل برگرد
آوری رضای ایزد بیچونست مصروف دارند کدام سعادت ازیں نعمت بزرگ تر است
وکدام دولت ازیں موهبت گزیده تر و روشن ضمیر دوربین که چشم بصیرتش توتیای
انصاف کشیده باشد برهنمونی ستارهٔ سعادت داند که چندیں هزار سال بطناً بعد بطن
در مهد تربیت درآورده حضرت آلنقوا را طراز هستی بخشید تا شایان آن نور عالم افروز
که شرح آں شمسهٔ پیشطاق داستانهای باستان وکنایه مبانی نواریخ راستانست گردید
وشناسد که همان نور که بے وسیله بشری و رابطهٔ صلبی در مشیمه باطن قدسی مواطن حضرت
آلنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملابس قدسی مظاهر برای
اشکال دیگران سیری فرمود امروز در عنصر پاک این یگانهٔ یزدان شناس دادار پرست
ظهور می کند۔ شعر

چندیں زمان بگردد و چندیں قران برآید — تا ایں اختر سعادت از آسمان برآید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح الباب کرم در
هر زمان پیش از ظهور چنیں مژده که پس از هزاران سال یکے بوجود آید دولتمندان
بخت بیدار را بنوید قدوم هدایت اقدام او مسرور سازند چه هر امرے در تتق وقتی

مرصود و عقدۀ زمانی مخصوص محتجب و مکنونست لاجرم پیش از تحقیق این امر دریچه از
عالم غیب مقابل مشاعر افهام می کشایند و مواجه روزنهاے شبکۀ ادراکات میدارند
گاه در عالم شهود می نمایند و گاه در عالم امثال که تمثالیست از عالم ناسوت جلوه
می دهند تا بر شاهراه شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نیر مقصود و مترصد طلوع
نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزایست و شوق دولت آراے و هر آنچه بعد
کشمکش و خواهش طالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آں را
لذتہاست که در غیر این معنی صورت نه بندد و مصداق این معنی آنکه حضرت جهانبانی
جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاکِ خاکساری تارک انکسار
غبار آلود می داشتند و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات نهاده و روی امید
بسمت قبلۀ مناجات آورده بنعت تضرع و خشوع استدعاے این دولت تازه
که فی الحقیقت طالع همایون و عمر روز افزوں عبارت آرائیست می فرمودند که

مثنوی. خداوندا بنور شمع ذاتت | بگوهرهاے دریاے صفاتت
بآں پاکاں که چون گل پاک رستند | درون از چشمۀ خورشید شستند
که تاج دولتم را گوهری بخش | سپهر رفعتم را اختری بخش
زماهی ده شبستان مرا نور | که ظلمتهای عالم را کند دور
زخورشیدے بر فرزان وجودم | که افتد نه سپهر اندر سجودم
بقاے ده بجانِ غم پذیرم | که گر صد ره اجل آید نمیرم

الحق چیزے که حیات بے بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت
فرزند خلف و جانشین مسند شرفست که میوۀ حدیقۀ زندگانی و مصباح زجاجه
آسمانی ست که از زیب عنایت ایزدی مستضی گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد
طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق
عالمیان ممدود و مبسوط گرداند خصوصاً چنین نادره ذاتی کامل و حق کامل و حق شناسی
مکمل که اگر سر دفتر اقطاب اولیا گویند لائق ست و اگر عقد سلسلۀ عظمیٰ را اب الآباد

جد اعلی نامند بنفس امر موافق و هر آینه چنین بادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوار ترست و در طلب این مطلب عالی از همه بیقرار تر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمبدار فیاض زمانی سر ببالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده بودند ناگهان در بردهٔ خواب سعادت احتجاب که خلوت خانهٔ غیب عبارت ازانست مشاهده فرمودند که حق سبحانهٔ خلفی نامدار کرامت می فرماید که شعشعه عظمت از ناصیهٔ اقبال او تا بدو بارقهٔ ابهت از جبهه احوال او فروغ دهد از نور هدایتش ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحه لیالی ایام اضارت یابد و بعد ازانکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن کارنامهٔ ایزدی را چنانچه امروز منابر و منا شیر بآن شیر بلندست و وجوه دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند و چون حضرت جهان باقی بدولت بیدار شدند ازین بشارت عظمی و نعمت حسنی سجدات سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص در میان آوردند۔ بیت

این خواب که از دیدهٔ جان پرده گسل بود — خوابش نتوان گفت که بیداریٔ دل بود

از شریف خاں برادر شمس الدین محمد خان آنکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان درآمده صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که کدخدائی درویش منش بود گفته اند پدر گرامی از سنوح این واقعه سعادت افزا خوش وقت شده چنین تعبیر نموده اند که ایزد تعالیٰ دولت عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شد که در زمانی که حضرت مریم مکانی خلدت جلال اجلالها بعنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود بسا اوقات بر ناظران

منظرهٔ ربانی مشتبه بآیئنه می شد چنان چه حلی پوشان سرادق عفت ست که نزدیک
پیشانی آیئنه می بندند وکوکب اقبال بزبان حال این ترانه می سرائید۔ بیت

براه بخت نهادم جبین ظلمانی — هزار آیئنه آویختم به پیشانی

روزے در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم مکانی برهودجی می رفتند در
اثنائے راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است ازانجاکه طبیعت دریں حال بشربتهائے
میخوش ومیوهائے شیرین وترش راغب می باشد خواجه معظم که برادر مادر ایشان بود
فرموده اندکه ازان باغ انبه چند آورده بدست مبارک ایشان می دادکه درنظرش
پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان بآیئنه اشتباه یافته پرسیده است که شاید پیشانی خود
آیئنه بسته اید فرمودندکه من آیئنه نه بسته ام ازکجا می گویند خواجه چون نیک ملاحظه
می کند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می یابد تعجب نموده حیران آن
نور ازلی می گردد و بعضے از محرمان درگاه الهی ایں را نقل می کندو ایں استفسار
خواجه بجهت آن بودکه شعشعه انوار الهی که از جبهه انور می تافت خواجه را یارائے نگاه
کردن تمامی آن نبود دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف
همگی آن حضرت مشرف ست شنیده شد که بیشتر ازان که بایں دولت کبری سعادتمند
شوم سحری بود که ناگاه نور عظیم بمن روے آورد و درمیان کنارم درآمد۔ پنداشتم آفتاب
عالم تاب درکنار من افتاد غریب حالتے روی نمود وعظیم حیرتے دست داد که از لذت
وجد و شوق تمام اعضا و اجزاے بدنم درحرکت و اهتزاز آمد وچاشنی آں لذت هنوز
مو بمویم را فرو گرفته است وازان وقت بتاثیر آن صبح جلال وجمال وگل ایں شگوفه
دولت و اقبال راچشم براه بودم که یارب نتیجهٔ ایں شگرف حالت چه تواند بود تا آنکه باین
خدمت والاکه سرمایهٔ دولت ودین ودنیاست سرفراز گشتم وبسجده شکر ایں نعمت
جاودانی سربلندی یافتم۔ مصرع

دولت آنست که بے خون دل آید بکنار

سبحان الله چه سعادت بودکه درکنار من آمد وچه اقبال که دربر گرفتم اگرچه درظاهر بخدمت

پرورش آن گوہر گرامی نژاد پشت قوی شدم و لیکن در معنی دولت روے بمن آوردہ مرا
با قبیلہ من می پرورد ہرگاہ آنحضرت را بر دوش می گرفتم سعادت مرا از خاک برمیکشید
چنانچہ ببرکت ایں خدمت کہ سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت برمن نہاد
و با قبیلہ خود روشناس ہفت اقلیم شدم۔ دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعی دیگر
کہ ملازم رکاب سعادت اعتصام بودہ شنیدہ شد کہ در نزدیکی ظہور نیر اقبال حضرت
جہانبانی در خانۂ مسقف کہ دریچہاے مشبک داشت عشرت پیراے بودند و حروف
نمودار ولادت اشرف درمیان بود ناگاہ از شبکہ آن دولت خانہ اشعۂ نور الٰہی تابیدن
گرفت چنانچہ نزدیکان درگاہ کہ دولت حضور یافتہ بودند از خرد و بزرگ بریں نورجہانتاب
آگاہ شدند و جمعی کہ راہ سخن داشتند استکشاف ایں معنی از حضرت جہانبانی کردند فرمودند
ہمانا کہ دریں زودی از گلبن خلافت تازہ گلی خواہد شگفت و از نہانخانۂ جاہ و جلال و
نگاریں سراے عزت و اقبال نور پروردی بخت روشن سازی قدم در دائرہ وجود خواہد
نہاد کہ از کوکبۂ عظمتش دلہاے اعدای دولت در بوتۂ اضمحلال بگدازد و این خاندان
والا و دودمان عالی را از سرفرہی و رونقی پدید آید۔ بل شبستان عالم را از پرتو جہان
افروزش ضیاے و بہارے تازہ روی نماید دیگر میر عبدالحی صدر کہ از پاک نژادان عالی قدر
بود نقل می کرد کہ صبحی حضرت جہانبانی جنت آشیانی در مراقبہ بودند و گمان بردہ می شد
کہ چشم مبارک ایشان گرم شدہ باشد بعد از زمانی سر برداشتہ بودند کہ الحمدللہ والمنتہ کہ
چراغ خاندادہ سلطنت ما بتازگی روشن شد من ہتر این شکرانہ پرسیدم فرمودند کہ درین
نشاء خواب و بیداری چنان نمودند کہ ستادہ نورانی از فلان جانب و اشارت بمعمورہ کہ مولد
اشرف بود فرمودند طلوع کرد و ساعت بساعت بلند می شد و در بلند شدن ہم نور او زیادہ
می شد و ہم جرم او افزون می گشت تا آنکہ اکثر عالم را نور او فرو گرفت من از روشن ضمیری
می پرسیدم کہ این جرم نورانی چیست او جواب داد کہ این نور مجسم خلف صدق تست و ہر قدر
کہ از سطح غبرا ایں کہ نور جہان افروز پرتو برساخت آن انداختہ در تحت و تصرف و تسخیر او
درآید و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد و روز ازیں بشارت غیبی

گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید رسید چون از روے ملاحظه بوقت آن معاینه
روحانی و رویاے صالح مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت
کرامت در یک وقت بود بزرگی را که چنین فرخنده مولودے نصیب باشد نموده آگاهی چرا
کرامت نکنند و آنجا که چنین موهبتے از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه
رو ندهد و بر ظاهر بینان نقد پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید و دور نیست اما پاک
سیرتان دوربین را بطن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقق شد که این پرتو آن نجم
عالم افروزست و آن مژده این نیر ظلمت سوز و بر دریافتهاے دولت دوام ملازمت این خدیو
جهان که بر جلائل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور جاے ایستاد نیست و بر نکته
دانان باریک بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رویاے
قاچولی بهادر و تعبیر تومنه خان را از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحب قرآنی فرود آورده
از هشتم کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شد و از جیب قاچولی بهادر بدر آمد اشارت
بر وجود حضرت صاحب قرآنی کرده که جد هشتم آنحضرت ست اما بر باطن نور مواطن دوربینان
علم تعبیر و رمزدانان عالم مثال ظاهر ست که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که با کلیل
فرمانرواے سربلندی نیاقته باشند و بمتکاے دولت آرائی ارجمندے ندیده از وادی
تعبیر و اشارت مثالی دور ست بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای والا قدر اند
مقصود از آن لمعه جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیت وجود
ارفع عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور ساطع این سعد اکبرست که از
جیب آن برجیس سعادت سرزده بود اگرچه او جد شانزدهم آن حضرت ست از روے
شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند که تو این شهنشاه گیتی افروز در
جبههٔ حال آنها کمال ظهور کرده و این هفت تن درمیان این هژده کس بزرگی و گیتی
آرائی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه والا شکوه ذات اقدس حضرت
شاهنشاهیست که نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسلهٔ علیهٔ این هژده
بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایهٔ سلطنت صوری و معنوی ارزانی

ارزانی داشته نور بخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقائق آثار صدق
این معنی مختفی نیست چنانچه مجملی از کمالات این گروه والا درین شگرفنامه گزارش
خواهد یافت و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هر که امروز
گرامی احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و خبر مطالعه نموده عهد خلیفۂ زمان
را دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد آفرین برین دریافت کند
هیهات هیهات سخن فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم جائزۂ عظمیٰ ازین
گزیده ترچه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقائق شده است و خرد نکته دان
من مهبط این دقائق ربانی گشته ازین جواهر شب تاب گوشوار های گرامی بهجت آرائش
گوش هوش سعادت مندان دانش پسند یادگار می گزارم +

ذکر طلوع نور اعظم و سطوع سعد اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل الٰہی

ظهور نتیجۂ آمال از مشیمۂ ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی
ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از حذر معلی دستر مقدس حضرت عصمت قباب۔
عفت نقاب۔ تقدس احتجاب۔ بجرد انتساب۔ ولیۂ عصر، بارعۂ دهر۔ صاحبۂ روزگار۔
کاملہ آموزگار۔ قدوۂ طاهرات۔ اسوۂ زاهرات۔ صفیہ صافی نیت۔ وفیہ وافی طویت۔
ملکۂ قدسی ملکات۔ مالکہ سماوی برکات۔ صفوت زمین و زمان۔ برکت کون و مکان۔
موجۂ دریای قدم۔ صدف محیط کرم۔ چراغ خاندان ولایت۔ فروغ دودمان هدایت۔
سراج حلیم عبادت۔ مشکوۃ حریم سعادت۔ ناصیہ طاعت ایزدی۔ ناصرۂ سلطنت
سرمدی۔ قائمہ سریر سمو۔ قاعدہ کرسی علو۔ خاتون منصبۂ رفعت۔ بانوی حجلۂ دولت۔
نقاب گزین هودج عزت۔ رفعت بخش طیلسان عصمت۔ عطیۂ والای عالم بالا۔ خزینہ
رحمت ایزد تعالی۔ نعمت کبرای مائدۂ ربانی۔ دولت عظمی موهبت آسمانی۔ نقطۂ دائرۂ

فصل و افضال درۂ فاخرہ دولت و اقبال۔ شگوفۂ بہارستان عدالت۔ لوحۂ نگارستان جلالت۔ بارقۂ انوار ولایت دولا۔ نائرۂ نیر عظمت و اعلا۔ زبدۂ میامن کسبی و وہبی۔ نخبہ مکامن سری و قلبی۔ واسطۂ عقد انفس و آگاہی۔ رابطۂ انتظام سلسلۂ کونی و الہی۔ شجرۂ طیبہ و صفوت و صفا۔ ثمرۂ مکرمۂ کرامت و اصطفا۔ مرات حقیقت نماے وجہ یقین۔ مرقات اعتلاے مصاعد دولت و دین۔ اصل و اصول دوحۂ برومندی۔ نخلۂ شریفۂ روضہ ارجمندی۔ مستورہ معجز علم و حیا۔ مخدرۂ مقنعۂ عزت و کبریا۔ ذریعۂ انجلای نور غیب شہادت۔ وسیلۂ انکشاف صبح دولت و سعادت۔ پردہ نشین سرادقات آسمانی۔ حضرت مریم مکانی۔ عصمۃ الدنیا والدین۔ حمیدہ بانو بیگم ادام اللہ ظلال جلالہا نقد پاک قدوۂ اولیاے کرام۔ قطب اقطاب عظام۔ سیاح بیداے ناسوت۔ اسباح دریاے لاہوت۔ مصباح مکامن روح۔ مفتاح خزائن فتوح۔ گلچین بساتین تجلی۔ نخلبند ریاحین معنی۔ امام صومعہ ریاضت۔ ساقی میکدۂ افاضت۔ دریادل مرحلۂ تجرید۔ دریا نوش مصطبۂ توحید۔ مستغرق بحار مجاہدہ۔ مستہلک بوارق مشاہدہ۔ مشتعلہ دار شبستان طریقت۔ قافلہ سالار شاہراہ حقیقت۔ اکمل مظاہرات تجلیات ذاتی۔ اجلای مجالی انوار صفاتی۔ صراف سرایر اصحاب کشف و شہود۔ نقاد ضمائر ارباب وجد و وجود۔ سیار مشاہدہ قلوب و ارواح۔ نظار بواطن قوالب و اشباح۔ واسطہ انجلاے عام ظلام۔ وسیلہ اخفاے ارقام آثام۔ عارف روابط امتزاج ظہور۔ و بطون کاشف لوائح اسرار بروز و کمون۔

قطعہ

قطبی کہ بقطبین فلک داشت پیام | شیران ہوس را بادب کردہ لجام
در بیشۂ دل ہزبر سرمست خرام | دریا کش عشق زندہ فیل احمد جام

قدس سرہ اتفاق افتادہ بحسب ارتفاع شعری سامیہ کہ سی و شش درجہ بود بعد از گذشتن ہشت ساعت و بیست دقیقہ از اول شب ہشتم آبان ماہ جلالی سال چہارصد و شصت و چارم موافق نوزدہم اسفندارمذ ماہ قدیمی سال نہصد و یازدہم مطابق شب یکشنبہ پنجم رجب سال نہصد و چہل و نہم ہلالی ششم ماہ کاتک سال ہزار و یانصد و نود

و نهم هندی شانزدهم نسرین الاول رومی سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم چهار
ساعت و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر و حصار سعادت
انحصار امرکوت که از اقلیم دوم ست و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه طول آن
از جزائر خالدات صد و پنج درجه است در هنگامی که موکب عالی روی توجه بتسخیر ولایت
تته داشت و هودج اقبال دران حصن دولت و حصار سعادت بحت قرب زمان
اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از غرائب امور که قریب بزمان ظهور
نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت
مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی
بر عتبهٔ عفت بود در اضطراب درآمد که الحاصل وقت نحوست دارد بعد از زمانی
ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میرسد چه شود که تولد در توقف افتد حاضران
مجلس استخفاف نموده که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور اختیاری نیست
مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدری
فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایه از آن دیار آوردند
که متکفل این خدمت شود چون کمیه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن
آن نفرت نمود مزاج اعتدال سرشت منزجر شد و آن اقتضا در طبیعت نماند و چون ساعت
مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود محرمان حرم قدس گفتند که
الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لایق
نیست آنچه ایزد . چون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست درهمین حرف
حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت و دران ساعت مسعود
آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزت
بساط بگستردند و جشن شوق انبساط ترتیب دادند پردگیان سرگاهی و عصمتیان حریم
بادشاهی دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق مکحل کردند ابروی هوس را وسمهٔ طرب دادند گوش
بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند ساعت تمنا را یده

متصود بستند پاے رقص بخلخال جلوه در آورده بجولانگاه عشرت و شادی در آمدند در زمزمه مبارکی و مبارکبادی بر کشیدند پرستاران گلچهره بگلاب افشانی شوق را ابروے تازه دادند ارغوانی لباسان نوش خند بزعفران پاشی سمیران را در زر گرفتند گلبویان سمن عارض بصندل کافور آمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین در حواشی بساط بخور انگیز کردند از عود سازهاے عنبر آگین سرپوش بر داشتند غنیاگران پرده ساز جادوے بیخودی بیناکردند و ترانه زنان نغمه پرداز افسون بیهوشی در دمیدند.

شعر

هم از هندی زنان نازک آواز	چو طاؤسان هندی جلوه پرواز
هم از چینی نوازان سبکدست	ز ساغرهای می گشته سرمست
هم از قانون نوازان خراسان	دل مشکل پسندان برده آسان
هم از دستان سرایان عراقی	نواساز نوید عشرت باقی

الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت قرار و آرام و محفلے چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باده و جام تماشائیان ملاء اعلی بے واسطه حسن بصر تفرج کنان گذشتند و نظارگیان عالم بالا بزبان بے زبانی باین ترانه تر زبان گشتند. شعر

این چه مستی ست کہ بے باده و جام ست اینجا	باده کز جام ننوشند حرام است اینجا

خوانهاے میوهٔ رنگارنگ کشیدند و مائدهاے نعمت گوناگون فرو چیدند تشریفهاے رنگارنگ بخشش فرمودند و خلعتهاے تنگ تنگ انعام کردند ازین شگفتگی و خوشحالی چه گویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر توانم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمهٔ باز گویم که پس از چندین تگاپوے و جستجوے نظام بخش ملک معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مهبط بطون صنائع و خلوات قدسی بمنصهٔ ظهور بدائع و جلوات انسی آوردند اما شرح ابتهاج ملاء اعلی و کامروائی روحانیان تجرد نژاد از اندازهٔ گویائی بیرون ست همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک خرام بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت

که مسافت چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدن این مژدهٔ جانفزا و نوید دل کش شتافتند و فردای آن شب که عالم روز سعادت بود وقت صبح صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود و قریب نیم روز نزدیک بمنزل در سر زمینی که بغایت دلکشا و خوش ہوا بود و آبهای بیغش و درخشان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند و معدودی از مقربان سریر اعلیٰ بخدمت حضور قیام داشتند

مثنوی

تازه درختان بفلک چتر سای | سایه فگن بر ظلِ همای
غلغل مرغوله مرغان راغ | ریخته بر بزم نوای فراغ

ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی کرد مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب صفدر خانی بلند نامی داشت ازین سیاهی که روسپیدی کونین درو مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا امیر هزار سازیم۔

بیت

بادشاهان جهان را سزد ار هفت اقلیم | مژدگانی چنین مژده اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک روان باد رفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند و آن سوار رخش سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازهای بلند شهریار جهان و جهانیان را بشادمانی جاوید مژده دادند و بطلوع نیر جلال از افق امید نوید رساندند۔ که سپیده دم صبح مراد برحسب آرزو دمید و سرو بن بهار اقبال طبق امید سر بر زد همان لحظه آنحضرت سر بسجده شکر بدرگاه خداوندگاری ماندند و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند۔ **بیت**

تاج رفعت بر سپهر وروی طاعت بر زمین | پای دولت بر سر و فرق منت در سجود

بعد از ادای وظائف شکر بمعسکر والا شتافته۔ ببارگاه سپهرگاه در آمدند جهان را از جشن عشرت و آئین دولت تازه شد و نقارهٔ عیش و شادی بآئین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت بارگاه سپهر تربیت یافته بآئین همایونی دلکش تر از جشن کیومرثی و بزم فریدنی۔

رباعی

ای دیده بیا قدرت بیچوں بنگر — وین بزمگه از درون و بیرون بنگر
گر ذوق تماشای دو عالم داری — آرایش این جشن همایون بنگر

جهان پیر برگ نوای جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت فراموش کرده را بیاد آورد۔

رباعی

ساقیان دست بجام می بیغش کردند — خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند
ابر چه می بود که ساقی بقدح ریخت خرد — که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند

مطربان دستان سرا و مغنیان جادو نوا سازهاے گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پردهاے رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چنگیان دست بر رشتهٔ مقصود در زدند عود نوازان غمهاے جهان را گوشمال دادند قانونیان از زلف مراد تار بربستند نائیان گرم نفس نفسهاے راست آهنگ برکشیدند نجکیان دلها را بزلف مطاوب در آویختند دائرہ دستان آینهٔ اقبال در پیش رو نهادند ظریفان شگرف از رنگ آمیزی ظرافت نکته سنجان سحر پرداز را از زبانِ سخن آفرین ببتند بیان نادره حرف در بذله گوئی لبهاے مجلسیان را در قهقهه شوق در آوردند سپه سالاران جهان کشاے و سرداران صف آراے فوج فوج تسلیم مبارک بادی بتقدیم رسانیدند و طوایف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجا آوردند و دانش منشان اسکندر پسند و اصطرلاب دانان رصد بند که علی الدوام از همنشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زائچه طالع محمود ولادت مسعود را مرآت ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات کواکب اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو از تقابر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی ازاں جداول بر صفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض داشتند و انچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند و فکری فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آئینه دلکشای اسکندری و جام گیتی نماى جمشیدی بود بدریافت والاے خود انبساط عجائب و استخراج مآثر طالع این کارنامهٔ ایزدی فرموده بودند با نچه دانان دیگر از تاثیرات بساط افلاک و نتائج احسام و اجرام پے برموز غیبی برده بودند۔

مقابله فرمودند همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق
بشارت غیبی و اشارت ربانی چنانچه گذارش یافته آں گوهر قدسی را بهمان لقب
ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحائف سعادت و صفائح دولت ثبت
و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رویاے صدق پیراے بظهور پیوست
تبارک اللہ زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد و از
مشرق تا مغرب فروغ ایں اسم و پرتو ایں مسمی فرو گرفت و از شرائف ایں نام بدائع
انتظام یکے آنست که خدمه اخوی اعظمی جامع الکمالات صوری و معنوی ملک الشعرا ابو الفیض
فیضی در بعضی تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات
عالیات اند و در عالم تجرد و ترک آثار آں بروجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد
ارتباط و انتساب ظهور می یابد آنست که بینات حروف آفتاب که دو بیست و بیست و سه
عدد است موافق است بعدد حروف اکبر۔ رباعی

نوری که ز عالم آرا پیداست	از جبههٔ شاهنشهِ والا پیداست
اکبر که بآفتاب دارد نسبت	ایں نکته ز بینات اسما پیداست

انتهی کلامه و دیگر از لطائف ایں اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان
آثار و تراکیب حروف و طبائع شناسان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون هوت و ظهور
تنزلات خبردارند و از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد از لفظ امتزاج بالقاظ
آگاه اند ازیں حروف بیست و هشتگانه ابجد هفت هفت حرف بهر عنصری از عناصر
اربعه منسوب داشته اند و حروف عدالت امتزاج ایں اسم گرامی جامع مراتب
چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سائر نعوت فضل و کمال آگاه میسازد
چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است و هرگاه اسمی بطریق سویت
در عنصریت از حروف فراهم آید که عنصری دراں ناقص نبود و عنصری مکرر نیامد هر آئینه
آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال نشاة الیست که او را در حسن سیرت
و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل تمام ست

و درضمن این نکته دیگر بر دریچۂ ادراک جلوه گر شد که این سعد اکبر را هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و باست کاف آبی ست دشمن بالاے خود را که آتش ست برمی دارد و با که مادیست دشمن پایان را که خاکست پراگنده می کند و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبر داشته از فیض سعادات وکرامات مسمی بهره مند گردند

ذکر صورت زائچۂ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی مثبت یافته بود

بیا از آسمان سنج رصد بند	نگاهے کن بعقل چرخ پیوند
بحسن طالع صاحب قران بین	سعادت نامۂ هردو جهاں بین
تماشا کن درین فرخنده منشور	سعادت بر سعادت نور بر نور

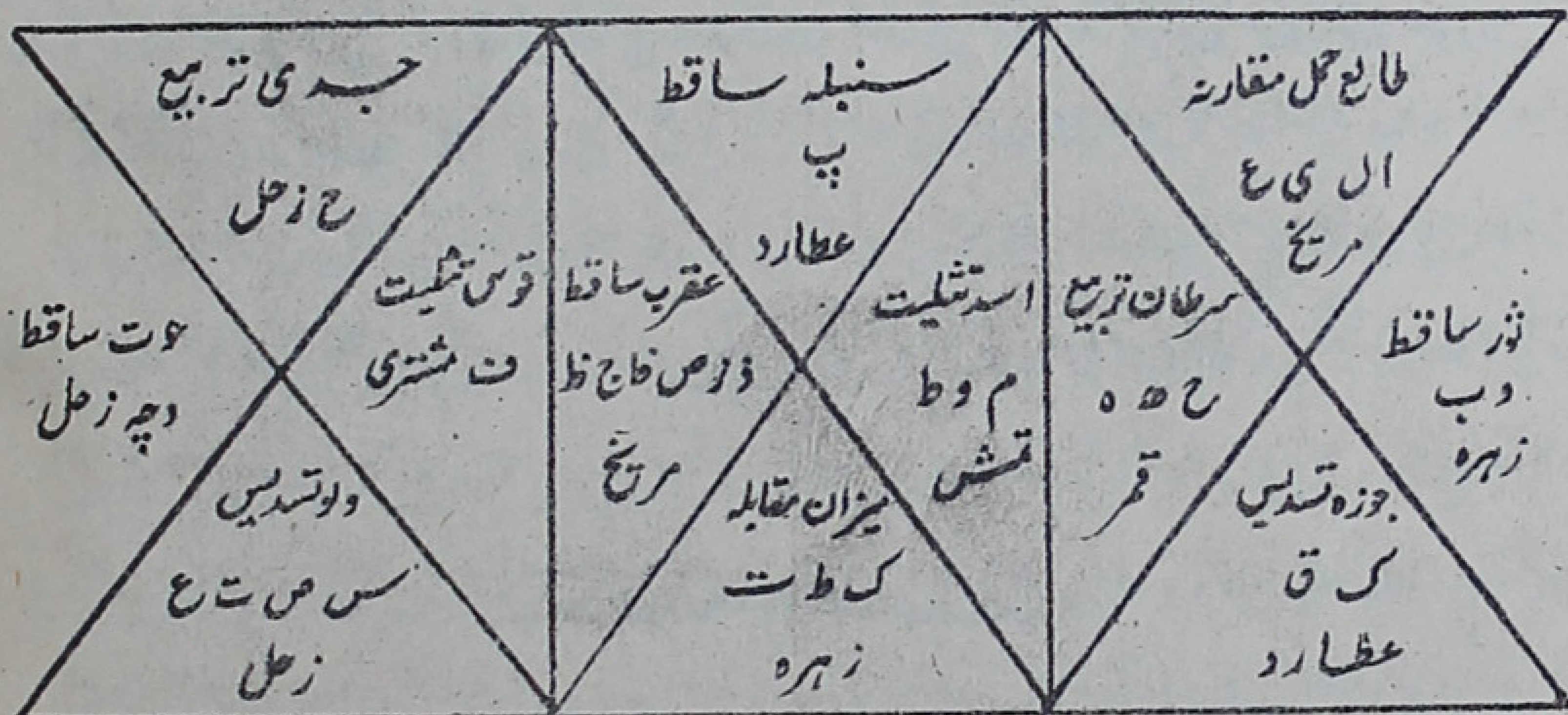
در وقت نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را که در معرفت اصطرلاب وتدقیق زیچ و استخراج تقویم وتخریج احکام مهارتی عظیم در ممارستی تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت قباب ساخته بودند واو خیان بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیچ کورکانی طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده شد صورت زائچۂ اقدس است ✢ ✢

ذنب الرابط
سرطان کہ لا
اسد ک ک
ور
سنبله
زهره
الو الذا
میزان
مریخ
مشتری
عطارد
الذاهب

سهم السعادت
لوالو
حوت ل
ه الحو
سهم الاعدا
رالحر
قوس
الحر

سهم السفر
ح مه
حمل
واع
ثور
سهم الالام
ساقط
حوت
دی
قس
ک س ح نه
جدی
ولا
مریخ
ی م که
دلو
ی ی
راس
الرابطے

نقشه برائے استخراج زائچه بشکل دیگر بتحریر رسید بر بندی و منتهی بآسانی تمام و سهل ترین وجه بے دقت نظر و بدون کوشش فکر واضح شود



اگرچه سنبله برج ذوجسدین ست مرکب از ثبات و انقلاب اما دریں دیباچه اقبال ثبات طالع
بامعان نظر و لمعان تامل بدو وجه محقق شده یکے آنکه جزو طالع درجۂ هفتم ست از ثلث اول
برج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد دوم آنکه برج ارضی است و ثبات در عناصر بارض
منسوب و این دو دلیل ست بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع
عطارد دریں زائچه اشرف بمنزله سعد اکبر ست چه مشتری که سعد اکبر ست با او ست و عطارد
کوکبی ست که با سعد سعد تر گردد زهره که سعد اصغر ست در خانۂ او ست چنانچه عطارد در
خانۂ زهراست که میزان باشد و منسوب ست بعقل و دانش و فراست و کیاست و آں هم
بحسب تسویه دهم بحسب برجیت در خانۂ دوم ست که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی
دارد افاضۂ کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را
بنور عقل بیاراید و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت خود بگشاید و زهره که بسعادت
و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوب ست دریں طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور
و مواد ذوق و حضور آماده می دارد و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانه معاش نشسته
و صاحب خانه معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگانی را با عیش
و کامرانی انتظام می بخشند و مشتری که سعد اکبر ست و منسوب بعدل و دیانت و علو همت
و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانۂ دوم ست ناظر بخانۂ چهارم که خانۂ عاقبت است
اسباب عشرت و کامرانی و بروجه اتم تا عاقبة العاقبة مقارن حال فرخنده مآل آن
حضرت می دارد و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت کبری یافته و
سعادت بر سعادت افزوده ولادت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه فائق
باشد و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید و دانشوران روزگار و
دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نمود
احرام طواف آستان رفیع او بندند زائچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حضور انداز و موافق
عقل و مطابق نفس امر باشد و ابواب نصفت و معدلت بر روی عالمیان کشاده در جمیع
امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته

را کمتر دست داده باشد همت بگمارد و دران عمارات دل پسند بانواع خوشحالی و خرمی و اصناف
آزادگی و بیغمی بگذارند و از جمله غرائب آنکه زهره خانهٔ عطارد ست و عطارد در خانهٔ زهره
و سه سعادت جمع شد یکے سعادت مشتری و دوم سعادت زهره و سوم سعادت عطارد
که از سعدین کسب کرده و این بغایت نادر افتد و نیر اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش
امور جهانیانست علی الخصوص کرامت فرمائے جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار
در خانهٔ سوم در برج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موہبت نموده و چون
و از ہبوط برآمده و بشرف دارد شرافتش روز افزون ساخته و چون ناظرست بخانهٔ نہم که
خانهٔ سفرست ہمواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان
در کنف حفظ و حراست روشنی بخش جهان باشد و خانهٔ سوم که باقربا نسبت یافته عقرب ست از
اقارب عقارب خبر داده و زحل در انجا نزدیکان دور را بنحوست و نکابت بہاویهٔ ضلالت و
ہلاکت رسانیده و قوس و ند رابع ست و آن خانهٔ عواقب کارہا و مشتری که صاحب اوست
نظر تسدیس دارد و متصل ست بعطارد و مسعود و در حد خود و مثلثهٔ خود است در ہر کارے که
توجه فرماید بآسان ترین روشنی انصرام یابد و عاقبت کارش بکامروائی باشد و خانهٔ پنجم که
خانهٔ فرزندانست جدی است و آن برجیست بسیار فرزند و مریخ که کواکب سپاه ست
در آنجاست و کدخدائے طالع ست که مدار قانون عمر بر وست و از جلایل امور آنکه این
کوکب الجیش در بیت الشرف ست در وجه و مثلثه و دریجان و ادرجان و اثنی عشریه خود
از عمر دراز برومند گرداند و از بسیارے اولاد و احفاد بہره مند سازد و از فرزندان برخوردار
کامگار اعتضاد بخشند و سپاه گیتی پوے را کامیاب ظفر و نصرت دارد و از جمله اتفاقات
حسنه آنکه در زائچهٔ طالع حضرت صاحب قرانی نیر مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته
و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند و درین زائچهٔ قوی حال
قدسی مثال زیادتی از طالع صاحب قرانست که این کوکب والا در بیت الشرف ست باقوتهائے
که گذارش یافت چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت
و تسخیر ممالک آگاه می سازد و ایما می نماید ازین که صاحب طالع ہر چند دراز عمر شود جاه او

بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و ماه که واسطۂ تاثیر علویات و سفلیات ست زائد النور آمده
بدولت روز افزون رهنمونی می نماید و هیلاج هم اوست که بمثابۂ روح ست و مربی بدن در
خانۂ پنجم ست متصرف از مریخ بہ تثلیث زهره واسطۂ دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت
بدن گشته و خانۂ ششم دولوست منسوب بلشکر و صاحبش که زحل ست در سوم واقع شده که
خانه اعوان و انصار ست و راس در دوست لشکریان را از خیل مخلصان و فدائیان داشته
و تد سابع جو نست بدرجۂ هفتم که حد زهره است و از مثلثه و ادر جان اوست مخدرات
حریم عصمت را در لوازم رضا جوئی و آداب خدمتگاری ثابت قدمی عطیه نموده و از
نیکو خدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانه هشتم حمل ست صاحبش مریخ
که سعادات مذکوره دارد و ناظر بطالع بنظر تثلیث ست اشارت بر حمایت الهی نموده در
مواقف خوف و مکامن خطره خانۂ نهم خانه سفر ست صاحبش زهره در طالع قرار گرفته
مواد سرور جمعیت در سفرهای دور آمده می دارد و موجب ازدیاد ملک می گردد و سهم السعادات
در وتد عاشر ست که خانۂ دولت و اقبال ست و صاحبش مسعود ناظر تثلیث و همچنین سعد
اکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمیٰ و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزائن روزگار
را در حیطۂ تصرف و قبضۂ اقتدار و در آوردہ خانۂ یازدهم که خانۂ امید ست صاحبش قمر زائد النور
در پنجم طالع بواسطۂ نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده و در خانۂ دوازدهم
که خانه دشمنانست ذنب جاے گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابدپیوند
اهتمام دارد بے دولتی راکه از قبلۂ اطاعت روگردان شده ببادیۂ فنا سرگردان ساخته
صاحبش که نیر اعظم ست در خانۂ سوم که جاے اعوان و انصار ست جاے گرفته بسیاری
از مخالفان را پشیمان ساخته در سلک بندگی و جان سپاری درآورده و از غرائب این
طالع آنکه عاشر که خانۂ دولت و سلطنت ست که خداوندش صاحب طالعست و مقرر که
هر صاحب طالع می خواهد که منسوب خود را برتبۂ بلند رساند لیکن بواسطۂ موانع از قوت بفعل نمی
آید و درین طالع مسعود آن خانه جاے دولت و سلطنت واقع ست هرگاه که دولت در
خانه خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد ✢ ✢

تصویر زائچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت است و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد و نیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر ست صاحب طالع واقع شده و این نشانی ست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد و روز بروز قوائم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد پنجهٔ قهرش دست گردن کشان بد سگال تاب دهد و آوازهٔ کوس نبردش زهرهٔ صفدران شیر مرد را آب سازد و صورت زائچهٔ قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتگرای که از ملتزمان عتبهٔ شاهی بود رقم زدهٔ کلک تصریح می شود ۞

مشتری
ابح بط الد
سنبله
نو کا
زهره
الحرمه
زحل
عطارد

اسد
لو اطب

سرطان
لوا
ابد دقیقه
۱۵
۲۶ ا ب

عقرب
له بط

ثور
د بط

مریخ
قوس
الدیح مه
بدی
لوا
قمر
ابب مه

دلو
لوالب

حمل
برم
حوت
لوا

باوجود کمال بے تعینی و بے تکلفی حضرت شاهنشاهی چندیں شعشعهٔ عظمت و جبروت که از پیشانی سطوتش می تابد دلالت می کند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف اسد می گویند نزدیک بواقع باشد در کتب احکام ایں طبقه مقررست که صاحب ایں طالع بسیار مال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گناهگاران باشد و بآئین عدل و انصاف گرآید و کارهاے بعقل قوی و راے متین خود سرانجام و بسفر مائل بوده از سفر بهره مند باشد و صاحب فرزندان ارجمند رضا جوے شود و مشتری و زهره در خانهٔ دوم فراهم آمده صاحب

طالع را بفنون ہنرمندی وانواع دانشوری رہنموں گشته وچون سعد اکبر درخانه عطارد ست
بعطیهٔ حُسن وصورت تناسب ترکیب عنصری وسنجیدگی سخن وآراستگی مجلس وخرد عالی
واندیشهٔ بلند درخداشناسی ویزدان پرستی ونیکوکاری وانتظام ہرکاری ازروے
شائستگیٔ ممتاز ساخته وزہره درسنبله بآرائش مخدرات سراوقات اقبال وافزائش
پیرایهٔ حسن وجمال اہتمام نموده ونیّراعظم درسوم ست ہرچه خواہد از کارہائے بزرگ
بے ملاحظهٔ کسے بجاآورد وتوانا باشد وبرادران بپایه اورسند بلکه نجم طالع اخوان محترق
گردد وجہانیان برہواداری او متحد ومتفق باشند وچون عطارد درسوم ست ہنرمند و
کاردان بوده به پیکارے خوش نداشته باشد مشقت کش گردد درالٰہیات ودیگر فنون حکمت
فکرہای دقیقش درمرتبهٔ ذوق ووجدان باشد وچون درمیزانست مشہور آفاق گردد و
کارہاے پسندیده فراواں می دانسته باشد ودرازمنهٔ ممتده جہانستانی وجہانبانی کند و
تدبیرات صائبه وافکار دقیقه نماید وزحل چون درسوم ست آسایش وآسودگی فراوان
بیند وخدمتگاران رضامند بیحساب داشته باشد وشجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند
وچوں درمیزان ودرشرفست صاحب خزائن عالم شود وچون درسایه گرانمایه آفتاب
جہاں تاب ست خزائن بیکرانش مدتہاے مدید وعہدہاے دراز برقرار بماند
وسفرہای دلخواه بکامرانی وکامرانی کند وازو بزرگتری درروی زمین نباشد وجانوران
سیاه رنگ عظیم جثه بردرگاه او باشند ہرچند بسن وسال بزرگ گردد قدراو بزرگتر شود
وکثرت سپاه وکمال دولت وجاه بے مشقت وترددِ او حاصل آید وبدولت واقبال
دیرگاه بماند چه ازیں بطی تر کوکبی نیست سعادت واستدامت سلطنت وامتداد زمان از
عطیه ہاے اوست ونیراعظم وزحل عطارد دریک برج اند دوست پرور ودشمن کاه باشد
وآئین دوستی ودشمنی نیکو داند ومریخ درقوس ست جہانیان اورا ستایش کنند
چه درمثلثهٔ طالع درتربیت دوست خود ست دوستی قوی حال که آں سعد اکبر ست
اندیشہا وغمہاے طوائف عالم دور کند وخوش دل وکامروا باشد وبقوت صوری ومعنوی
وذاتی وعرضی بزرگ بندگان وبادشاه وبادشاہان شود پرتو شہرتش عالمگیر گردد وصیت

عظمتش از کران تا کران برسد بسیاری از سلاطین در تخت حکم او باشند و ازو اندیشه ناک
بوده مطیع و منقاد کردند و چون در خانهٔ مشتری بیست و نیر اعظم نظر بر و دارد سروران جهان سر
بر خط فرمان او باشند و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم ست
دشمنان او بزرگان باشند اما یاو ترسند و تاب بار قهر و عظمت بیارند و همیشه دوستی اورا
تزئین دهند تا باقتباس انوار و فاق آواز آفات سلامت بمانند و چون در جدی ست
دو بال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل
خصومات موافق عدل و مطابق نفس امر کند و تحقیق او بان مختلف و مشارب متفاوت
بوده هر طائفه را به نیکو کاری راهبری نماید و خواهد که عالمیان از نشیب اباد تقلید برآمده
بجادهٔ قویم تحقیق گردانید و چون مشتری برو نظر می کند قدرت و قوت پادشاهی او زیادهٔ
از اندازهٔ قیاس باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد و چون زهره ناظر ست عفائف
بزرگ منش خجسته کردار در خدمت او بعمرهاے دراز باشند و از رضاجوئی فرزندان
نیک نهاد کامران شود و ضابطهٔ چند از کتب حکماے هندوستان که دلالت بر جلالت
قدر این زائچه قدسی می کنند نیز ایراد می یابد و چون دوازدهم یکے از کواکب سیاره
واقع می شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر
رسد چون در عین قوت بوده شهادت بتراز و سعادت شرف داشته باشند پادشاهی
بزرگ یابد و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن والا بنیان
مسرت آرای گردد و چون درین زائچه دوازدهم قمر مریخ ست حصول ایمنی بروجه
کمال روده صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن فگن
باشد و بر هر کس نظر خشم اندازد گداخته سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم
نیر اعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی بادشاه سلیم طبع سخن گزار دانش پذیر
قوی حال صاحب اقبال بود و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد متوهم شوند صاحب
این سعادت هرگز متزلزل نگردد و پاے وقار در دامن تمکن و پردلی کشید دارد
در زائچه توهم و شائبه تغیر بساحت احتیاط او راه نیابد و درین زائچه مقدس ورود سعدین

در دوازدهم اتفاق افتاد افاضهٔ سعادت می نماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد در سوم
واقع مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت عظمیٰ رساند چنانچه درین دیباچهٔ پرتو ظهور دارد
وچون مشتری و عطارد و زهره هر سه ناظر باشد بر کشور کشائی و فرمانروائی مولود مسعود
آگاهی بخشند چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغ دولت می افروزند و اگر جز طالع یا قمر
ورنه بهر برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بیست و دو سلطنت بصاحب طالع
متعلق شود و ممالک فراوان در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدارش استقرار پذیرد و درین
طالع با وجود بودن قمر در نه بهر خود قمر را پنج کوکب ناظر ند نیر اعظم سعد اکبر اصغر زحل عطارد
و درین زائچهٔ قدسی صاحب طالع در خانه سوم ست مولود اقدس را اگر برداری باشد
دیر نماند جان سپار بهم رسند و نیکو کار و بخشنده قوی حال باشد و بسلطنت بے گزند
و سعادت بے منتها بهره مند شود و صاحب دوم در سوم واقع ست کارهاے عظیم کند
و شغلهاے شگرف بوجود آورد و اختراع قوانین دولت و حکمت کند و بداندیشان را
تنبیه فرماید و ازین اندیشه پیرامون ضمیر و الایش نگردد و صاحب سوم در دوم ست
بیچارهاے از پا افتاده را دستگیری کند و با خویشاوند سعادت پیوند بمهربانی پیش آید
و سائر نیک اندیشان از فیض انعام و احسان او بهره مند گردند و از حدائق افضال
و اکرام او ثمرات بر چینند و مقرر است که اگر صاحب سوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت
علیا رسد چنانچه در زائچهٔ مقدس صاحب سوم سعد اکبر است هر آئنه دلالت دارد بر خلافت
کبریٰ و ایالت عظمیٰ و صاحب چهارم که مریخ ست در پنجم جا گرفته پدر والا قدر را از وجود
اشرف او موید بتائیدات غیبی گرداند و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند و دولت
و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم مشتری ست در دوم ست خزائنش فراوان
شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون زهره نیز در دوم ست بنکات موسیقی
و دقائق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موی شگاف باشد و صاحب ششم زحل
در سوم است بعضی از ملازمان درگاهش اندیشهاے ناشایسته پیش گیرند و پامال
قهرمان اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سوم ست امور شوکت و ابهت بتدبیر صائب

نود انتظام دہد و در خاطر او این از و جاے کند کہ مرا برادری نشد کہ در خدمت من سر بلند
شدی و صاحب ہشتم مشتری در دوم ست بتدبیر والاے خود اموال فراوان و خزائن
بے اندازہ را متصرف باشد و تواند بود کہ میراث نیز بدست افتد و صاحب نہم مریخ در
در پنجم در خانہ مشتریست دلالت بر قوت حافظہ کند و یادداشت قوی داشتہ باشد و ہر چہ
با خلق کند شایستہ کند و پرستش خالق بپسندیدہ نماید و بآئین نیکو در رعیت پروری
و معدلت گستری بسر برد و او را فرزندان دولتمند حق پرست شود و متادب بآداب
اطاعت در رضا جوئی باشند صاحب دوم زہرہ در دوم ست بوالدین و بزرگ سالان
خویش با ادب رضا طلب باشد و صاحب یازدہم عطارد در سوم ست خدمتگاران و ملازمان
درگاہ را دوست دارد و پناہ جہانیان باشد و دشمنان او بے محنت و مشقت او نیست
و نابود گردند و صاحب دوازدہم قمر در ششم مخالفان و منافقان او فراوان باشند
و از صدمۂ صداے کوس دولت و غلغلہ ہیجاے عظمت او سراسیمہ پراگندہ گردند
و خائب و خاسر روے بفرامشخانۂ فنا نہند و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود
مولود مسعود بادشاہ بزرگ گردد و بر دشمنان چیرہ دست شود و نیز ہرگاہ قمر در
جدی کہ خانۂ زحل ست وقوع یابد و در نہ بہر زحل جاے گیرد دلالت کند کہ اکثر عالم
فرمانبردار مولود محمود باشد اطراف ممالک او بدریاے شور منتہی شود و ایام سلطنت
سعادت انتظام او امتداد یابد و نیز مقرر است کہ چون در زائچہ ولادت زحل در شرف
باشد مولود اشرف ببادشاہی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این ہمہ ضوابط و
دلائل درین زائچہ مسعود رقم ظہور دارد ✤ ✤

ذکر زائچہ سعادت ارقام کہ علامۃ الزمان عضد الدولہ امیر فتح اللہ شیرازی استخراج نمودہ

درسالے کہ قدوۂ علمائے روزگار نقاوہ دانش اندوزان آموزگار قسطاس علوم دقائق اقلید مغالق فہوم مرتقی مدارج علیا مبین حقایق اشیا نقا جواہر معانی جلال عوامض یونانی پردہ شگاف روابط نور ظلام نکتہ طراز حرکت و سکون اجرام و اجساد عنقائے اوج بلند پروازی علامۃ الدہر عضد الدولہ امیر فتح اللہ شیرازی برہنمونی بخت بیدار بپایۂ سریر ارفع اعلی مشرف شدہ بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزے راقم این شگرفنامہ مذکور ساخت کہ زائچہ طالع مسعود مختلف بنظر می رسد معمول آنست کہ ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کردہ بمیزان تحقیق نسنجند خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نمودہ اسد قرار دادند چون باعتماد محرر معتمد ترین زائچہاست صورت آنرا یا انموذجی از احکام ایراد می نماید + +

ذنب
والزابطاجرم والبسه
سرطان حیوة
م ا ب مط الوسو
الولد لعوی
د ب م ط
علم وحکمت
عیب ونفرة
ح لب م
الایات الح
الب
زوریح
م
ه مدح
حوت عه
الما امور
عواقب
م صه مدح

خوف وشدة م
م الولد علی قول طالع م المال
ه الدالخیر
من مالح لواسد الدالم نسخه ه الد
سنبله زهره
ه الدایحه لم
موت الات عدد لاحوت اوه
ه الدالجرم ه یلدیت ه ح مر

مشتری عطارد نصرة وظفر
دنه برلر والدالد دای زحل
سنبله رجا م الاعرقا
الح نسخه ذنب بحر لح ب
جزو اجتماع سعادت علی یقول بطلیموس
الح ط الحر
عه والد صدقا ولدها
لاتخریب
عه الاحراق بقوسه
ه یام محنت

م سعادت منطق وعقل م ثور
نط الب نط ما الکا
م الملک الملک یقول ولدالمذکر یقول
نط الد ب الدالمر ب الدالمر
م مرض الزهد والورع
ب ی ع

هیلاج اول جزو اجتماع مقدم پس سهم السعادت پس درجه طالع کدخدا یا از مر هیلاج اول زحل ست پس مشتری واز مر سهم السعادت عطارد پس مشتری پس زحل واز مر درجه طالع اول شمس پس مشتری پس مریخ پس زحل

م سفر الر م خصومات
ح ب الح والرینت
عقرب م موت علی قولی
الکا ح دل

م والدالمذکر علی قول معرالبحر
الحر مط
حمل
شجاعت
والخزانة
الح ا
ح ب کر
م الام
حوت
اه ح الح لسی
م شرف
ح ک ح

م درجه الحجة والنقاد الساعت
ما ک ح
دلو
الح لد

قمر مریخ قوس
طالع به طالح الحه الوبا
م الملک والسلطنة
ح الح لط راس
السهر الطا الرداء
بینو مقار للقائمة جدی م الحیل والامان
الزمد طالرمده
طالح ری
م الموت الموت لقولی
ب لی مدلر

مرکز طالع اشرف. دریں زائچه اقدس که کارنامه ادوار ثوابت وسیارست ببیت وهشت

درجه سی و شش دقیقه اسد ست و قائم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت
مطالع از خانهٔ نیر اعظم است کوکبی صاحب شرف خانهٔ او نیست و حد مریخ ست و رب مثلثه
اش سعد اکبر ست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و وجه و دریجان مریخ و نه بهر مشتری دلو و جان
و هفت بهر مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحلست و این درجه مذکر ست و نیره و از نحوست خالی
و مستولی برین طالع نیر اعظم ست بنحوی از شرکت زحل و زهره در برج سنبله در بیست و شش
درجه بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه و سهم الولد بقولی در بیست و چهار درجه و بیست و سه
دقیقه و سهم المال در بیست و پنج درجه هفده دقیقه و سهم الاب در بیست و چهار درجه
و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عدد الاخوة
در چهارده و دوازده سنبله است مرکز خانه دوم بیست و هشت درجه چهل و سه دقیقه
سنبله است خانه و شرف عطارد ست و حد زحل و رب مثلثه اش قمر ست بشرکت
زهره و خدمت مریخ و وجه عطارد و ریحان زهره و نه بهر عطارد و دوازجان قمر و اثنا عشریه
نیر اعظم است بهره هبوط زهره و وبال مشتریست و مستولی برین خانهٔ قمر ست و این
درجه مذکر ست خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت مشتری در پانزده درجه و سیزده
دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه
میزانست و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم النصرة والظفر در
یک درجه و هفده دقیقه میزانست و جزو اجتماع در بیست بیست و چهار دقیقه
میزانست مرکز خانهٔ سوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانست و خانه
زهره است و شرف زحل و حد مریخ و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت
مشتری و وجه مشتری و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر عطارد و او ریحان و
هبوط نیر اعظم و وبال مریخ ست و مستولی برین خانه زحل ست و این درجه مؤنث ست
و هیضه و خالی از نحوست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیه
عقرب ست و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادت بر قول بطلیموس
و محی الدین مغربی در هیجده درجه و نه دقیقه و سهم الاسد قاد البحر سهم العبید بقولی

در بیست و سه درجه و دوازده و سهم الامراض بقولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه
نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقرب است ذکر خانه
چهارم ببیست و هفت درجه و بیست یک دقیقه عقرب ست و این وتد قائم ست و خانه
مریخ و حد زحل و وجه و اثنا عشریه و وبال زهره و رب مثلثه مریخ ست بشرکت زهره و
خدمت قمر و دریجان عطارد و نه بهر و هفت بهر مشتری و مستولی برین خانه مریخ ست
و این درجه مذکر و قیمه خالی از نحوست و سعادتست و سهم سفر البر در دوازده درجه و بیست
و هشت دقیقه قوس ست و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه
عقرب ست مرکز خانه پنجم ببیست و هفت درجه و یازده دقیقه قوس ست خانه و نه بهر
مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت
زحل ست و دریجان شمس و ادرجان زهره و اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر
زحل و هبوط راس و وبال عطارد ست مستولی برین خانه مشتریست بشرکتی از زحل
و این درجه مذکر ست و قیمه و از نحوست و سعادت خالی سهم السلطنت و الملک در بیست
و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس ست منقار الدجاجه و نسر الطائر در بیست و پنج
درجه و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه و قمر در نوزده درجه
و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی ست مرکز خانه ششم ببیست و شش
درجه و چهل و هشت دقیقه جدی ست خانه زحل ست و شرف و حد مریخ و وجه شمس
و رب مثلثه اش قمر ست بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان و نه بهر عطارد و ادرجان
و اثنا عشریه و هبوط مشتری و هفت بهر و وبال قمر ست مستولی برین خانه مریخ ست
بشرکت زحل و قمر و این درجه مذکر و نیره و نحس ست و راس در بیست و هفت درجه
و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلو ست و سهم المحبس و الاسارے در بیست و چهار درجه
و چهل و چهار دقیقه جدی ست و سهم موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقه دلو ست مرکز
خانه هفتم ببیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو ست خانه احد و اثنا عشریه
زحل و رب مثلثه اش عطارد ست بشرکت زحل و خدمت مشتری و [illegible] قمر و دریجان

زهره و ادرجان و نه بهر عطارد و هفت بهر مشتری و وبال شمس ست مستولی برین خانه زحل
ست بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری و این درجه مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت ست
سهم الالفه والبقاء والثبات والمحبة در بیست درجه و هشت دقیقه حوت ست مرکز خانه
هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوتست خانه و نه بهر مشتری و شرف
زهره و حد و وجه و ریجان و ادرجان و رب مثلثه اش مریخ ست بشرکت زهره و خدمت
قمر و حد و هفت بهر اثنا عشریه زحل و هبوط عطارد ست مستولی برین خانه زهره است
بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر و این درجه مذکر و قیمه خالی از نحوست و سعادت ست و
سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل ست و سهم السعادة در دو درجه و پنجاه و
سه دقیقه حمل ست مرکز خانه نهم بیست و هشت درجه و یک دقیقه حمل ست خانه مریخ
و شرف نیر اعظم و حد زحل و هبوط و ادرجان و وجه و وبال زهره است و رب مثلثه اش
مشتری ست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر
مشتری ست مستولی برین خانه مریخ است بشرکت مشتری و نحو شرکتی و از زحل و این درجه
مذکر و تیره از درجات ابار ست سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه
ثور ست و سهم سفر البحر در دو درجه و سی و شش دقیقه و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه
ثور ست مرکز خانه دهم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه ثور است خانه و ادرجان
زهره و شرف و رب مثلثه اش قمر ست بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان زحل و نه بهر
و هفت بهر عطارد و اثنا عشریه و حد و وبال مریخ ست مستولی برین خانه زهره است
بشرکت تام و قمر و شرکتی از مریخ و این درجه مذکر و تیره و خالی از نحوست و سعادت ست
سهم السعادة بر قول غیر بطلیموس و محی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا ست
و سهم العقل والنطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا ست و سهم المرض در بیست و پنج
درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا ست و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و نه درجه
و چهل دقیقه ثور ست و سهم الودع در چهار درجه و صفر دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه
و شش دقیقه و سهم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه

جوزاست مرکز خانه یازدهم بست وهفت درجه و یازده دقیقه جوزاست خانه دنبهر
عطارد و رب مثلثه اش اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری و شرف راس وحدود
ریحان زحل و وجه شمس دادرجان مشتری و اثنا عشریه د هفت بهر زهره است داین
درجه مونث وقیمه و خالی از سعادت ونحوست ست سهم عواقب الامور وسهم التزویج
درچهارده درجه سرطان ست مستولی برین خانه عطارد ست بشرکت زحل مرکز خانه
دوازدهم بیست وشش درجه و چهل وشش دقیقه سرطان ست خانه و وجه قمر و
شرف و نه بهر دریجان مشتری و حده بال زحل ست ورب مثلثه اش مریخ ست بشرکت
زهره و خدمت قمر وادرجان و اثنا عشریه و هفت بهر و هبوط مریخ است مستولی برین
خانه قمر ست بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل واین درجهٔ مؤنث و تیره و خالی
ازسعادت نحوست است و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه
اسد است وسهم العلم والحلم والغلبه والنصرة در هیجده در بیست و دو دقیقه وسهم الولد یعنی
در دو درجه و چهل و نه دقیقه وسهم الخوف والشدة در بیست و دو درجه و پانزده دقیقه
وسهم الحیٰوة در ده درجه و چهل و نه دقیقه وسهم الاب در هیزده درجه و بیست و دو دقیقه
اسد ست و درین زایچه هیلاج اول جزو و اجتماع مقدم ست پس سهم السعادة پس
درجه طالع و کدخدا و از همر هیلاج اول زحل ست پس مشتری و از همر سهم السعادة
اول مشتریست پس زحل و از همر درجهٔ طالع اول شمس ست پس مریخ + +

شرح احکام این زائچه بذریعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و وتعویذ تارک قرون ادوارست

چوں اساس زائچه قدسیه استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدائع انتظام
این زائچه مقدسه ناگزیر ماست **احکام خانهٔ اوّل** چون مرکز طالع از اسدست که خانهٔ
نیر اعظم ست دلالت می کند بر علو فطرت و بهار بودن هیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سر
فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر
و قوت دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطاردست
که در خانهٔ زهره در دوم طالع ست و متصل به مشتری و در حد و مثلثه خودست باید که در همه
امور مالی و ملکی به نفس نفیس خود باز رسد و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید و
چون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان
و بعضے از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل ست
بادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که عطاردست
متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک بآسانی دست دهد و بودن طالع
و سهم السعادت و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر درازی عمر
و امتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوم** چون مرکز خانهٔ دوم از سنبله است که خانهٔ
عطاردست متصل به شمس و اکثرش از میزان که خانه زهره است و او در طالع ست که خانه
و شرف عطاردست دلالت کند بر آنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل
شود و یا بندهٔ منصب بزرگ بادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه در خود و اتصال
عطارد باو مقوی این معنی ست و بر آنکه وزرا بقوت عقل وافراین صاحب طالع در انتظام
امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود بلکه اندیشهاے ایشان هیچ تدبیر خدیو زمان ننماید
و چوں صاحب دوم در طالع هست خزائن بیحساب اورا جمع شود و چون مشتری درین

خانه است مال برادر مسالک رضاے ایزدی صرف کند و در مرضیات خداے نگاه دارد و نظام احوالش روز بروز دولت افزاتر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامی ست چنانچه فرزندزادہاے گرامی را در یابد ایں سعادت منشاں بنظر تربیت او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم ست و در شرف هرگز نقصانی به خزائن معمورهٔ او نرسد و هیلاج که جزو اجتماع مقدم ست دریں خانه است مقوی ایں معنی ست و کدخداه که زحل ست و در شرف خود و سرکش که مشتری ست درینجا آمده عطیهٔ عمر مقدس از ممر دو کدخداه و سوم که مریخ ست از عمر طبعی که صد و بیست سال ست متجاوز باشد و بودن قمر مستولی بریں خانه موبدی دیگر ست براے اساس ایں سعادت احکام خانه سوم چون صاحب طالع در سوم ست دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا و ایں گروه از کوته بینی در مقام یکجهتی نباشد اما چوں آں مرکزی که صاحب طالع در دست خانه مریخ و مثلثه و حد و وجه دادرجان و دریجان اوست و او در پنجم طالع است که خانه پنجم و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری و ادرجان صاحب طالع ست اندیشهاے نادرست ایں طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد و چوں اوائل سوم که تعلق به برادران دارد مورد سطوت نیر اعظم ست دلیل ست بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشد و از پیمانهٔ غصه شربت و اپسیں در کشند و اواسط و اواخر سوم که تعلق باخوان و انصار دارد محل سهم السعادة بقول بطلیموس و نیز وجه نیر اعظم ست و او شریک کدخداه است دلیل ست بر آنکه دوستان و مخلصان بر بساط یک رنگی و جان سپاری بوده دولت خواهی ثابت قدم باشند و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون ایں محل از خانه سوم تعلق بمریخ که در شرف خود ست و آن خانهٔ فرخ و خانهٔ زحل که کدخداه مقدم و آن نیز در شرف خود ست دوستان همه با شکوه و شوکت باشند و بودن زحل مستولی بریں خانه که کدخداه است و واقع در شرف دلالت تام بریں امور دارد و بودن صاحب سوم در پنجم دلیل ست بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکه نقل

و حرکت نزدیک بسیار روئے نماید که موجب انبساط خاطر گردد و از غرائب آنکه سهم الغیب
باتفاق و سهم السعادة بر قول بطلیموس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده که درجهٔ
هیجدهم عقرب ست که داخل خانهٔ سوم ست و این در طوالع کمتر افتد دلالت قوی می کند
بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد و آینه دلیلی مبین ست بر اطلاع
بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد احکام خانهٔ چهارم چون
صاحب مرکز این خانه مریخ ست و در شرف و وجه و مثلثه وحدت مشتری ست و او مستولی ست
برین خانه دلیل ست بر آنکه در اوّل مرتبهٔ ملک بسعی لشکریان در تصرف در آید و چون این
خانه برج ثابت ست و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت مودّت همیشه ملک در تصرف
اولیاے دولت باشد و هرچه در تصرف او در آید پایدار بود و چون هشتم چهارم باعتبار این
درجات از اول عقرب ست جوزا ست که صاحبش در تحت معارع نیر اعظم مختفی ست دلالت
کند بر آنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عقش ظهور کند و والد ماجد مولود مسعود
درین هنگام رو بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این
خانه از برج قوس ست و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار و حق گزار پدر باشد و
از ملک پدر روزی مند گردد ۔ احکام خانهٔ پنجم چون صاحب اکثر خانه سوم که تعلق بسجان
و مخلصان و معلومان دارد یعنی مریخ در پنجم و در شرف ست دلیل ست بر جلائل احوال
فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان و چون مستولی برین خانه زحل ست که در
شرف و مثلثه خود کدخداه است و مشتری که در وجه و مثلثه خود ست و شریک با کدخداه
و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آن که فرزندان مولود سعادت پذیر و معین
دولت گردند و تارک ادب از زین رضامندی بر نگیرند و نسر طائر که بر مزاج مریخ
و مشتری و منقار الزجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه است دلیل قوی
بر فراوانی صید مسرت و سعادت ست ۔ احکام خانهٔ ششم چون صاحب این
خانه که زحل ست در شرف خود ست و راست درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود
و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و اگر احیاناً اگر

اندک عارضہ پیرامون مزاج قدسی گردد بے شائبۂ امتداد بصحت کامل انجامد و چون مستولی
بریں خانہ مریخ ست بشرکت زحل و ہر دو در شرف اند خدمتگاران و ملازمان سعادتمند
فراہم آیند۔ احکام خانۂ ہفتم: چوں صاحب مرکز خانۂ ہفتم زحل در شرف ست صاحب
طالع را در اوائل جوانی پردگیان سرا پردۂ ازدواج از خاندان فرمان دہان ہند باشند
و چون زحل در بیت دوم و وکیل باشد بر آنکہ عصمتیان شادردان عفت از احکام
مالگذار و خزانۂ معمور ساز او باشند و چون سہم الالفہ والمحبتہ دریں خانہ اسد دلالت بر
مزید التذاذ در الفت مودت کند خصوص کہ سہم الالفہ در حوت ست کہ خانہ مشتری و شرف
زہرہ است۔ احکام خانۂ ہشتم۔ چوں مرکز ایں خانہ از حوت ست و صاحب او
مشتری در دوم ست در حد و مثلثہ خود و سہم الشرف دریں خانہ است و مستولی بریں خانہ
زہرہ است بشرکت مریخ کہ در شرف ست دلیل ست بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت
ایزدی مامون بودن۔ احکام خانۂ نہم۔ چوں مرکز این خانہ در برج حمل ست و خداوند او
کہ مریخ ست در شرف فرح و مستولی بریں خانۂ مولود مسعود از سفر کامیاب بود و
سفرہاے دوروش متضمن تسخیر ولایتی باشد احکام خانہ دہم۔ مرکز ایں خانہ از
ثور ست کہ خانۂ زہرہ است و مستولی بریں خانہ و در طالع ست دلالت کند بر سعادت
تامہ در ریاست عامہ کہ عبارت از پادشاہی عظیم ست و آنکہ ایں منصب والا در قبضۂ
قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص کہ ایں خانۂ شرف قمر ست و قمر ناظر باو و بطالع
بانظر تمام دوستی و چون سہم السعادت بقول جمہور دریں خانہ است دلیل ست بر کمال
و ازدیاد دولت و آنکہ اکثر اوقات در سرانجام انتظام مہام ملک و ملت باشد و چون
سہم العقل والنطق دریں خانہ است دلیل ست بر آنکہ عقل و سخن او بادشاہ عقلہا
و سرو قد سخنان باشد و بمنسوبات زہرہ کہ ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد
احکام خانہ یازدہم۔ چوں مرکز ایں خانہ جوزا ست و صاحبش در دوم کہ بیت المال
است دلالت کند بر آنکہ امیدہای او بتدبیراتے کہ در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواہ
صورت یابد و نیز دلیل ست بر آنکہ او را دوستان یکدل باشند و ارباب علم و دانش در

خدمت او بمرتبه ارجمند رسند و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیل ست برآنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت زاید - احکام خانهٔ دوازدهم - چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرخ دلیل ست برآنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بر وجهیکه صاحب طالع ازان رضا مند شود و بودن ذنب دران خانه در درجهٔ اول مقوی این معنی ست و چون سهم العلم و الحلم درین خانه است دلیل ست برآنکه صاحب طالع بوجود علم بر احوال کوته اندیشان تیره رای در مقام حلم و عفو باشد و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد ایزد تعالی آں خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم که اصل خلاصهٔ امور جهانداری و ملک آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمائر خواص و عوام ست بحمدالله و المنته در مجموعه اخلاق مهذب این مودب دبستان کبریای احدیت به وجه اتم و نهج کمال مشاهد و معاینست و از اصل فطرت و مبدء طینت بایں عطیهٔ والا و موهبت خاص اختصاص یافته و از روی تحقیق آں همه شمایل و سجایای پسندیده بے تکلف و تصلف بلکه آں ذات سماوی برکات گشته ازیں سرچشمهٔ معدلت بجداول بساتین استعدادات ارباب استفاضه جاری و ساریست - شعر

همیشه تا که بر افلاک انجم اند پدید	همیشه تا که بارواح قائم اند اجسام
مباد جز بهوای تو گردش گردون	مباد جز به رضای جنبش اجرام

این ست المنوذجی از احکام زایچهای طالع اقبال مطالع و اگر عطیات کواکب و سعادت نظرات و خواص بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هر آینه دفاتر بهم رسد و صحائف ساخته گردد - شعر

نمی رسد ز شمارد دقائق سپهر فنش
مهندسان رصد بند ز ابحر تجنیس

صورت زائچه اقدس منقولی از خط مولانا الیاس ازدبیلی موافق زیج ایلخانی

دروقت تحریر این گرامی صحیفه که مثل انکشاف احوال سعادت قرین بود زائچه بخط افادت وافاضت پناه تحریر عهده مولانا الیاس ازدبیلی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند داشت واز صدر نشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر درآمدن زائچه نیز بجنس منقول گشت مجرد از بیان آثار بیوت واحکام چه بجهت اعتبار مستخرج و باعتبار آنکه این زائچه برخلاف زائچهاے دیگر مبنی بر زیج ایلخانی ست۔

جزو اجتماع مقدم اکر میزان ٤ م المدایا کمد ٦ لارد نالہ زحل م غیب کدمد عقرب ح شمس ٦ مر	زهره آلو سنبله ٥	ذنب الی م التزویج ٦ مد اسد سرطان
قوس ب		م سعادت بدمو جوازب
قمر ک مریخ مد راس دلو لب جدی ا	حوت ٥	ثور ح حمل

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهے از دانش منشان روزگار را گمان می شد که این اختلاف میان اختر شناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقع ست که یکے طالع آنحضرت را اسد می گوید و دیگرے سنبله قرار می دهد بنا بر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست جمهور حکمای متقدمین و ارسطو برآن نند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قائل شده بحرکت اما تعین مقدار نکرده بطلیموس نگفته که حرکت او در صد سال یک درجه است و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند و اکثر حکما بر آنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند و در بیست[۲۵] و پنج هزار و دویست سال دور تمام سازد و طائفه از حکما می گویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار ششصد و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت غوص و وقت انتظار ست وتحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطوء مستشعر نشده اند و بسبب آنکه مدت عمر وفا نه کرده زمانے که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافته اند پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم می شود محاذی و مقابل جزئی از فلک الافلاک بود که الان بحرکت فلک البروج ازان جزء انتقال نموده بموضعے که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته و همچنین سنبله بموضع میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین ست که مبنی ست بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد ست بموضع سنبله و مقدار مابه التفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه که هر برجے هفده درجه از مکان خود انتقال نموده

و ازانجا می توان دانست که ازصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یک هزار
و یک صد و نود سال گذشته بقولی که در هفتاد سال یک درجه قطع کند چنانچه اکثر
حکما برانند بضرب هفتاد هفده و بقول بطلیموس که در صد سال قطع یک دیگر باشد
فاصله درمیان رصدین یک هزار و هفت صد سال بود و باریک بینان حقائق معانی
و دقائق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت
می افتند و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضدوله امیرفتح الله شیرازی بقوانین یونانی
و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار دادند چنانچه
نموده اند بوضوح می پیوندد که منشاء اختلاف نه آنست که گمان برده می شد خاصه که حکمای
هندوستان بروجود افلاک قائل نباشند چنانچه در دفتر مشروح ست بلکه حکمت الهی و
غیرت ایزدی چنین اقتضا فرموده که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوت سرای
کبریا هم ازنظر اندیشه بالغ نظران خرده دان باریک بین مخفی ماند و هم از چشم بداندیشان
کور باطن مستور و محتجب باشد و ازین سبب ست که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در
تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیچی در رصدی سرآمده تخت نشینان نکته دانی ثانی اسکندر
یونانی بودند باوجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نه فرموده اند
و همچنین سائر رموز شناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سری ازین امر شگرف بر نیاورده اند
و باوجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال
این امور کمتر اختلاف نمایند بمقتضای غیرت الهی حقیقت زائچه مقدسه در نقاب احتجاب ماند
و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته و بالجمله هریکی از زایچهای طالع را که انموذجی در هر کدام گفته
گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ایزد شناسی و در جلالت
قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی اورا ثانی نتواند بود اگرچه زایچهای باهم اختلافی
دارند اما در دولت آرای ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتدای صورت و معنی
تهنیت می نمایند و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان براستی
و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زایچه طالع سعادت

مطالع را در پیش نظر داشته تامل می فرمودند بارها چنیں واقع شده که در خلوت گاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص می درآمدند و از غایت شوق جنبش دوری می نمودند آری صدر نشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت سرمدی که از حلاوت وجدان عرفان الٰہی لذت پذیر باشند چرا بشکر دریافت ایں لذت بیخودی نکنند و از فرط طرب و انشراح زمزمہ وجد و حال نکشند چه صعود بر مدارج علیا ایں کمالات عین معرفت الٰہی ست و حضرت جہانبانی جنت آشیانی را از کمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آئینه و کمالات و سعادات مستقبلہ ذات اقدس شاہنشاہی بهر مشاعر ادراک می تافت و جمع آن انوار قبل از حصول در مطالب فعلیه از مرآت زائچه بدیعه معاینه می شد و بارہا بمستمعان خطاب بیان می فرمودند که طالع ایں نیر اقبال از طالع حضرت صاحب قرانی در بعضی امور عالیه بچندہ درجه زیادہ است - چنانچه بر تیز بینان جداول احکام بوضوح می پیوندد و چون ایں دو سعادت نامه گرامی مقابله نموده عطیات کواکب و سعادات نامه گرامی مقابله نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را بمیزان تامل بر سنجند دریابند که زائچه صاحبقرانی چه خبری دهد و ایں زائچه ہاے قدسیه از چه آگاہ می سازند - سبحان اللہ با وجود تباعد مستخرجین از روے زمان و مکان و حال تخالف ضوابط ہریکے از صحائف طالع فرخندہ مطالع که صورت گزارش یافت توافق دارند که ایں مولود بپایه اعلیٰ مراتب کونی و الٰہی رسد و ذات اقدس او مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامرواے صورت و معنی و سلطنت ظاہر و باطن و انواع حالات جہانبانی و درجات فرمانرواے و مدارج علیاے حق پرستی و خدا شناسی و درویش پرسی و غریب نوازی و درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص بودن و مشکور صغیر و کبیر شدن و کمال آگاہی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سائر امور ملک رانی و جہانداری و از غرائب آنکه جملگی ایں حالات که رموز دانان تنجیم بفکر و تامل بآں بے پردہ اند سادہ لوحان نقوش ستارہ شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحه پیشانی احوال آنحضرت می خوانند

ما قوت ناطقه از اداے بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف می نماید۔ بیت

اے صفاتِ تو زبانہا از بیان انداختہ — عزت ذاتت یقین را در گمان انداختہ

تصویر اسامی و ایہامی سعادت پیرایی او قوابل روحانی قوالب حضرت شاہنشاہی

ہماں زماں کہ بفر ولادت عالیش بر زمین حسد برد و زمین بقصد گرامیش بر آسمان فخر جست روز آفرینش نورانی شد پایہ دانش و بینش بلند گشت و بدست سایہ پروران سعادت پرتو و منسوبان بدنان پاک دامن عنصر قدسی و گوہر آنحضرت کہ بسر چشمہ نور الٰہی و دریاے معرفت ازلی شست و شو یافتہ بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافتہ برسم عادت کہ شیوۂ متصدیان تربیت ترکیب ظاہر عنصری ست اغتسال و اصطفا یافت و ایہاے معتدل امتزاج او بقماط سعادت ارتباط کہ از پردہاے پاکان پاکیزہ بود پیچیدہ آن پیکر ربانی و ہیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام بر کنار و کتف قدسی سیر ہاں پاک ذیل نہادند و بستان مہربانی بنوشین لبش دادہ بشیرۂ جان پرور شیریں کام ساختند۔ شعر

شیر ز بہر لبش انگیختند — شیر و شکر را بہم آمیختند

شیرہ از دایۂ امید خورد — کاب ز سرچشمۂ امید خورد

چوں از نقاوۂ دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایستہ بتقدیم رسیدہ بود و حضرت جہانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع ایں نیر اقبال از نزاکت مجازات آں خدمت بودۂ ایں موہبت عظمیٰ امیدوار دولت جاودانی ساختہ بودند کہ کوچ دولت منش عصمت سرشت او کہ امروز بہ جی جی آنکہ بلند خطابست بسعادت خدمت ادائیگی آن نوبادۂ بہارستان خلافت و اقبال و دولت و دولت حضانت آں گلدستۂ سربستان عظمت و جلال معجز افتخار و طیلسان امتیاز پوشد بنا بر آنحضرت مریم مکانی قدسی

ارکانِ آن مایدهٔ ساز آسمانی را طلب داشته آن مولود فیض ورود را دور در ساعت مسعود
بکنار امیداو در آوردند و چون هنوز وضع حمل این دایهٔ قدسی پایه نشده بوده بعفت مآب
دایه بهاول که خدمت خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند
که اول او شیر داد تحقیق آنست که اول شیر والدهٔ ماجده قدسیه میل فرمودند پس ازان
فخر نسا آنکه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد پیش آن بهاول آنکه دریافت این
سعادت نمود بعد ازان کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت یافت ازان پس حکیمه
باین عطیهٔ کبری مخصوص گشت ازان پس عصمت مآب بیجی آنکه بآرزوے خود دولتمند
صورت و معنی شد و از پس اوگوگی آنکه کوچ توغ بیگی واز گشت او بی بی روپا گرد آورے
این خدمت شایسته نمود و آنگه خالدار آنکه مادر سعادت یار کوکه باین موهبت کبرے
اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب پیچه خان آنکه والدهٔ شریفه زین خان کوکه
باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایه بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت
قبابان بخت ور بشرافت این خدمت سربلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف
این طبقات و دیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدارج متنوعه رسیده
شناسائے اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد یا برائے آنست که بر بصیران هوشمند ظاهر
شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست نه ازان آب که بتربیت صوری
بمدارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه بر همگنان پیدا که در چه پایه است
و بلندی رتبهٔ قدسی منزلت این برگزیدهٔ درجه مرتبه و از غرائب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی
در بدو حال و اول چشم کشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بتمکین تبسم دلهاے
دانا را گل گل شگفته ساختند متفرسان زیرک طبع تبسم را فاتحهٔ تفاؤل ابتسام بهار دولت
واقبال شناختند و مقدمهٔ انفتاح غنچهٔ امانی و امال دانستند بعد ازان بگهواره سبک تر
از پیکر خیال که نجاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون شاخ و برگ گل
بیکدگر پیوند کرده و لآلی دیوا قیمت گرانمایه از گوشه و کنار آن گوهر یکتاے نه صدف را کو بتزیین
و ضعے آرام داده بملایمت در رفق نرم نرم بجنبش در آوردند و بجهت انس و آرام تام خجسته آغاز

شایستهٔ فرجام خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس که منتظران سلسلهٔ زمین و زمان فراهم آرندگان دائرهٔ کون و مکان اند کام رواشده برعالم و عالمیان منت نهادند و بآن جگرگوشهٔ آسمانی بایں تهنیت بلند آوازه گشتند۔ شعر

کای شرفِ عقل مسلّم ترا	دور شهنشاهی عالم ترا
روی زمیں هیچو تو باغی نداشت	طاق فلک چو تو چراغی نداشت
قلزم ابداع بسے موج داد	تا گهرے چو تو بساحل فتاد
خامهٔ تقدیر بسے نقش بست	تا ز قضا هیچو تو نقشی نشست
نسخهٔ کون آیت تلمیح تست	جلد فلک دفتر تشریح تست

ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی بموکب گیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوٹ و قران سعدین

چوں چشم جهاں بیں و دیدهٔ سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت که در حصانت حضرت مریم مکانی متوجه سرادق عزت و مخیم اقبال شوند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار مرکوٹ سراپردهٔ اجلال بیرون زدند و بسعادت و اقبال بر تخت روان روان شدند۔ شعر

عهد گهواره ناگذشته هنوز	بخت والاش کرده تخت نشیں
چشم نکشوده و بدیدهٔ دل	دیده در انتظام دنیا و دیں

دست بکشاده و دلش خواہاں　　　که جہاں را کند بزیر زمین
ناشگفته گلشن یکے ز ہزار　　　عالم از باغ دولتش گلچین

چوں تخت رواں حضرت شاہنشاہی که گنج روان معرفت الٰہی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جہاں مطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سائر اکابر و اہالی متوجه قبلۂ اقبال و مستقبل کعبۂ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت می رسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند۔ بیت

می رسد موکب شاہ دو جہاں دنبالش　　　میرود قافلۂ شوق باستقبالش

و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال که ہمانا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع توبیست و سعادت دارین در ذات او مطوی که ہر چند نزدیک تر می شود و در شہرستان وجود جمعیتی دیگر معاینه می گردد و مسرتے تازہ مشاہدہ می افتد از صفاے باطن و نور فراست حضرت جہانبانی جنت آشیانی ادراک دقائق رموز الٰہی و دریافت حقائق کنوز آسمانی چه عجب و از کمال ظہور آثار حضرت شاہنشاہی ظل الٰہی که نسخه دیباچہاے بدائع عالم و مجموعۂ فہرستہاے کمالات بنی آدم ست انجلاے انوار را چه غرابت و در ساعتے که سعادت قرآن سعدین و ہیمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور مورد النور مستسعد گشتند و در سایۂ ہماے دولت ابدی آرامگاه گرفتند و تارک مبارک حضرت شاہنشاہی بمساس پاے سریر فرساے حضرت جہانبانی به نیت برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت پذیر شد و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دو جہانی و دیباچۂ دولت جاودانی ست بوسه دادند۔ ع

گاه برلب گاه بر دل گاه بر سر داشتند

بعد از مشاہدۂ این نور اقدس زبان الہامی باداے شکر گذاری حضرت باری عز اسمه و جل برہانه مقرون ساختند و فرق قدساے را بسجدات نیازمندی بر درگاه نیاز فرود آوردند۔

شعر نہ تنہا سجدۂ سر دمبدم بود — کہ ہر مو برتنش در سجدہ خم بود

حافظان عنایت الٰہی و خازنان سعادت نامتناہی آں ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت پادشاہی سپردہ بایں زمزمۂ شادی و ترانہ آزادی مترنم گشتند۔

شعر این ست امانتِ الٰہی — زیں گنج بخواہ ہرچہ خواہی

این ست کہ در دلش نہادند — ماہیت کنہ حق کماہی

این ست کہ کعبۂ درش را — گیرند شہاں بقبلہ گاہی

این ست کہ پایۂ دولتِ او — رونق دہ تخت پادشاہی

صفحہ خوانان حیات بشری بچشم تعمق و تفکر نظارہ کردند و قیافہ شناسان ہیکل انسانی بنظر تامل و تدبیر مطالعہ نمودند۔ **قطعہ**

چہ دیدند دیدند نقشے کہ ہرگز — نہ دیدند در جدول آفرینش

زحیرت بگفتند چیزے و گفتند — زہے نور دانش زہے چشم بینش

انوار پادشاہی از ناصیۂ غرایش لامع ارقام ظل الٰہی از خطوط دست والایش ساطع شواہد عقل از ترکیب وجودش ظاہر دلائل خداشناسی از مجموعۂ ہستیش باہر براہین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرامت از جوہر ذاتش ہویدا رقوم صاحبقرانی از جداول احسن تقویمش روشن علوم غیب دانی از بیاض نہادش مبرہن رموز دوربینی از تیز بینیش واضح اطوار دوراندیشی از نگاہ بلندش لائح۔

ذکر بعضی از تواریخ بدیعۂ ولادت سعادت پیرائے حضرت شاہنشاہی

بجہت ولادت سعادت پیرائے حضرت شاہنشاہی نکتہ پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند و قصائد تہنیت گفتند و ہمہ بعرض قبول مجلس نشینان بارگاہ حضرت جہانبانی کہ عیارگاہ جوہر انسانی بود رسانیدہ کامیاب جائزہائے گرامی گشتند ازاں جملہ این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافتہ تحسین و احسان ممتاز شدہ بود۔ **رُباعی**

چوں کلک قضا نشان تقدیر نوشت | آیات ابد را ہمہ تفسیر نوشت
از بہر ولادت شہنشاہ جہاں | تاریخ شہنشہ جہانگیر نوشت

و این تاریخ نیز از غرائب اتفاقاتست کہ یکے از فضلائے عصر یافتہ بود۔ شعر

للہ الحمد کہ آمد بوجود | آنکہ از کون و مکاں منتخب ست
پادشاہے کہ ز شاہان جہاں | اکبرش نام و جلالش لقب ست
شب و روز و مہ و سال و میلاد | شب یکشنبہ ۹۴۹ پنج رجب ست

شکر گزاری مؤلف این شگرفنامہ ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاہنشاہی

در ہنگام طلوع این نیر اقبال اگرچہ راقم این شگرفنامہ در نہانخانۂ عدم بے مایہ ہستی و پیرایۂ ایزد پرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موہبت عظمی چگونہ گذارد کہ زمان ظہور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوائے صوری و معنوی دریافتہ از نظر کردہائے چشم التفات و تربیت ست و صد شکر دیگر آنکہ پیشتر از انکہ زائچہ قدسی بنظر در آید و بدقائق شرائف و بدائع جلال ارقام آں اطلاع یابد کمال ایزد شناسی و ملک آرائی کہ از پایہ شناخت منجم فراترست دریافت پرستار قدرت ایزدی بود و للہ الحمد ثم للہ الحمد کہ مثل امام الکلام حسام العجم لسان الحقیقۃ حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقتے کہ انتظام سلسلۂ صورت و معنی را ازان گزیر نمی باشد نگسست چنانچہ نگاشتہ قلم حقائق رقم اوست شعر

گویند کہ از ہزار ہزار سالم از عالم | آید بوجود اہل وفای محرم
آمد زین پیش و یا نزادہ ز عدم | آید پس ازیں و یا فرو رفتہ بغم

و بطرزی دیگر می گوید رباعی

ہر یک چند از جنان جہاں سیر آید | روشن جانی ز آسماں دیر آید نکو

خاقانی ازین جنس دریں دہر مجوے بر رہ منشیں کہ کارواں دیر آید

وباقبال سعادت کامیاب ملازمت ایں فرمان فرمائے کل و عقدہ کشائے سبل گشتۂ از دولت توجہ و التفات عالی مزاج زمانہ عشوہ دانا فریب را فہمیدہ خاطر را کہ سرگردان بادیۂ اسباب بود فراہم آوردہ در نشاۃ تعلق بجز تحصیل خوشنودی او کہ عین رضائے ایزدی ست ہیچ چیز سرگرمی ندارد و دل را از قیود تعلقات و تقیدات دنیوی آزاد ساختہ نہ در حسرت گزشتہ ونہ درآرزوے آیندہ دلخراش ست چنانچہ احوال خود را از استعداد ملازمت او استظلال بظلال رافت وعاطفت سربلند از اوج عزت وارجمندی بتفرقۂ معرفت درمحل خود رقم زدۂ کلک عرض خواہد گردانید ✣

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی ابای کرام حضرت شاہنشاہی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاہنشاہی کہ در مدارج رفعت و مراتب با آبای علوی توامانند و ہمہ شاہ و شاہنشاہ و پادشاہی بخش و پادشاہ نشان آمدہ اند و بدانش خداداد و بینش حق بیں چنانچہ تقتضائے عدالت و انصاف ست در انتظام عالم و عالمیان بودہ طنطنۂ نام نیکو را کہ عمر ثانی ست بلکہ حیات جاودانی دریں بساط گذاشتہ اند بایں ترتیب و منوال ست ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاہ بن نصیرالدین محمد ہمایون پادشاہ بن ظہیرالدین محمد بابر پادشاہ بن عمر شیخ مرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاہ بن صاحبقران قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای بن امیر برغل بن ایلنگیر بہادر بن ایچل یونان بن قراچار یونان بن سوغوچیجین بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بہادر بن تومنہ خان بن یانسنغر خان بن قایدو خان بن زدین خان بن توقاقان بن بوز نجرقاان بن النقوا بنت جوبینہ بہادر بن یلدوز بن منکلے خواجہ بن تیمور تاش واو از نسل قیان بن ایلخان بن تنگزخان بن منگلی خان بن یلدوز خان بن ای خان بن کن خان بن اغور خان بن قرخان

بن منغل خان بن النجه خان بن کیورک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن
یافثه بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش
بن شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند که تا بلدوز که جد بیست و پنجم حضرت
شاهنشاهیست احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحف صدور گذارندگان
سخن مضبوط و مسطور و برالسنه مستحفظان ارقام دهور محفوظ و مذکورست و از منگلی خواجه
تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر درنیامده چنانچه سبب این مذکور
خواهد شد و از ایلخان تا آدم که بیست پنج تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشتهٔ
کلک اجمال خواهد گشت نزد خردمندان دوربین که بادل انصاف گزین و دانش خداداد
تتبع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسای سخنان راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانت
خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی کردار و رستن می نمایند پوشیده نیست که آنچه بر صفحات مسامع
و لوایح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز آدمیان را هفت هزار سال می گویند اصلی که شایستگی
قبول عقول و افکار دانایان که تماشائیان بهار و خزان این چهار چمن و پرده شناسان
زیر و بم این هفت انجمن انداخته باشند ندارد و در امثال این امور عقل دوراندیش
دوربین راستیهای دریافت گاه انکار می کند و گاه از احتیاط که موقف اطمینان و مجلس
ادراکست در رد و قبول آن توقف می نماید و بدستیاری فروغ جهان افروز خرد
و مددگاری نقلهای معتبر خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمه هندی و ختائی وغیر آن
که از جولان حوادث مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارصاد وغیر آن بر آنست
و شواهد صدق و سداد از نتائج آن پیدا و از ضبط تواریخ متواترهٔ حکمای این اقالیم
و آثار تلاحق و افکار این طبقهٔ مرتاض مفهوم می شود که این عالم و عالمیان را ابتدای
و این مظاهر اسمای و صفاتی را مبدا پدید نیست یا بمعنی قدم چنانکه اکثری حکمای
متقدمین برانند یا بمعنی کمال طول امتداد که پهلو بقدم می زند گروه هنود که بریاضت و
تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز دارند زمانه را که بزبان هندی کال گویند
بر دو قسم منقسم ساخته اند یکی از سر بیتی یعنی زمانی که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش

باندوه انجامد دوم اوت سربپنی یعنی برعکس اول و هر کدام ازین دو قسم را بشش حصه
جدا ساخته اند و هر حصه را آره می نامند و هر یک ازین آرها را نامی مخصوص نهاده اند
بمناسبت خواص آن زمانه چنانچه آرهٔ قسم اول را سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ می گویند
یعنی زمانه الیست که مسرت بر مسرت و فرح بر فرح می آرد و امتداد این زمان فرحت بخش
چهار کوراکور ساگراست و نام آره دوم سکهمافست یعنی زمان خوشحالی و فارغبالی و
مدت او سه کوراکور ساگراست و آره سوم به سکهم دکهمان اشتهار دارد یعنی در موسم
خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود امتداد این آره دو کوراکور ساگراست و آرهٔ چهارم
بر دکهمان سکهمان مشهور ست یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد و دراز
این آره یک کوره کور ربجیهل و دو هزار سال کم ست و آرهٔ پنجم دکهمان ست برخلاف آرهٔ
دوم که سکهمان بوده طول مدت این آره بیست و یک هزار سال ست و آرهٔ ششم
دکهمان ست برخلاف آره اول و مدت این نیز بیست و یکهزار سال ست و اسامی
آرهای قسم دوم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اول قسم دوم در نام و مدت متحد ست
با آرهٔ ششم قسم اول و آرهٔ دوم قسم دوم نیز متحد ست با آرهٔ پنجم قسم اول و سوم بچهارم اول
مطابق ست و چهارم دوم بسوم اول موافق ست و پنجم دوم عین دوم اول ست و ششم
دوم عین اول اولست و الحال بزعم ایشان از آرهٔ پنجم قسم اولی دو هزار کسری سپری
شده است پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار یک لکه خوانند و ده لکهه را
پریوت گویند و ده پریوت را یک کرور نامند و صد کرور را یک ارب خوانند و ده ارب را
یک کهرب و ده کهرب را نکهرب گویند و ده نکهرب را مها سروج و پدم می خوانند و ده پدم
سنکه باشد و ده سنکه را سمدر گویند و کوراکور نامند و مخفی نماند که ضعف ایشان آنست
که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر شکمی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد چنانچه
در میان عوام ماهم اشتهار دارد و گمان این گروه آنست که از موی سرانیها که به چهگلی موسوم
اند چهار هزار و نود و شش مقدار موی اطفال خردان دیار دهلی سطبر ست و می گویند که موی
طفل هفت روزه که بغایت باریک ست بتجربه بمثابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس

اجزاے موی مذکور چاہے را کہ طول و عرض و عمق آں چاہ کردہ باشد پر ساخت و بعد از
گذشتن صد ہزار سال یک جزو از اجزاے مذکورہ را ازاں چاہ برآورد تا زمانے کہ آں
چاہ خالی شود ایں مقدار زمان را کہ آب چاہ بروش مذکور خالی شود پلویم گویند و ہرگاہ
دہ سمدر کہ شرح آں گفتہ شد از پلویم گذرد یک ساگر شود و کمیت ادوار مذکورہ باعتقاد
ایں مردم از حطیۂ بیان احاطۂ تبیان افزونست و گمان ایں جماعت آنست کہ بجہت
انتظام عالم صورت و معنی در ہر شش آرہ بیست و چہارم گرامی از دار الملک کون بعالم
ظہور می آیند سیری می شوند کہ نام اول آدنات ست و رگھو ناتھ ہم می گویند و روایتے
دستور العمل ایں برگزیدۂ ایزدی پنجاہ کرور لک ساگر ست و نام آخرین مہاویر ست و
مدت رواج احکام او بیست ہزار سال ست کہ امروز دو ہزار سال از و گذشتہ است و اعتقاد
ایں جماعہ آنست کہ چندیں بار ایں بیست و چہار کس از کتم عدم بوجود آمدہ اند و چندیں بار
خواہند آمد و برہمہ ہندوستان کہ جمہور اہل ہند تابع اقوال و اعمال ایشانند برانند کہ مدار
گردش روزگار بوقلمون بر چہار دور ست در اول را کہ مدت او ہفدہ لک و بیست و ہشت
ہزار سال متعارفست ست جگ گویند دریں دور اوضاع جہانیان فرداً فرداً بر صلاحست
وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر براستی و درستی را اشعار خود ساختہ در مرضیات
الٰہی سلوک می نمایند و عمر طبیعی مردم ایں دور یک لک سال ست و در دور دوم مسمی بہ ترتیا ست
بقلے آں دوازدہ لک و نود و شش ہزار سال عرفیست دریں زمانہ سہ حصہ از چہار حصہ
اوضاع آدمیان بمقتضاے رضاے الٰہی ست و عمر طبیعی مردمان دریں دور دہ ہزار سال
است و دور سوم کہ بنام دواپر اشتہار دارد امتداد آں ہشت لک و شصت و چہار ہزار سال ست
و دریں ہنگام دو حصہ از چہار حصہ روشن جہانیان راست گفتاری و درست کرداری و عمر طبیعی
آدمیان ایں زمان ہزار سال ست و دور چہارم کہ بہ کل جگ شہرت دارد مدت آں چہار لک
و سی و دو ہزار سال ست ازیں دور سہ حصہ از چہار حصہ اطوار جہانیان برناراستی و نادرستی ست
و عمر طبیعی مردم ایں روزگار صد سال ست و ایں گروہ جزم دارند کہ ہرچندے حضرت
ہستی بخش جہانیان و پدید آرندہ عالمیان بتجرد نہادی و دانش نژادی را از مکمن ستر و خفا

شیث ۔ اشرف فرزندان بیواسطۂ آدم ست بعد از سانحۂ ہابیل سعادت ولادت یافتہ آوردہ اند کہ ہر گاہ حوا حاملہ گشتے پسری و دختری آوردے مگر شیث کہ او تنہا زاد و اقلیمیا خواہر قابیل در عقد ازدواج او در آمد چون عمر آدم ہزار سال رسید او را ولیعہد خود ساخت و ہمگنان را بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود بعد از آدم انتظام عالم صورت معنی برراے زریں او استقرار گرفت ہموارہ در جمعیت ظاہر و معموری باطن ہمت مصروف می داشت در طوفان نوح جز اولاد او کسے نماند و او را اوریا راول گویند و اوریا بزبان سریانی معلم باشد ہموارہ بعلوم طبیعی و ریاضی و الٰہی اشتغال می فرمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت می داشت و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نمودہ در گوشۂ عزلت بریاضت مشغول شدند چون از عمر گرامی او نہصد و دوازدہ سال گذشت جہان را پدرود کرد و بعضی بر آنند کہ او نبیرۂ آدم ست پدر او صلبی بود و ہمانا کہ ایں قول از فروغ صحت ضیاے ندارد ۔

انوش ۔ در ششصد سالگی شیث از خلوت سرائے عدم بجلوہ گاہ وجود آمدہ بود گروہے از گزارندگان سخن بر انند کہ مادر او قدسی نژادی بود کہ مثل آدم بے پدر و مادر خلعت ہستی پوشیدہ بود او بعد از پدر بموجب وصیت مسند آراے خلافت شد و اول کسے کہ دریں دور اساس فرمانرواے نہاد او بود گویند ششصد سال کامروائی سریر اقبال داشت بروایت یہود و نصاری نہصد و شصت و پنج سال و بقول ابن جوزی نہصد و پنجاہ سال و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد ۔

قینان از جمیع فرزند انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصلہ تر بود ایں بزرگ نہاد بعد از پدر بنا بر تمہید وصیت بانتظام مہام جہانیان مشغول گشت و بر شاہراہ متابعت اقتضاے آباے کرام سلوک نمود عمارت بابل و شہر سوس بناے او ست ابداع بساتین و عمارات ہم باو نسبت می دہند و در عہد او آدمی زاد بسیار شد بکار دانی خود ہمہ را متفرق ساخت و خود باولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود نہصد و بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی برانند کہ ششصد و چہل سال آب زندگانی می خورد و طائفۂ بر انند کہ قریب صد سال فراہم آورد

به پریشانیهای روزگار بود۔

مهلائیل بهترین فرزندان قینان بود چون عمرش نهصد سال رسید او را بجاے خود مسند نشین ساخت و او سی صد سال فرمانرواے گیتی یافت عمر او نهصد و بیست و شش سال بود یا هشتصد و نود پنج سال برد رشید ترین اولاد مهلائیل بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت رودها و جویها او پدید آورد و نهصد و دو سال و بقولے نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی نژادان خانوادهٔ اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند۔

اخنوخ که ادریس مشهور ست فرزند گرامی برد است که بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچه کوچک ترین اولاد وست اما بفرهنگ و راے از همه بزرگ و به بخت و دانش از همه بیش بود و بعد از شیث کسے که تجدید نوامیس نموده است و بعضی گفته اند که ادریس در وفت آدم صد ساله بود و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود اگرچه بعضے جا جمیع علوم و صنایع را بآدم نسبت می دهند اما بقول اشهر علم اختر شناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد و او از غاذیمون مصری که اورا ادریاے ثانی می گویند دانش آموخت و القاب گرامی او هرمس الهرامسه است و اوریاے سوم نیز می گویند و اورا پایه بلند در خداشناسی میسر شد و بهفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود و صد شهر آبادان ساخت و کوچک ترین آن شهرها مدینه رهاست که از شهرهاے جزایرست بعضی آنرا داخل حجازی دانند و این شهر تا زمان هلاکو خان آبادان بود و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت و هر گروهی از مردم و هر طبقه از آدمیان بروشے خاص باندازهٔ حوصله دریافت آنها هدایت نمود و آورده اند که در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم که بیشترے از دریافت فیوض نفسی و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگذاری آن نور الانوار بجای نمی آوردند همو قی گرد و آنرا سرمایهٔ صوری و معنوی می دانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال اندر هر برجی که هنگام ظهور فیض خاص ست علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب می داد و چون کواکب سیاره که فیض پذیران خوان انوار او یند هرگاه در خانهٔ خود یا

بوطن بروز وجلا می دارد و از ساحت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود می آرد اورا وسیلهٔ آفرینش عالمیان می سازد و این بزرگ را برهما نام باشند و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صد سال عمر دارد که هر سالی ازان سیصد و شصت روزست و هر روزی مشتمل بر چهار دور مذکور و هر شبی بدستور روز متضمن هزار ادوار مسطورست و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده از علم بشری احاطه آن نمی کند و می گویند که انچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده است برهمای حال هزار و یکم ست واز عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است و راقم این کارنامه ایزدی این درایت را خود ترجمانی مردم دانشور راست گوی نکوکار هند از روی معتبرهٔ ایشان نوشته وانچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حمویه که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند و در شرح روزهای الٰهی و روزهای ربانی منقول ست ازین عالم است ازین عالمست چه هر روز ربانی متضمن هزار سال ست و هر روز الٰهی مشتمل بر پنجاه هزار سال و مؤلف نفائس الفنون آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که هفتصد و سی و پنج هجریست هشت صد و شصت و سه هردن و نه هزار و هشت صد سال ست و هردن پیش ایشان ده هزار سال ست و امثال این روایا وحکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الٰهی دور نیست که صورت صحتی داشته باشد و آدم بسیار بظهور آمده باشد چنانچه امام جعفر صادق علیه السلام منقول ست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ ابن عربی می فرماید که دور نیست بعد مفتد ربانی که هفت هزار سال باشد و مدت دور سلطنت سیارات سبعه است نسل یکی منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت اشتمال این پنجاه و دو تن که از آدم تا حضرت شاهنشاهی ست اکتفا بر کتب و تواریخ بسوط نکرده درین خلافتنامه در آدم تا باعث مزید آگاهی شود و این فروغ شناسائی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمالی که شیوهٔ راقم ست گذارش کنم.

ذکر احوال آدم علیه السلام ۔ مشهور چنانست که پیش ازین بهفت

هزار سال و کسری بمحض قدرت کاملهٔ ربانی بے رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آمد و بقدر استعداد قابلیت جسم روح از مبدار فیاض فایض گشت و بلقب انسان و موسوم به آدم شد در زمانے که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود و زحل در آنجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس عطارد در سنبله و زهره در میزان و بازی گفته اند که دران هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند و ظاهر ایں کلام بضابطهٔ اهل هیات و نجوم درست نباشد چراکه در عطارد مشکل می شود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله است و عطارد از نیر اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد پس در حین شرف نیر اعظم شرف او چگونه صورت بندد و همچنیں در هنگام شرف عطارد با هر که پیوندد حال او گیرد پس می تواند بود که عطارد با یکے ازیں کواکب که در شرف بودند نسبت اتصال داشته باشد و او دراز بالاے گندم گون مجعد موے زیبا روی بود و در درازی قامت ایں ابوالآبا اختلاف کرده اند بیشتری برانند که شصت گز بوده ایزد تعالی از ضلع یسر او حوا را بوجود آورد و با او ازدواج داد واز و فرزندان پدید آمد و در احوال ایں بزرگ ارباب تواریخ غرائب و عجائب فراوان آورده اند که اگرچه بر وسعت قدرت ایزدی مستعد نیست اما مرد معامله فهم مزاج روزگار دانسته کار آزموده نظر بر عادات جهان از روے حساب در قبول آن بقدمی ایستد منقول ست که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و فرزندها بهم رسیده بود و فرزندان بے واسطهٔ او چهل و یک تن بودند بیست و یک پسر و بیست دختر بقولے نوزده دختر و شیث از همه بزرگ تر بود بعضی گفته اند اورا در نفقیات و غیر آن از علوم غریبه تصانیف ست چنانچه علامه شهرروزی در تاریخ الحکماء نقل می کند گویند و فات او در هندوستان افتاده بر سر کوه سراندیپ که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشته و اکنون بقدمگاه آدم مشهور است بیست و یک روز بیمار بود و حوا بعد از و بیک سال و بقولے هفت سال و بروایتے پس از سه روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی بود اورا در جوار آدم دفن کرد و نقل ست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشان را بکشتی درآورد و بعد ازان در کوه ابو قبیس و بروایتے در بیت المقدس و بقولے در نجف کوفه دفن کردند۔

فراعنهٔ مصر از نسل او بند و عیلم که عمارت خورستان کرد خراسان تنبال پسران او بند و عراق
پسر خراسان ست و کرمان و مکرمان پسران تنبال اند دارد که قوم عاد از جملهٔ احفاد او بند و
بوذر که آذربیجان و اران و ارمن و فرغان پسران او بند بعضے سام را هم شش پسر
می گویند کیومرث و بورج و لاوذ را ذکر نه کرده اند و بالجمله در فرزندان ایں دو گروه بسیار
اختلاف ست ۔

یافث ۔ ارشد اولاد نوح ست سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهی یاد می پیوندد
و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو می رسد و اورا ابوالترک گویند و بعضی مورخان
والونجه خان می گفته اند در هنگامی که یافث از سوق الثمانین با اہل و عیال رخصت دیار شرق و
شمال که نامزد او شده یافث از پدر التماس نمود که اورا دعاے آموزد که هرگاه خواهد باران بارد
نوح سنگے را که خاصیت او آوردن باران بود باو داد و چناں نمود که اسم اعظم برو خوانده ام
بجهت ایں مصلحت که ساده لوحان پے بآن نبرده از صوابدید او بیرون نروند یا واقع اسم
اعظم برو خوانده و اکنوں آن سنگ در میان ترکان بسیار ست آنرا جده تاش گویند فارسیان
سنگ یده خوانند و عرب حجرالمطر گویند و او بآن حدود در رفته صحرانشینی اختیار کرد و هرگاه میخواست
بوسیلهٔ آن سنگ ابر عنایت ایزدی در باریدن می آمد و اورا بمرور ایام فرزندان پدید آمدند
و آئینهاے شایسته که هم تسلی بخش کوته اندیشاں تواند شد و هم مسرت افزاے خاطر بلند همتان
والا فطرت تواند گشت در میان آورد واز و یازده پسر ماند ۔ ترک و چین ۔ صقلاب و منسخ که
اورا منسک گویند و کماری که او ایکال نیز خوانند و خلج و خزر و روس و سدسان و غز و یارج
و در بعضی کتب هشت پسر مذکور ست خلج و سدسان و غز را یاد نکرده اند ۔

ترک ۔ بزرگترین فرزندان یافث بود ترکان اورا یافث اوغلان گویند و بهوشیار
دلی و کارگزاری رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت
فرمانرواے نشست و داد مردمی و مردانگی مظلوم پرسی داد و در جایگه ترکان اورا
سیول یا سلیکای می گفتند و چشمهاے آب رواں سرد و خوشگوار و کرم عافیت و مرغزارهاے
دلکش داشت اقامت فرمود و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد و خرگاه بدید آورد و از پوست

بهائم و سباع لباس پوشیدنی دوختن و نمک در زمان او ظاهر شد و در آئین او آن بود
که پسر را جز شمشیری میراث نه دهند و تمام خواسته دختر را باشد و گویند که معاصر او کیومرث
است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم ست و اول سلاطین ترکستان ست و عمر او دو بست
و چهل سال بود۔

النجه خان۔ بهترین فرزندان ترک بود چون پیمانۂ زندگی ترک پوشیدن گرفت
او را بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشانند و او خرد دوربین را پیشوائے خود ساخته
در عدالت گسترے روزگار گذرانید و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود۔

دیب باقوی۔ بعد از عزلت پدر و باشارت عالیش فرمانروا شد۔

کیوک خان۔ فرزند رشید اوست پدرش در هنگام پدرود کردن جهان سریر خانی
باو عنایت فرمود او قدرت سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد۔

النجه خان۔ پسر اوست در آخر عمر پدر ولی عهد شد و او داد و دهش را از انداز
بیرون برد ترکان در زمان دولت او مست دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند
و چون مدتے بران بگذشت او را دو پسر بیک شکم آمد یکے را مغل نام کرد و دیگرے را تاتار
و چون بحد کاردانی رسیدند ملک خود را بدو حصه بخش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف
دیگر را بتاتار و چون پدر ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده
هر کدام در ولایت خود دارائی می کردند و چون این سلسلۂ علیا را بتاتار و هشت هشتگانۂ
او نسبت نیست ذکر او را مطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او می پردازد۔

مغل خان۔ فرمانروائے دانا بود در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که
دلهائے رعایا در سلوک بندگی و رضاجوئی او در آمد و همه در نیکو خدمتیها کوشش می کردند
و شعب مغل نه فرمودند اول ایشان مغل خان و آخر آنها ایل خانست و مغولان تقوز را ازین
گرفته اند این عدد را در جمیع اشیاء فرخنده دانسته اند و او را جهان آفرین چهار پسر داد۔
قراخان اوزخان کرخان۔ اذرخان۔

قراخان۔ هم دگر سال بزرگترین فرزندان مغل بود و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز

شرفگاه خود می رسند آنرا گرامی شمرده شکر بدائع آفرینش ایزدی بجای می آورد و آن ازمنه را موافقیت و مظاهر نعم والاء حق می دانست و همگی روزگار او بخدمت ارواح علویه و اجرام مقدسه می گذشت و گنبدهای اهرام مصری که بگنبد هرمان مشهور ست بنا کردهٔ اوست و دوران بنای عالی جمیع صنائع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود مرقوم ست که یکی از عظمای دولت ایران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود و ابومعشر بلخی آورده که هرامسه بسیار ست اما افضل ایشان سه تن اند اول هرمس هرامسه که آن ادریس ست و اهل فرس برآنند که نبیرهٔ کیومرث ست و دوم هرمس بابلی که بعد طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورث از شاگردان او و بسعی این هرمس بابلی آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر نو رونق گرفت وطن او مدینه کلدانیین بود که اورا فلاسفهٔ مشرق گفتندی سوم هرمس مصری استاد اسقلینوس او نیز در جمیع علوم خصوصاً در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر اوقات بسفر گذرانیدی و مولد هرمس الهرامسه مدینه منیف که الحال بمناف اشتهار دارد از دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینة الحکما گفتندی و بعد از آن که اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منیف وغیر آن را باسکندریه آورد از سخنان اوست که بهترین نیکوئیها سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو هنگام قدرت و در رفتن او ازین سرای غم پیرای در تواریخ حکایتی بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستند بروایتی در آن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله و بقولی چهارصد و پنج ساله و نزد گروهی سیصد و شصت و پنج ساله بود۔

متوشلخ بن اخنوخ او را فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلائق را بیزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او بهفتصد رسید او را پسری آمد لمک نام کرد و بعد از آن دویست و نود سال دیگر بزیست۔

لمک در علو مرتبت و سمو منقبت یگانهٔ عهد بود بعد از پدر مسند سروری بدو ثبات یافت و مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال و گروهی او را لمکان و لامک و لامخ نیز گویند

نوح بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال اسد بطالع اسد متولد شد

و او مجدد رسوم و مشیّد اساس دادار پرستی گشت و قضیهٔ دعوت خلائق بر خدا پرستی و نافرمانبرداری
قوم او و سنوح طوفان و غیر آن مشهور ست و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند
اول طوفان که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود چنانچه علامهٔ شهرزوری می گوید که
آدم در دور اول بود بعد از خرابیِ عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که
آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند
و هم ازین سبب بعد از برآمدن جائیکه اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد
و سوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود که اگرچه نقل پرستان روزگار که نقل
طوفانی می کنند آن دو طوفان را هم بهمه عالم نسبت می دهند ظاهر آنچنان باشد چه
هندوستان که کتب چندین هزار ساله موجودست ازان دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست
القصه در اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات بسپردند الا هفت
کس نوح و سه پسرش یافث و سام و حام و زنان ایشان نوح شام و جزیره و عراق
و خراسان را بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودان را بحام عطا
فرمود و چین و سقلاب و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان سکان اصلی
این مواضع از اولاد ایشانند و انتساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن ست عمرش
چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سه صد سال درگذشت دور عمر او اقوال دیگر هم
داستان طرازان ایراد نموده اند و گویند بعد از طوفان دو بیست و پنجاه سال یا سی صد
و پنجاه سال بزیست و بالجمله بعد از فوت آدم یکصد و بیست و شش سال یا در آواخر عهد آدم
متولد شد و چون پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلائق نشست و مدت نهصد و پنجاه سال
در راهبری جهانیان بود امام حام را نه پسر بود هند و سند و زنج - نوبه - کنعان - کوش -
قبط - بربر - حبش و بعضی حام را شش پسر نوشته اند - سند و کنعان را ذکر نمی کنند و
و نوبه را پسر حبش می گویند و سام را نیز نه پسر شد وفخشد و مرش که پدر ملوک عجم ست
و اسود که مداین وغیره از بناهای اوست و آشور از دیگر پسران اویند فارس پسر پهلوست
و لیفن که شام و روم پسران اویند و یورج که در میان مورخان ازو جز نامی نمانده و لاوذ که

تمام داشت بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائے نشست و در قراقرم بحدود دو کوه
که آن را ارتاق کرتاق می گفتند جهت یورت ییلاق و قشلاق معین ساخت ۔

اغورخان فرزند گرامی قراخان ست که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ
ولادت یافته و در نام نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه گزاران سخن چند باد
نسبت می کنند که خرد انصاف گزین بقول این چندانی اقبال نمی نماید و او باتفاق فرمانروائے
خرد دوست و خدا پرستی معدلت گستر بود باییتهاے نیک و آئینهاے خجسته که باعث انتظام
احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان
نهاد و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم بفرهنگ درست و همت بلند و بخت
ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام افرنج و دیگر ولایتها را در حیطهٔ
تصرف درآورد و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او درآمدند و ترکان را بمناسبتهاے مناسب
لقبها نهاد که تا امروز زبان زد مردم ست مثل ایغور و قنقلی و قبچاق و قاریغ و خلج وغیر آن
و او را شش پسر شد. کن ای یولد وزکوک طاق تنکر سه بزرگ را بوزرق می گویند و سه
دیگر را اجوق و فرزندزادهاے او به بست و چهار شعبه منشعب گشتند و تمامی ترکان از نسل
این بزرگان اند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران درآمدند
و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهاے ایشان مانند تاجیک شد و چون تاجیک
نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و بعضی برانند که ترکمانان قومی
علیحده اند و بترکان نسبت قرابت ندارند و منقول ست که اغورخان بعد از انکه تسخیر عالم نموده
بیورت اصلی خود بازگشته مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان
دولتمند و امراے اخلاص اندیش و سائر ملازمان را بنوازشهاے پاشاهانه بنواخت و نصیحتهائے
بلند و وصیتهاے ارجمند که بر ثبات دولت رهنمون باشد فرمود و مقرر ساخت که دست راست
که ترکمان برانغار گویند ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد و دست چپ که
جوانغار باشد وکالت بفرزندان خرد داد و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت
باشد و کنون ازین بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق دارد و یک نیمه بدست

بچپ هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجائے آورده این جهان را وداع کرد۔

کن خان بموجب وصیت بجاے پدر به نشست و در فرماندهی و جهانداری با خرد دور بین خود تدبیرات صائبه قبل خواجه که وزیر اغوز خان بود کامروا شد و با برادران و فرزندان و برادرها که بیست و چهار کس بودند چه هر یکے ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته گیرودار سلطنت مدد گار هم بودند و هفتاد سال کامیاب دولت شده آے خان را ولیعهد خود ساخت و درگذشت۔

آی خان۔ به نیروی بخت بیدار و دولت پائیدار آئین پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را با خوی خوش آراسته بود و دانش را بکردار نیک فراهم آورده۔

یلدوز خان پسر مهین و جانشین او بود در آداب جهانداری و دادگستری پایه بلند یافت۔

منگلی خان پسر دوستدار او بود بعد ازو بر سریر فرماندهی نشست و بنظر عنایت یزدان و ستایش ایزد شناسان امتیاز یافت۔

تنگز خان۔ بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت۔

ایلخان۔ پدر در هنگام پیری و ناتوانی سرانجام مهام جهانبانی باو ارزانی داشت و خود بعد از خواهی ایام کثرت بگوشهٔ وحدت نشست۔

قیان۔ فرزند دلنشین ایلخان ست که بمقتضای حوامض حکمت ایزدی مورد شدائد احوال شد چون ایزد دانا جواهر انسانی را بکمال معنوی رساند اوّل مرادی چند در ضمن نامرادی جلوه گر آرد و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آں بزرگ ساخته اورا خلعت ظهور دهد مصداق این حال قصهٔ ایلخان ست که چون نوبت سریر آرائی باو رسید بآئینی که عالم صوری ازان نظام گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زلیست می کرد و دلهاے پراگنده را فراهم می آورد تا آنکه طور بن فریدون بترکستان و ماوراء النهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و ایغور با ایلخان نبرد عظیم کرد و زمرهٔ مغل از حسن معاشرت ایلخان فدائیانه جنگ کردند و

بسیارے از ترکان و ایغور و تاتار دریں نبرد کشته شدند و در اثناے جنگ طور و تاتار مقاومت
نکرده فرار اختیار نمودند و بمکر و حیلت دست زده از راه روباه بازی روی بگریز نهادند و پارهٔ
از راه رفته در نشیبی فرود آمدند و آخرهاے شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبیخون آوردند و
چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او نکوز دو حرم ایشان که خود
را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد و چون
شب در آمد آن چهار کس خود را بکوه کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چون از کریوها و تنگنهاے
کوه گذشتند مرغزاری که در و چشمهاے خوشگوار و میوهاے فراوان بود بنظر در آمد ناچار آن مواضع
نزه را بمقتضاے وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند و ترکان این جای را ارکنه قون نامند
و گویند این واقعه هایله بعد از هزار سال بود از گذشتن اغور خان دانا داند که ازین قضیهٔ بدیع
تدبیر ابداع گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غربت
و عزلت مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتاے حضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی از
آفرینش این طبقهٔ گرامی اوست و هم سرمایهٔ این محمدت نامهٔ از ولیست جامع مدارج اطوار گونه
شده و قدردان طبقات انام که باین حالت باشد گشته کامروا صورت و معنی گردد و باین طرز
گردی از نامرادی پیرامون حال مقدس او نگردد بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین
بسر برد از ایشان اولاد شد و قبایل پدید آمد و جماعهٔ را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند
و طائفهٔ که از نکوز بظهور رسیدند به درلکین ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانے که
در ارکنه قون بودند که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر درنیامده و همانا که دران زمان و مکان
رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمیناً در آخرهاے زمان
انوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه قون را گنجایش این مردم نمانده بود ارادهٔ
برآمدن کردند و سر راه ایشان را کوهیکه معدن آهن بود مسدود داشت دانایان اندیشه را کار
فرموده از چرم گوزن دمها اختراع نمودند و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند و ملک خود را
بزور شمشیر و نیروے تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند و بر سریر جهانبانی و کامرانی متمکن گشته اند
و تخمین کیشان درست اندیش از چهار هزار سال بیشی از آنکه اجداد عالی بسیت و هشت تن بوده

دو هزار سال بعد ازان که آبائے کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند پوشیده نماند که زمین مغول در طرف مشرق ست و از آبادانی دور دور آن هفت هشت ماهه راه ست سرحد شرقیش تا سرحد خطاے و غربی آن تا زمین ایغور و شمالی او پیوسته با قرغز و سلنگا یست و جنوبی آن متصل آن باتبت خورش ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان پوست بهائم و سباعست۔

تیمورتاش۔ از نسل سعادت اصل قبانست بسروری و فرماندهی سربلند بود۔

منگلی خواجه۔ گرامی فرزند تیمورتاش ست سرفراز دولت و سعادت بود و مسند ایالت و عدالت داشت۔

یلدوز خان۔ خلف بزرگ منش منگلی خواجه است که دریں آمدن قیامت دور لیکن بامارت و سرداری سرفراز بود از قیان فرزندان ایشان بطنا بعد بطن دار که قون سروری قبائل داشتند یلدوز خان بمددگاری بخت کوکب دولتش رفته رفته از افق سعادت طلوع نمود و اد ازبوس مغل را آبادان ساخت و فرمانروائے والا شکوه شد و نزد قوم مغل آنکس در بست نسب و شایسته خانی باشد که نسب خود را بیلدوز خان رساند۔

جوبینه بهادر۔ پسر رشید یلدوز خانست بعد از پُر شدن پیمانۂ عمر پدر بر تخت جهانبانی کامیاب گشت +

حضرت عصمت قباب قدسی نقاب آلنقوا

دادار بدائع آفریں هرچه المکن خفا بجلائے ظهور آرد بسیاری از عجائب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی نژاد بموجب غفلتی که در نشاۀ کثرت و لباس تعلق ستون این بنائے عالی اساس ست از دریافت آن باز می ماند چه اگر ایں طور نشدی او را از نظارگی بودن فرصت نبودی و بهیچ کاری نپرداختے مبدع جهان آرا اکثری از عجائب قدرت خود را از نظر جهانیان می پوشد و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشائے غرائب مقدرات الٰهی محروم نمانند دیده چند از روی مقدسات مکامن غیب برمیدارد و بازا ز دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت نهاده تقدیر ست

همان دیده را پرده شناسای می گرداند و پس ازان رافت عامهٔ الهی برای هزار گونه حکمت که یکی
ازان آگاهی غفلت زدهای این جهانست آفرینش دیگر بظهور می آرد نقاب و احتجاب را
اندکی برداشته رنگ امیر تعجب می گرداند ازان جمله احوال بدائع طراز حضرت آلنقواست و او دختر
قدسی اختر جوبینه بهادرست از قوم قیات از نسل برلاس از زمان خردی تا بسن بزرگی حسن
صوری و معنوی او در افزایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانهٔ روزگار گشت و
باتفاق دوست و دشمن خویش و بیگانه بزرگ منش خرد پرور خدا پرست بود انوار خدا شناسی
از چهره اش پیدا اسرار الهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین سرادقات عفت خلوت گزین مراقبات
احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدسی بود چون بحد کمال رسید او را چنانچه آئین
سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین ست بر ذو بون بیان که فرمانفرمای مغلستان و لپسر عم او
پیوند کردند و آن گوهر یکتای قدسی را قرین فرمانروای انسی ساختند از انجا که او همسر نبود
بملک نیستی شتافت حضرت آلنقوا که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دینی نیز گشت و
بضرورت بنظام امور پرداخته بسروری و سر برآرائی الوس خود متوجه شد شبی آن نور پرورد
الهی بر بستر استراحت پهلو نهاده و بر چار بالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری شگرف
در خرگاه پرتو انداخت و آن نور در کام و دهان آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد و آن عفت
قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آبستن شد سبحان الله نفوس قدسیهٔ انسانی
را از آدم تا این نور پرور در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب
و سائر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس می ساختند و بیشتر
ازانکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیان را از تعلق آباد شهر و اقلیم
برآورده در صحرای تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد او را بطن ببطن در مدت دو هزار
سال دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدس می ساختند و هم مرتبهٔ انسانی
با جامع مراتب کونی و الهی می گردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای
حکمت بالغه یلدوزخان را از کوه بشهر آورده سریر آرای گردانیدند تا نوبت این سلسلهٔ منصهر
بحضرت آلنقوا رسید آن نور الهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بواسطهٔ بشری در

عالم ظاهر جلوہ گر آمد آغاز ظہور حضرت شاہنشاہی آن روز بود کہ بعد از سیر و مدارج مختلفہ از خدر مقدس حضرت مریم مکانی برلے سرانجام نشاۃ صورت و معنی بعالم بروز شتافت افلاطون تجردی باید کہ ایں سخنان بگوش ہوش شنود کہ خدیو زنان در پردہ آرائی و زمانیان بادرد چشم و زحیر باطن پردہ درست و بالجملہ برسر سخن رفتہ باز گوئیم کہ ہموارہ در اوقات فرخندہ و ساعات خجستہ سرائے مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن می شد و زمان زمان ظاہر و باطن آن قدسی نژاد نضارت می یافت آنانکہ از بال ہمت بلند پروازی فرمودہ از اسباب پرستی گذشتہ مسبب بین اند امثال ایں امور در وسعت آباد قدرت الٰہی بدیع و بعید نمی دانند و مستبعد عادت پرستان ظاہر بین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکہ در سبب ماندہ پیشتر قدم ننہادہ اند لیکن بقلاوزی بخت بیدار از محاسبہ ظاہری گریز ندارند آنہا نیز در مبادی حال توقفی نمی کنند خصوصاً فرزند بے مادر و پدر کہ آدم اول باشد قبول کردہ اند و فرزند بے مادر کہ حوا نامند پذیرفتہ اند و فرزند بے پدر تنہا را بچگونہ قبول نکنند فکیف کہ مثل ایں واقعہ در قصہ عیسیٰ و مریم متیقن آنہا باشد۔ بیت

حکایاتِ مریم اگر بشنوی　　　بآلنقوا ہمچناں بگرو ے

لیکن مبدع جہاں آرا کہ از عنفوان ابداع نگارخانۂ ایجاد را سرانجام می دہد بمقتضائے تضاد و تباین اسمائے جمالی و جلالی چنانچہ گروہ آدمیان را بدانش والا و تدبیر درست و فطرت عالی و تفرس عظیم و اندیشۂ صواب مخصوص ساختہ روز بروز در افزایش حال آنہا می کوشد ہماں طور گروہ انبوہ آدم صورتان را بکم بینی و کوتہ یابی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنہ انگیزی و بے تفرسی اختصاص دادہ سرگرم کار می دارد اگرچہ در ہر دو طور پیمانۂ استعداد پر می شود امّا بسا حکمتہا کہ دریں کار شگرف اندراج دارد بنا بر آن پیوستہ ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال ہمقران می باشد و ہموارہ بے دولتان تیرہ رای سنگ تفرقہ در پیش می اندازند و نزد وی شرمسار صوری و معنوی گشتہ بکوے عدم شتابند و مصداق آن حال ایں سانحہ نورانی ست کہ چون چنیں امر بدیع بظہور آمد جمعی از کوتہ نظران ناقص خرد ظاہر پرست کہ از دولت حقیقی بے نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اند یشہائے نادرست

بخاطر آوردند آن مسند نشین عفت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان بے سعادت در وبال این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خودرا از واقعه آگاه ساخت و فرمود که اگر ساده لوحی ناقص عقلی که از بدایع قدرتهاے الٰهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در بلیه سوے ظن افتد و آئینهٔ دل را بزنگ خیالات فاسده تیره رنگ سازد هرآئینه از عقوبت آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند بهتر آنست که ساحت اندیشه ایشان را ازین دغدغه واپردازم و نظر برین مقدمه ضرورت ست که بیداردلان حقیقت شناس و معتمدان اخلاص پیوند در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند تا تاریکی شک وریب از سویداے دل ایشان بنور ارادات الٰهی و مشاهده انوار غیبی بروشنی گراید و منطنهٔ اوهام از درون این تیره جانان بیرون رود بنابران چندگاه پاسبانان بیداردل و خردپروران دوربین حوالی خرگاه بوده چون اختران شب زنده دار دیده برهم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الٰهی ست نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری که بانوی سراپردهٔ عفت فرموده بود از فراز به بدنشیب روے کرده بخرگاه درآمد غریو از حاضران آگاه برخاست لختے در مقام حیرت بوده اند پشهلے باطل از دلهاے وسوسه خیز فرونشست و چون ایام آبستن سپری شد سه فرزند گرامی سعادت ولادت یافت یکے بوقون قتقی و تمامت قوم قتقین از نسل او پدید آمد و دوم بوسقی سالجی که قبیله سالجیوت ازوے منشعب گشت سوم بوزنجر قاآن ست و اولاد این گرامی نژادان را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور ایشان را بزرگترین اقوام دانند۔

بوزنجر قاآن جد نهم چنگیزخان و قراجار نویان و جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهیست چون بسن تمیز رسید سریر سلطنت توران زمین را زینت داد سرداران قبائل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوائف زندگانی می کردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد زمانے دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید و او با ابومسلم مروزی معاصر بود چون رخت هستی بربست ازو دو پسر

ماند بوقا و توقیا۔

بوقا خان۔ پسر مهین اوست که جد هشتم جهانگیر خان و قراجار یونان ست بموجب وصیت بجای پدر بنشست و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خواقین روزگار ساخت و بازیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از و خوش وقت شدند۔

ذو تمنن خان۔ پسر رشید اوست پدر چون بآگاه دلی زمان گذشتن دریافت اورا ولی عهد و جانشین خود کرد او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود اورا نه پسر بود بعد از گذشتن او مونون والده فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بجوشه رفته ترتیب فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از قوم درکین اند کین گرفته مونون و هشت فرزند اورا بقتل رسانیدند قائدو خان که پسر نهم بود بخواستگاری یکے از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون مونون و پسرانش کشتند و عیال و اطفال ایشان را بسته پیش قائدو خان فرستادند خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی دراز در قید و بندگی بودند۔

قائدو خان۔ بعد از چندین قانع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نمود قصبها آبادان ساخت و خیل و حشم او بسیار بدید آمد و ما جلائر اورا کارزارها بوقوع پیوست ملک رانی جهانبانی باستقلال کرد و چون از عالم درگذشت از و سه پسر ماند۔

مالسنغر خان۔ بزرگ ترین فرزندان او بود بکاردانی و سربراهی رعیت و سپاهی یگانهٔ روز بود بوصیت پدر تخت آرای فرماندهی گشت۔

تومنه خان۔ پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت باو سپرد مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت با مردانگی و خردمندی زینت بخش حال او بود و با بزرگ منشی بردباری رونق فزای روزگار او بسیاری از مملکت مغلستان و ترکستان را بزور بازوی تدبیر و نیروی سرپنجهٔ اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت و تمام

ترکستان در هیبت و عظمت مماثل او نداشت او را دو خاتون بود از یکے هفت پسر آمد و از دیگرے
دو پسر بیک شکم متولد شد ازین توأمان یکے را قبل نام بود که جد سوم چنگیز خان ست و دیگرے
قاچولی نام داشت ۔

قاچولی بهادر جد هشتم حضرت صاحبقرانی ست مظهر انوار دولت و موزد آثار سعادت
بود فر بزرگی از چهرهٔ او می تافت و شکوه بختیاری از پیشانی او می درخشید شبے بخواب دید که
از جیب قبلخان ستارهٔ رخشان برآمد و بر اوج رسیده تاریک گشت و همچنین پے در پے
سه بار واقع شد و در نوبت چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق
را نور او فرو گرفت و پرتو نور او بچند ستارهٔ دیگر رسید که هر یک از آنها تا حینی روشنائی پذیرفت
و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در
تعبیر این نمودار غیبی طائر اندیشه را پرواز می داد ناگهان باز خوابش در ربود و همچنان مشاهده
کرد که از گریبان او هفت بار ستاره روشن پدید آمد و غروب کرد و نوبت هشتم ستارهٔ بزرگ
طلوع نمود و تمام جهان را ضیا و رونق بخشید و از و چند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هر یک
گوشهٔ از عالم را روشن ساختند و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان طور روشن ماند و
ستارهاے دیگر همچنان روشنائی داشتند صبحدم صورت واقعه را قاچولی بهادر به پدر بزرگوار
خود تومنه خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود که از قبل خان سه شاهزاده بر تخت خانی نشینند و در
مملکت حاکم شوند اما مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم
در تحت تصرف خود در آورد و او را فرزند پدید آیند و هر یکے حکومت تا حینی داشته باشد
و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند
بظهور آیند و نوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید و بر عالمیان سری و سروری
کند و از و فرزندان بوجود آیند که هر یکے حاکم جانبی باشد و والی مملکتی شود و چون تومنه
خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر با یکدیگر عهد و پیمان بستند که سریر خانی
بقبل خان مسلم باشد و قاچولی سپه سالار و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد که
فرزندان یکدیگر بطن به بطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند و عهدنامه بخط ایغوری درین باب

قلمی فرمودند و ہر دو برادر بران خط مہر نہادند و بآل تمغاے تومنہ خان رسانیدند از آدم تا
تومنہ خان آباے کبار حضرت شاہنشاہی کہ مقصود از جنس این سلسلۂ ایشانند بریاست
مطلقہ و سلطنت مستقلہ ممتاز گشتہ ثبات بخش سریر معدلت بودند طایفہ ازین گروہ والاشکوہ
مقتدای ملک معنی نیز یافتہ کامیاب ظاہر و باطن گشتند چنانچہ باستانی نامہا ازان آگاہی
می بخشند و حکمت الہی کہ در ظہور نشاہ جامعیہ مراتب کونی و الہی بچندین میانجی کارفرمایان ملک
صورت و معنی اہتمام دارد منتظر زمان ولادت حضرت شاہنشاہی کہ نقاوۂ کائیات بودن طراز
خلعت فاخرۂ اوست بودہ روز بروز اسباب آنرا سرانجام می دہد و براے جامعیت و شناسائی
قدر خدمت ولذت سربراہی شایستہ قاچولی بہادر را لباس وکالت مستعار پوشاند تا مراتب
این حالت نیز براے العین این سلسلۂ علیہ درآید و سرمایۂ جمعیت مراتب براے حضرت
شاہنشاہی حاصل گردد و با وجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ منشی قاچولی بہادر قبلخان
ولی عہد شد اگرچہ بظاہر مراعات کلانی شن شد کہ منظور دانشوران نیست اما در معنی کارفرمائے
قدرت الہی نشاۃ جامعیت را سرانجام داد چون تومنہ خان را ستارہ حیات در مغرب فوات
متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائے متمکن گشت و قاچولی بہادر بموجب وفا بعہد کہ
سرمایۂ دولت سرمدیست در مقام یکجہتی و موافقت درآمدہ بآیین دوستداری و نشاہ نشانی
متصدی انتظام مہام سلطنت گشت و چون قبلخان از دار الفتن ہستی بدار الامان نیستی خرامید
قوبلہ خان کہ درمیان شش پسر او شایستۂ تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاچولی
بہادر بہمان منصب والاے سپہسالاری مشغول بودہ پاس پیمان خود می داشت و بدستیاری
فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاہ ملک و دولت می نمود و قوبلہ خان بہ پشت گرمی اینچنین مہربانی
کہ ہم عقل خدادادی داشت ہم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از التانخان حاکم خطائے کشید
و جنگہائے بزرگ کہ کارنامہ مردان کار تواند بود کردہ بر لشکر ختائی شکست عظیم انداخت
و مجملی ازین سرگذشت آنکہ فرمانروایان خطا پیوستہ ازین طبقہ والا شکوہ دغدغہ داشتند
و ہموارہ محرک سلسلۂ دوستی بودہ روزگار می گذرانند چون داراے خطا بالتانخان
استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان بیشتر ہراسان گشت بوسیلۂ فرستادہاے

کاروان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبلخان را استدعاے آمدن خطا نمود
وخان بمقتضاے راستی ودرستی که طبیعی این دودمان والا نژاد ست دار وگیر ملک را
بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت ونقش صحبت دلپذیر نشست وازانجاکه کامیاب
عیش وعشرت به یورت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التاخان از وداع پریشان
شد وکس فرستاده طلب داشت قبلخان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التاخان
خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لائق نمی دانم خان
خطا جوشیده لشکرے نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را بگردانند قبلخان بخانه دوستی
سالجوتی نام که در سر راه ماوای داشت سردار لشکر خطا را فرود آورد و قرار داد که برمیگرم
سالجوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمی دانم من اسپے دارم تیز گرد و دور دو
که هیچکس بآن نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسپ سوار شده ازین مخاطره
بدر رفتن صلاح وقت ست قبلخان برین راے عمل نموده بران اسپ سوار دولت شده بیورت
خود شتافت و فرستادهاے خطائی چون آگاه شدند چابک دستان تیز پای از عقب درآمدند
و جز دریورت خانی بجاے دیگر نه پیوستند قبلخان این بداندیشان را گرفته از هم گذرانید
درین اثنا پسر کلان اوقین برقان که بحسن صورت بے همتاے روزگار بود در حوالی دشت
هم تگے غزالان داشت ناگاه قوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند و او را گرفته پیش التاخان
بردند وخان بانتقام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد بهرین غزال شیر نژاد راند قولیه خان
که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود تجمیع لشکر با همت گماشته
متوجه التاخان شد و نبرد عظیم در پیوست و شکست غریب خطائیان را داده اسباب و اموال
ایشان را بتاراج برد و چون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر گرامی او
بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید
و چون در عهد او هیچ کسے را یاراے آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه کشی کند لاجرم لقب خانی
او در افواه بلفظ بهادری زبان زد شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام مهابت فزا
مسکوک ساختند و درین زمان قاچولی بهادر که هم برادر جان سپار و هم بهادر سپه سالار

متوجه عالم بقا شد۔

ایردمجی ۔ برلاس پسر ارشد قاچولی بهادرست که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت بعد از پدر طغرلے سپه سالاری بنام او سربلندی گرفت و او بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش می نمود و اول کسے که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود و معنی این لفظ مغلی شجاع بانسب است نسب تمام الوس برلاس باو می رسد و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سومین میسوکائی بهادر که پدر چنگیز خان ست و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت و درین هنگام ایردمجی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده ازو بیست و نه پسر یادگار ماند۔

سوغوجیجن ۔ درمیان فرزندان گرامی ایردمجی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد کارساز و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت و از روی سال نیز بزرگ ترین اولاد بود جاے پدر عالی قدر گرفت بمعنی شهریار و بصورت سپه سالار بود و میسوکا بهادر برای جهان آرائے سوغوجیجن لشکر بر سر تاتار کشید و خان و مان و دولت ایشان رایے سپر غارت ساخت و بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون یلداق شدند و چون بدان موضع سعادت افزا رسیدند در بیستم ذی قعده تنکوزئیل سال پانصد و چهل و نه هلالی خاتون وی اولون آنگه که آبستن بود فرزند گرامی بزاد میسوکاے بهادر گفت که از رموز حساب دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال می توان نمود که این همه ستاره دولت ست که در نوبت چهارم از جیب قبلخان برآمده بود اگرچه در سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهی که درین محمدت نامهٔ ایزدی سخن ازان می رود احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجرهٔ قدسیه است لیکن چون پرتوے از نور مقدس آلنقوائی بود مجملی از ذکر آن ناگزیر افتاد طالع مسعود تموچین میزان بود و هفت ستاره در طالع بودند و راس در سوم و ذنب در نهم و بعضے برانند که در سال پانصد و هشتاد و یک که پسر داری الوس و قوم نیرون رسید سبعه سیاره در میزان فراهم آمده بودند۔

قراجار نویان - فرزند گرامی سوغوجیچن ست پادشاه منش شهریار نشان بود
چون در سال تنکوزئیل پانصد و شصت و دو میسوکای بهادر در گذشت و درین سال
توجین سیزده ساله بود و سوغوجیچن که مدار ملک سلطنت و گیر و دار لشکر و سپاه برو
بود هم دران چند روز بار دوی فنا کوچ نمود قراجار نویان ایام ضغر داشت قوم بیرون
از توجین روی گردان شده بر دم تا بجوت پیوستند و توجین محنتها کشید و در بند و بلا
افتاد و عاقبت بتائید آسمانی ازان ورطه های و مخاطرهای سهمناک نجات یافت و با قوم
جاموقه و تا بجوت و قیقرات و جلایر و غیر آن کارزارها کرد و وقتیکه سال عمرش از سی در گذشته بود
سردار ایل و الوس خود شد بنابر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی
برهنمونی قرجار نویان پیش آونک خان حاکم قوم کرایت که با میسوکا بهادر سابقه محبت داشت
رفعت و کارهای پسندیده برای او بجا آورد و دستبرد نیکو نمود و در تبه قرب منزلت و علو
مرتبت او بسر حدی رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامۂ اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای
عظام و خویشان برو حسد بردند جاموقه که مهتر جاجرات بود سنکو پسر اونک خان را با خود
متفق کرده در باب او سخنان ناشایسته و تقیقهای ناپسندیده بهم بسته خاطر آونک خان
را از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند و توجین اندیشه مند گشته باستصواب قراجار
نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد دو مرتبه در میدان ایشان محاربات عظیم
در پیوست و توجین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضان پانصد
و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروائی و
جهانبانی او گذشت بت تنکری که از مبشران عالم غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود
بالهام ربانی توجین را بخطاب چنگیز خان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روز بروز نجم
سعادت نش فروزان ترمی شد و سال بسال برق دولتش سوزان ترمی گشت بر تمام خطائی
و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و رس و روس و آلان و غیر آن سروری
یافت او را چهار فرزند بود جوجی چغتائی اوکدائی تولی ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت
و بیرغو رسیدن و سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرائی بآن منوط ست برای

نزدیں چغتائی مفوض بود و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی یادکداے اختصاص داشت
و سرانجام مهام سپاه و محافظت اُردو بتولی متعلق بود در شهور ششصد و پانزده بقصد
سلطان محمد خوارزم بجانب ماوراءالنهر توجه نمود واہل آن دیار بسطوت قهر بیاسا رسیدند و چون
از کار ماوراءالنهر توجه نمود واہل آن دیار بسطوت بیاسا رسیدند و چون از کار ماوراءالنهر
برداخت از آب امویه عبور نموده عنان کشور کشائی بجانب بلخ مصروف داشت و تولی خان
را بالشکرے گراں بولایت خراسان روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از
بلخ بطالقان آمد و ازانجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شد و در ماه رمضان
ششصد و بیست و چهارم سال ہلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سندہ ہزیمت
داد ازانجا بماوراءالنهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار گرفت و در تنکورمل مطابق
چهارم ظفر ششصد و بیست و چهارم که ہم سال ولادت وہم سال جلوس سلطنت بود
در حدود ولایت تنکقوت ودیعت حیات سپرد و بیشتر ازان وصیت کرده بود که چون
قضیهٔ ناگزیر دریں یورش روی نماید پنہان دارند تا کار اہل تنکقوت بانجام رسد و در
ممالک دور دست فتوری نزود فرزندان و اُمرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفاے ایں
حال کوشش نمودند تا آنکه اہل تنکقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد ازان صندوق
نعش اورا برداشته روی براه آوردند و ہر آفریده را که درراه می دیدند از ہم می گذرانیدند
تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد و چهاردہم رمضان ہمیں سال نعش اورا باردوئے
بزرگ آورده اظہار واقعهٔ ناگزیر نمودند و درپاے درختیکه بروزی در شکارگاه جہت
تربت خویش خوش کرده بودند مدفون ساختند و در اندک روزگار از اشجار گوناگون
چندان انبوہے روے داد که مرقد در تراکم اشجار پنہان گشت تا آنکه ہیچکس پی بآں سرزمین
نتوانست برد ہمانا دریں معنی سریست بدیع که جز داناے ہوشمند دوربین بے بآں نتوان
برد یعنی چنانچه در زندگانی حراست ایزدی بود بعد ازان ہم در کنف نگاه داشت الٰہی درآمد
تا کوته اندیشی بآں مقام دست بے ادبی دراز نتواں کرد اگرچه بتربت چنیں اندیشه کردن خود
را مسخرهٔ جہانیاں ساختن ست لیکن چون فرمانروایان را بیشتر معامله با ظاہر بیناں باشد

چنیں صیانتی از مواهب عظمیٰ ست و چرا حراست ایزدی نگاهبانی ایں چنیں بزرگی نه کند که
عالمی در سایهٔ پاس او بود اگرچه ایں بزرگ پیش عوام و در نظر اول خواص از مظاہر عظیمهٔ قهر الٰهی
بود اما در نظر دوربین هوشمندان اخص خواص ز مجالی الطاف ایزدی ست چه در محکمهٔ عدالت
الٰهی که فرمانروائے خلایق پرتو لیست از آں بیدادی نه رود و ستمی بظهور نیاید و هر امریکه در
عالم وفساد متکون شود منتنی بر چندین مصالح معنویست که دیدهٔ ظاهر بینان را بکنه
حقیقتش راه نیست و جز ضمائر بیدار دلان دوربین بر حقیقت آن آگاه نی عمرش
هفتاد و دو سال تمام شد بود و از سال هفتاد و سوم اکثرے سپرے گشته از انجمله بیست
و پنج سال به فرمانروائے و کشورکشائی منقضی گشت و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات او
که در تواریخ مذکورست مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد و همانا که خلاف
باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهے دیگر از وجوه مشهوره دریں مدت همواره
انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رائے جهاں آرائے قراچار نویان رونق داشت والا
شکوهی را که چنیں برادری بجان و جهان برابری رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه بآن
همه کشورستانی و سلطنت رائی تارک عظمت باوج علیین نشاید . شعر

قراچار و چنگیز ابن عم‌اند بکشورکشائی قرین همند

و هنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را باوکدائے مسلم داشت و مجمل این قصهٔ دلشکن
آنکه در یورش خطائے شبی بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی چنان جلوه دادند که بدرود
این جهان سراب نما نزدیکست فرزندان گرامی و قراچار یونان سپه سالار و دیگر اعیان
دولت و ارکان را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتائج او باشد در میان آورد
خانی را باوکدائے مقرر ساخت و عهدنامهٔ قاچولی و قبلخان که بآل تمغائے تومنه خان رسیده
بود و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامهائے گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرمود
بر حاضران مجمع عالی خوانده فرمود که بقراچار نویان بدیں وثیقت نامهٔ پیمان بسته بودم شما
نیز بدیں یوسون بسر برید و وثیقت نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته
باوکدائے سپرد و دیار ماوراء النهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر

و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتائی خان مقرر ساخت و پیمان نامهٔ قبلخان و قاچولی
بهادر بچغتائی حواله کرد و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جائز ندارمی و در ملک و مال
شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر فرزندی بست. بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیه قدسیه
را چغتائی گفتند و الا چغتائی را با آبای کرام او نسبت به حضرت شاهنشاهی باعث افتخار و
مباهات نیست نه نسبت قرابت و مضافات و خانزادهای و نوئینان بموجب وصیت عمل نمودند
سبحان الله از مثل چنگیز خان بزرگی دانای چنین نقض عهد شود بایستی که آن پیمان نامه که
بآل تمغای تومنه خان مزین بود و باوکتای قاآن می داد و تربیت و معاونت او برای
زرین قراچار نویان می سپرد مطابق آن عهدنامه عمل می شد یا آن وثیقت نامه را حاضر
نمی ساختند تا بر نسیان که همزاد انسان ست محمول می گشت و تهمت بدنامی در دفتر دانش او
ملتبس بخط سهو می شد و عجب از سخن گزینان باستانی که درین باب با تشره حرف سرای و حرص
نکته گیری و دو زبانی بسر وقت این نه رسیده اند و همانا که چون ایزد جهان آرا می خواست که
این لباس مستعار سپه سالاری که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاة
جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند از اقامت این سلسلهٔ علیه بردارد چنین
سهوی و خطائی رفت که بر هزاران قصد ثواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره
نگاهبان این گروه والا شکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر
نرسد و بدولت روز افزون مسند آرای خلافت گردد و مطعون خردمندان نباشد و همانا
که این از مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدس طلیعهٔ دولت ابد
پیوند حضرت شاهنشاهیست و چغتائی خان که بعد از استقرار شدن پدر پیش بالیغ را دار الملک
ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت و خود
بیشتر اوقات در خدمت اوکتای قاآن بسر می برد و با آنکه اوکتای بسال از وی خرد بود در
لوازم حقیقت و اطاعت دقیقهٔ فرو گذاشت نمی نمود و با بخت بیدار وصیت خان را پاس
می داشت چون چغتائی خان را مدت حیات بی ثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت
امیر قراچار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان را بدو سپرد و هفت ماه پیش از اوکتائی خان

او در اواخر ذی قعده ششصد و سی و هشتم ازین سرای گزران درگذشت و قراچار نویان
برقرار خود در ضبط و نظم امور مملکت قیام می نمود و بعد از چندگاه قراہلاکو خان بن موانکان
بن چغتائی خاں را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید و پس از چند سال چون کیوک خان
بن اوکدائی خان بر مسند خانی نشست دست قدرت قراہلاکون خان را از تصرفات
حکومت و اختیار باز داشته عزل نمود و ییسو منکا بن چغتائی را بجای او نظام بخش آن ملک
گردانید پوشیده نماند که اوکدائی قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوجو ولیعهد
خود گردانیده بود او در ایام حیات پدر وفات یافت ولیعهدی به پسر وی شیرامون که از
همگنان دوست تر می داشت ارزانی فرمود و هنگام حادثۂ ناگزیر قاآن کیوک خان که
در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهار سال باردوی والا رسیده مسند آرای
سلطنت گشت و در عدل و رعیت پروری اساس عالی نهاد چون ییسو منکا بحجاب فنا
مختفی شد قراچار نویان باز قراہلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود و در ایام دولت
او بتاریخ ششصد و پنجاه دوم آن نوئین کامران هشتاد و نه سال شده رخت
هستی بر بست۔

ایجل نویان۔ بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان دو فرزند رشید
کاردان نشان اختصاص یافت در عهد خانی قراہلاکو از فرط دانائی و کمال توانائی رفعت
بخش مقام پدر شد و در سنہ ششصد و شصت و دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن
گشت و الوس چغتائی در ایام دولت او خوش وقت شدند و چون در میان فرزندان
چغتائی خاں خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که
جای موروثی بود قرار گرفت تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خاں برادر خود ہلاکو خان
را بجانب ایران فرستاد و از هر چهار الوس جوجی و چغتائی و اکتائی و تولی امراء مردم
همراه ساخت از الوس چغتائی خان ایجل نویان را با سترعای تمام برسم سالبوری تعین نمود
که مصاحب ہلاکو خان باشد و خان مذکور مراغه تبریز باو داد و بآداب بزرگی سلوک نمود۔
امیر ایلنگر خان ارشد اولاد والا نژاد ایجل نویان بود چون ایجل نویان با

یا هلاکو خان از توران بایران نقل کرد او در الوس چغتائی خان قائم مقام پدر گرامی شد
و چون در ایران ایجل نویان این جهان نظر فریب را پدرود کرد و داخان بن براق خان
بن موتو این مواتکان بن چغتائی خان بن چنگیز خان باو رسیده بود اورا امیرالامرا ساخت
و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیراو داد و مرتبهٔ پدران اورا باو مسلم داشت و او چنانچه
بمقتضای دانش و بینش ست در رواج کار مملکت کوشید و او بمانت زمرای احدی درآمد۔
امیر برکل۔ عظیم قدر قوی حال بود چون پدر بزرگوارش امیرایلنگر نویان در زمان
ترمشیرین خان ازین جهان بے مواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند و او
هماره بمعالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت و از صحبت خانان متقاعد
بوده آیین پدران به بنی اعمام گذاشت و فارغ البال در حدود کش می بود و در گرد آوری
رضای ایزد تکاپوی داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جست جوے میفرمودی و در آن
نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معشیت و کفاف می کرد تا آنکه
بعالم تقدس و ملک بقا پیوست۔
امیر طراغائی۔ فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت
صاحبقرآنی ست از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او
می تافت و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او می درخشید و آن بزرگ منش را برادرے
بود خرد هیبت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل اما قرعهٔ بزرگی صوری و معنوی بنام
برادر بزرگ افتاده بود چون والد بزرگوار هماره روی نیاز بر آستانهٔ ارباب ریاضت
می داشت و منظور مقربان عتبهٔ صمدیت بود خصوصاً قدوهٔ اصحاب وجد و حال شیخ
شمس الدین کلال که امیر را بنهایت حرمت می داشت و بنظر تعظیم می داد و خدمت شیخ
آن بزرگ دوران را از صفای باطن بظهور کوکبهٔ صاحبقرآنی نوید سعادت جاوید رسانیده
بود + + +

صاحبقرآن اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان

ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آرا است
ولهذا درین پنجاه و دو تن که سلسلهٔ علیهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد و عبرت بخش
هوشمندان است ایزد متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت
و چندین جلائل نعوت و شرائف صفات را امانت سپرده سرانجام گوهر یکتائی خلافت
شاهنشاهی نمود مگر از قاجولی بهادر هفت شخص بزرگ را ازین سلسلهٔ قدسیه از نظام
سلطنت صوری فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشاهی داد تا این مرتبهٔ تابعیت
را در لباس متبوعیت دریافته سامان کارخانهٔ جامعیت بروجه دلخواه صورت دهد و آن
بزرگان والاشکوه که در ارکنه قون بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما همان طور
پدر بر پدر بزرگی داشتند اگر اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت و آن هم
بجهت حراست عزت بیرون از سکنهٔ عالم بظهور آورد و اکنون که مراتب تجرد و تعلق سامان
یافت و استعداد قریب بفعل مهیا شد که گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار
تابعیت که برای تومنه خان بظاهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت
را برگرفته بزرگی را بظهور آورد که قابل و لائق سلطنت عظمی تواند بود و مصداق این
معنی ظهور حضرت صاحبقرآن طرازندهٔ هفت اقلیم و فرازندهٔ تخت و دیهیم و قطب الدنیا
والدین امیر تیمور گورگان است و آن والانژاد عالی قدر در شب سه شنبه بیست و پنجم
شعبان سال هفتصد و سی و ششم سحقان ییل بطالع جدی در ظاهر خطهٔ کش که بشهر سبز
مشهور است از بلاد ایران از خدر مطهر و ستر مصفای حضرت عفت و برکت مرتبت صفوت
و طهارت منقبت عصمت الدنیا والدین تگینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام
نهاده جهان افروز گشت و این قطب دائرهٔ خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب

اقبالیست کہ از بطن ہشتم قاچولی بہادر در مطلع سعادت و اجلال طلوع نمودہ و بقول یکے
از مورخین رویائے صادقہ قاچولی بہادر بظہور پیوست و بدریافت والائے خردمند دوربین
امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستارۂ نخستین ست چنانچہ سابقہ پرتواشارت
برین معنی تافت و درین زمان مسعود کہ حضرت صاحبقرآنی سعادت ولادت یافتند در
ماوراالنہر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق خان مسون تو ابن مسوکا بن جغتائی خان
فرمانروائی داشت و در مملکت ایران زمین چہار ماہ از وفات سلطان ابو سعید گذشت
و بدین واسطہ ہرج و مرج تمام دران سرزمین بظہور آمدہ بود و امیر صاحبقرآن از صغر سن
تا عنفوان شباب ہموارہ بآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال می فرمود و در سحقائیل
ہفتصد و شصت و دوم امیر طراغائی ازین مرحلہ رحلت فرمود و او چہار پسر و دو دختر بود
صاحبقرآن و عالم شیخ و سیورغتمش و جوکی قتلغ ترکان آغا و شیرین بیکے آغا و چون عمر
گرامی صاحبقرآنی بسی و چہار سال شمسی رسید بطالع خجستہ و بخت بلند بمشورت عقل کہ
خداداد مورد الہام ربانی ست در روز چہار شنبہ دوازدہم رمضان ہفتصد و ہفتاد و یکم سال
ایتائیل در بلخ افسر ماندہی و اکلیل کشور کشائی و کامگاری برسر نہادہ اورنگ سلطنت
و جہانبانی را پایۂ بلند بخشید و مدت سی و شش سال کہ ایام سلطنت و جہان آرائی او بود
ولایت ماوراالنہر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس
و مازندران و کرمان و دیاربکر و خورستان و مصر و شام و روم و غیر آن بہمت کشورکشائی
و دانش فراخ حوصلہ در حطیۂ تصرف و قبضہ اقتدار درآورد و رایات استقلال را در ساحت
ربع مسکون و ہفتۂ اقلیم سربلندی داد ہر کہ سلامت حال رفیق روزگار دولتش بود بقدم
اطاعت پیشوا آمد گل سعادت از فرق بخت او شگفت و ہر کہ شامت کردار و خامت
عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد ہوے کشان بسیاستگاہ قہرمان
عدالت رسیدہ خارستان نتائج اعمال درکنار خود دید و در دو شنبہ ذیقعدہ ہفتصد و
ہشتاد و نہم بواسطۂ فتنہ و فسادے کہ از مردم اصفہان واقع شدہ بود آن شہر را قتل
عام فرمود و از انجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت و آل مظفر

بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و تربیت
یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سر او برد و لوای فتح برافراخته مراجعت
نمود و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس
سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در
هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد و آل
مظفر را برانداخت و بهمت والا کارهای عظیم که تاریخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد
دران مرزبوم بوقوع آورد و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره
گلزار بیخار ساخت و بعد ازان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد چند نوبت
بگرجستان درآمد همعنان فتح و نصرت برآمد و دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را
جسر عالی بسته عبور فرمود و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سوم بعزم
شاه اقتدام فرموده صبح اقبال نمائید و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پیرای
تافت آنگاه شهر حلب مفتوح شد و از آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در دل
قید اسیر بودند خون آنها هدر فرمود و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت
داد و در جمعه نوزدهم ذیحجه هشتصد و چهارم در حدود انکوریه معرکه مصاف آراسته و
لوای نبرد را بمهجه فتح علی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود و از تائیدات غیبی
که همواره همعنان آن شاهسوار میدان شکوه بود جنود مجنده فتح فیروزی ملازم رکاب معلی
گشته طغرای فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد و ایلدرم بایزید
بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون او را بپایه اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال
عاطفت و اعزاز در زیردست شاهزادها رخصت نشستن یافت و از انجا باذربایجان مراجعت
فرمود و یکسال و شش ماه دران حدود بعدل پیرائی مشغول بود و سلاطین سلاطین نژادان
از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه
گیتی پناه ارسال داشت و سائر فرمانروایان آن حدود اعلام هوا خواهی در میدان اطاعت
برافراشتند و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه مشاعر قدسیه خطبهٔ فرمانروائی بنام

آنحضرت خوانده شد و در ذی قعده هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد و بی توقف و اهمال در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غرهٔ شهر محرم هشتصد و هفتم از راه نیشاپور بماوراء النهر ظلال اقبال گستردو دران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت فزائی ارباب همت و سماح باشد ترتیب داد جهان بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجه شد و در شب چهار شنبه هفدهم شعبان هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ ست بفرمان قهرمان ایزد.. بچون روی بجانب دار الملک بقا آورده رخش حیات بقسمت سرای جهان باقی تاخت و نعش عرش پایهٔ آنحضرت بخطهٔ سمرقند بشکوهی که شایستهٔ آن بزرگوار باشد رسانیدند و در تاریخ سنین احوال آن جهان آرای گفته اند

شعر

سلطان تمرد آنکه مثل او شاه نبود	در هفتصد و سی و شش در آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس	در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود اول غیاث الدین جهانگیر مرزا او در اوائل سلطنت پدر بزرگوار خود هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود ازو دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صاحبقران او را ولیعهد خود کرده بود بعد از فتح روم در هفدهم شعبان هشتصد و پنجم در صورى حصار روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او سربلندی یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیت فرمود دران زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود چهاردهم رمضان هشتصد و نه بر دست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود درجهٔ شهادت یافت و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ ست که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرما نو در گذشت فرزند سوم جلال الدین میرانشاه میرزا ست که مجملاً احوال سعادت اشتمال او که درین سلسلهٔ علیه مقصود بالذات ست مذکور خواهد شد فرزند

چهارم میرزا شاهرخ که ایالت خراسان داشت و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالی مقدار بود
بعد از حضرت صاحبقرآنی باندک زمانی فرمانروای بالاستقلال شد و ایران و توران وآنچه
در تحت تسخیر حضرت صاحبقرآنی بود در حیطهٔ تصرف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی
نمود ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفتاد و نهم ست و در صبح یکشنبه
نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی حجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت ـ

جلال الدین میرانشاه ـ جد ششم حضرت شاهنشاهی ست ولادت گرامی
او در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان
و دیار بکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرآنی بهند متوجه شدند این ممالک بالکل بعهدهٔ
اهتمام همت عالی او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت ـ
روزی در شکار سر قوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسپ رم خورد و میرزا از سر
زین بزمین آمد و آسیبی عظیم در سر و روی رسید اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات
موافق بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرائید لیکن غباری ازان گرد راه بر مرکز اعتدال
طبیعی ماند بعد از سنقار شدن حضرت صاحبقرآنی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه
و سکه بنام پدر عالی قدر که در حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز می گذارند و جمیع مهمات سلطنت
را میرزا ابابکر سرانجام می نمود و در بیست و چهارم ذی قعده هشتصد و دهم در محاربه قرایوسف
ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت وآنحضرت را هشت پسر بوده است
بوده است ابابکر میرزا النگر میرزا عثمان چلبی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا ایجل میرزا
سیورغتمش ـ

سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرزا انشاه است والدهٔ ماجدهٔ اش
مهر نوش نام داشت از قوم فولاد قیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده اند
و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ آنچه مکارم اخلاق و شمائل علیهٔ او
دریافته بود بمیرزا الغ بیگ گفته اند و جلائل قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز
و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک می فرمود وآنحضرت را دو فرزند سعادتمند بود سلطان

ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند لاجرم بپیوسته سلطان در سایهٔ سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود و بنظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشود روزے یکے از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجد می کند میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمی کند آداب جهانبانی و گیتی از صحبت ما فرا می گیرد والحق میرزا از روے کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند۔

سلطان ابوسعید میرزا سعادت ولادتش در هشتصد وسی بوده در بیست و پنج سریر آرائے سلطنت شد و مدت هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف در آورد و در آخرها عراق نیز در حیطهٔ تسخیر در آمده و با چنیں دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایهٔ هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همت می طلبیدند و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع آذون که حسن آق قویله رفته بود از غایت سبے پروائی و کمال بے تدبیری بدست او کشته شد سلطان لشکر بر سر او کشید آذون حسن هر چند در صلح زد فائده نه کرد تا گریز را سهارا از آمد و شد غله نگاهبانی نمود تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبهٔ که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند بتقریب آن سپاهی پراگنده شد و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد بتاریخ بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سوم بتقدیر ایزدی بدست مردم آذون حسن در آمده اند و بعد از سه روز بدست یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است و آن بے حقیقت کم سعادت آن بادشاه بزرگ قدر را ببهانهٔ خون گوهر شاد بیگم که کدبانوے دولتسراے شاه رخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسانید و مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است۔

عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا والغ بیگ میرزا و اباکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر ولادت آن والانژاد در سمرقند

بتاریخ هشت صد و شصت بوده سلطان ابو سعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده
بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند بعد ازاں بجهت طوی ازدره گز
گردانیده بردند پس انجام جشن ولایت اندجان و تخت آذرجند بایشان داده اند و
امرا و نواب مقرر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند
و سبب آنکه ایں ناحیت بایشاں که ارشد فرزنداں بود عنایت شده فرط توجه درنگاه
داشت ممالک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی ایں ولایت را بفرزند گرامی خود
عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز ایں ملک
را بمناسبت همنامی بایں والا خرد عنایت کردند و آورده اند که حضرت صاحبقرانی
بکرمی فرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و
درمیان ولایت ما و دشت قبچاق سترِ مدید شد و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود
اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند و دست فتنه و فساد بکشایند دبافراغ
خاطر کمر همت در جهاں کشائی بستیم و ایں شایسته تخت و تاج نیز ان ولایت را که حدود
مغلستان بود بنوعے ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان
هر چند تدبیرا انگیخت بران ولایت دست نیافت و بجمعیت آن ولایت خدشه آسیبی
و تفرقه آشوبی نرسید آن فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج و سخن گستر بود و توجه تمام
بارباب شعر داشت و طبعش در نظم موافق بود اما پروائے گفتن نداشت و غالب اوقات
بکتب نظم و تواریخ توجه می فرمود و در ملازمت او اکثرے شاهنامه می خواندند و بغایت
خوش صحبت و شگفته پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرائے
پیشین برزبان گرامی او جاری می شد همت بلند از لوحهٔ حال او می تافت و جمال
اقبال از جبههٔ جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد ملک داری و رعیت پروری و آداب
فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت سخاوت را
باشجاعت همزانو ساخته و همت را با قدرت همنشیں گردانیده مسند آرائے سلطنت
بود. چنانچه یکبار کاروان خطائی درطرف کوهستانی شرقی اندجان فرود آمده بودند

عظیم بارید و تمام کاروان را زیر کرد غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چوں ایں حادثہ
معلوم آن والا ہمت عدالت منش گشت واز وفور جمعیت آں قافلہ آگاہی یافت
باوجود احتیاج وقت مطلقاً التفات بدان اموال ننمود و ارباب دیانت تعیین فرمودہ
آں مال فراوان را ضبط کرد و اصحاب امانت و صیانت سپردہ تا جمیع وارثاں را از
مواطن اصلی گرد آوردہ ہریک را بحق خود واصل گردانید و حقوق جمیع اشخاص و
افراد بمرکز خود قرار یافت ہموارہ آں بادشاہ درویش منش بصحبت درویشان
خداشناس متوجہ بود و دریوزہ ہمت از دلہاے خدا آگاہ می کرد علی الخصوص بولایت
پناہ ہدایت انتباہ ناصر الدین خواجہ عبداللہ کہ بخواجہ احرار مشہور اند و بعد از پدر
عالی مقدار در اندجان کہ پاے تخت ولایت فرغانہ است زینت بخش سریر سلطنت
گشت و تاشکند و شاہرخیہ و سیرام در تصرف آن والا شکوہ بود چند نوبت بر
سمرقند لشکر کشید و چند بار یونس خان را کہ در پوست چغتائی خان والوس مغل خان
بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نمودہ آوردہ و در ہربار کہ می آورد ولایتی
عطا می فرمود و باز بتقریبات بمغلستان می رفت و در نوبت آخر تاشکند را باو داد
و تا ایام تاریخ نہصد و ہشت ولایت تاشکند و شاہرخیہ در تصرف فرمانروایان
چغتائی بود و خانی الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکہ
سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور باہم سخن
یکے کردہ برسر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف
شمال سلطان محمود خان آمد و دریں اثنا قصہ ناگزیر میرزا از مکمن تقدیر بوقوع پیوست
تفصیلش بطریق اجمال آنکہ اخسیکت کہ با حسی مشہور ست یکے از بلاد ہفتگانہ ولایت
فرغانہ است و میرزا عمر شیخ آنرا پاے تخت خود ساختہ بودند وایں شہر بر جری عظیم
واقع شدہ عمارات آن ہمہ بر سر جراست بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبہ چہارم
رمضان ہشتصد و نود و نہ بحوالے کبوتر خانہ کہ بریکے از عمارات بود نشستہ بتماشاے
کبوتران متوجہ بودند کہ یکے از ایستادہاے بارگاہ حضور آگاہی یافتہ از گسستن جر خبر

داد میرزا فی الحال برخاسته یکپاے را در کفش آورده بودند و فرصت پاے دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پاے افتاد و میرزا بحسب صورت قدم در حضیض سفلے نهادند و نظر بمعنی ارتقا باوج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی و نه بود ولادت مسعود در سال هشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم ست و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع شرقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که با ترا مشهور ست اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده غربی او که سمرقند و خجند ست کوه ندارد و غیر ازینجانب گذار بیگانه صورت پذیر نیست و دریاے سیحون که بآب خجند مشهور ست از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب می رود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد می گذرد و از انجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان می رود و بهیچ دریاے همراه نمی شود و پایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب می گردد درین ولایت هفت قصبه واقع ست پنج بجانب جنوب دریاے سیحون بطرف و دو بطرف شمال او از قصبات جنوب اندجان داوس و مرغینان و اسفره و خجند ست و از قصبات شمال اخی و کاسان و آن گوهر یکتاے سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بودند بعد ازاں بدو سال خرد تر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امراے تومان مغل قوم و سوم ناصر میرزا بدو سال خرد تر جهانگیر میرزا مادر عصمت سرشتش از اندجان بود غنچه جی امید نام و از همه دختران عفت قباب کلانتر خانزاده بیگم کنیزه عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنج سال از ایشان کلان بودند دراں هنگام که شاه اسمٰعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آں پرده نشین محفه عفت در مرو بودند شاه اسمٰعیل احترام نمود و باعزاز بسیار درفند زبیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی می فرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش روبرو رنیم بیگم و نزدیکاں ایشان نشناختند

هر چند تصریح کردیم بعد از مدتے بجا آوردند دختر دیگر مهر بانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا
هشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود دیگر کار سلطان بیگم مادرش آغا
سلطان غنچه جی بود دیگر رضیه سلطان بیگم که قراکوز بیگم می گویند و این هر دو
دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند و از الوس آغا دختر خواجه حسین دختری
شده بود در صغیر سن رحلت نمود *

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه

بادشاه چار بالش هفت منظر - شهریار سماوی سریر علوی افسر - بلندی بخش همت
بلند سعادت افزای طالع ارجمند - آسمان حوصله زمین وقار - شیر دل اقلیم شکار - عالی
فر والا شکوه - بیدار مغز دانش پژوه - صفدر هنر پر صولت - رفیع قدر قوی دولت - دریا
دل - گوهر نژاد - بادشاه درویش نهاد - مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین محمد
بابر بادشاه غازی - گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و همم عالیه بود بے تعینی و آزادگی با تقید
علو شان و سطوت عظمت از لایحه اطوار او پرتو ظهور می داد فقر و فنای جنیدی و بایزیدی
با شکوه همت سکندری و فریدونی از ناصیه احوال او می تافت ولادت مقدس آنحضرت
در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از لیلی مقدس و خدر مطهر افتخار عفائف
گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت و این گوهر عمان دولت و دری آسمان
اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آن عصمت معجز عفت طیلسان دختر دوم یونس خان
و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود و نسب عالی عصمت پیرایه برین نمط است قتلق
نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه
خان بن ایسن بوغا خان بن دوا خان بن براق خان بن ییسون توا بن موتکان بن
جغتائی خان بن چنگیز خان و مولانا جامی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته -

شعر - چون در ششم محرم زاد آن شه مکرم ‖ تاریخ مولدش هم آمد ششم محرم

هرچند این تاریخ از غرایب اتفاقاتست و تکرار در آن گنجایش نیست اما غریب تر آنکه
این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش
حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب می گردد و یکی
از غرایب جوهر حروفش آنکه احاد و عشرات و مئات آن در یک مرتبه واقع شده و بر تسویت
سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی درو ودیعت نهاده اند امثال
این بدائع در باب او روی می دهد قدوهٔ اولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار بزبان
فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع بظهیرالدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان
ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری نمی شد
بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا اند
در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطهٔ دلکشای اندجان
بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آن قدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک
آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری
و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطر بر خود روا داشته اند مقدور بشر
نیست در وقتی که واقعهٔ ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی در چارباغ اندجان کامیاب عیش بوده اند روز دوم این واقعه سه شنبه
پنجم رمضان خبر جانگاه باندجان آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعهٔ اندجان شدند در
محل رسیدن بدروازه شیرم طغائی جلو آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شد
که بطرف اوزکند و آن دامن کوه برد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا با اقتدار و شوکت تمام
می آمد مبادا امرا غدری نسبت با آن حضرت اندیشیده ولایت باو مسلم دارند اگر از حرام
نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب
طغائیان خود الغ خان یا سلطان محمود خان مقدم گرامی ارزانی دارند امرا ازین معنی
آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بود پیش
آنحضرت فرستادند که دغدغه و توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورده موکب عالی

بنماز گاه رسیده بود که خواجه محمد یرکاب بوس والا مشرف شد و بمقدمات معقوله آنحضرت
را مطیعین باطن ساخته اعنان عزیمت را منعطف ساخت چون بارک اندجان نزول سعادت
فرمودند جمیع امراء و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انواع تربیت
کامیاب گشتند سابقًا ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق
نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آیند درینوالا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر واقع شد
و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بریکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده برنگاهبانی
قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجاے آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتیپه و خجند و
مرغینان که از ولایت فرخانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد هرچند ایلچی فرستاده
در صلح زدند قبول نه کرد چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابد پیوند است
در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یک جهتی امرائے صاحب قدرت و سنوح و
باد در اردوے میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن بتنگ آمده و از داعیهائے سابق
مایوس شده صلح گونه درمیان آورده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریاے خجند
که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده احسی را قتل کرد جهانگیر میرزا برادر آنحضرت
و جمعے کثیر از امرائے اخلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرائے
احسنے ترددات پسندیده کردند عاقبت خان نیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شد
ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آنحضرت بقوت و همت
بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان را مدت یازده سال در
ماوراءالنهر با سلاطین چغتائی و اوزبک نبردهاے عظیم روے داد سه نوبت بشعشعه
تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده اند یکے در سال نهصد و سه
از بایسنغر میرزا پسر سلطان میرزا که از اندجان آمده به نیروی اقبال و لمعان شمشیر
تسخیر فرمودند دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش و سوم بعد از کشته شدن
شیبک خان در سال نهصد و هفده زچون مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت
شاهنشاهی بود و می خواست که اقلیم هندوستان را کامیاب سازد و آنحضرت را در

ملک غربت بمراتب کامرانی و کام بخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادق مت ابواب کلفت بر روے روزگار آنحضرت کشاده آنچناں ساخت که بہیچ وجه بودن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند ناگزیر با معدودے متوجه بدخشاں وکابل شده اند چون به بدخشاں رسیده اند تمام مردم خسرو شاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این بے دولت سر حلقه بے اعتدالان بود بایسنغر میرزا را شهید کرده و میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود و این هر دو میرزا عم زادهاے آنحضرت می شدند و در هنگام فراقی که عبور موکب عالی در بدخشانات شده بود آثار بے آزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده درین ولا که چهره اعمال در آئینه مکافات دید و دولت ازان بے سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود او پنج شش قطار خچر و شتر از مرصع آلات و دیگر نفائس اجناس بارکرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت بدخشاں فرموده متوجه کابل شدند و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا که عم زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی می شد گرفته بود طنطنه نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه نهصد و ده بدست اولیاے دولت ابد پیوند در آمد بعد ازاں آنحضرت در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و از انجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آں توجه نمودند و قبائل افغانان سواشک والاتاع تاخته بکابل مراجعت فرمودند مبادے این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلهاے قلعه واکثر منازل بالاے حصار و شهر افتاد و خانهاے موضع پمغان تمام از هم ریخت و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبیده تا یکماه شب و روز یک دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس

بسیارے از مردم فرو ریخت در میان پغمان و بیک توت پارچهٔ زمین که عرض او یک
کته باش انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت و از جاے بریده چشمها پیدا شد و از
استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شگافت که بعضے از اماکن
او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد بادها برخاست و در همین سال در
هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده
ارادهٔ توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه
دفع او شد و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعاے قدوم گرامی حضرت
فردوس مکانی فرستاد و آن حضرت در محرم نهصد و دوازده بکمک او متوجه شده عزیمت
خراسان نمودند و در اثناے راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت
فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته برخلاف کنگش اهل روزگار متوجه خراسان
شدند و بیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان نا معامله فهم از فرزندان
میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند
دوشنبه هشتم ماه جمادی الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع
شد و باستدعاے ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا آثار رشد
و دولت مشاهده نفرموده معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان
این سال متوجه دار الملک کابل شدند و در کوهپاے هزارجات خبر رسید که محمد حسین
دوغلت و سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده
و خان میرزا را بمیرزگی برداشته کابل را قبل دارند در میان مردم عوام این خبر را شایع
کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده
اند ملا بابای بشاغرے و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و
احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد
استماع این واقعه بے تامل و اسباب را بجهانگیر میرزا که قدرے بیماری داشت سپرده
با معدودے از عقبهٔ هندوکوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل

رسیده اند مخالفان هریکے از صولت صید قدوم موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیده اند
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان سببے خود که باعث
برداشتن خان میرزا بودند آمده وزانوے ادب برزمین نهاده ملاقات فرموده اند
وازروے تمکین و وقار و بزرگ منشی ازراه عرفان درآمده بحسن ادا و لطف سخن عرض
نموده که اگر مادری بفرزندی شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجائش رنجیدن
وچه حد سراز حکم پیچیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده سر در کنار
بیگم نهاده بخواب رفتند و برائے تسلی بیگم که مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیها
بظهور آورده اند و هنوز خواب نربوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آنحضرت باشد
آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشان را دریافتند محمد حسین میرزا را گرفته آوردند
وآنحضرت ازانجاکه معدن مروت بودند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند و
بعد ازان خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند و گفتند اے جان مادر
برادر گناهگار ترا آورده ام اشارت چیست آنحضرت خان میرزا بلطف درکنار گرفته
انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد ازان بودن درفتن مخبر ساختند خان میرزا از
نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد رخصت قندهار گرفت و این قضیه نیز
درهمان سال واقع شد و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند و بحاکم آنجا شاه بیگ
ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خورد او محاربه عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت
ملازمت دریافت و آنحضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خورد جهانگیر میرزا بود عنایت
فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند
واو بعد از سرگذشت بسیار زبیر را می راکشت و حکومت بدخشان باستقلال بحوزهٔ
تصرف او درآمده و همواره تارک سعادت برزمین فرمانبرداری می شود تا آنکه در سال
نهصد و شانزده و عرضی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ را کشته اند مناسب
آنست که باین جانب نهضت فرمایند بنابر آن در شوال این سال به نیروی توکل نهضت
عالی فرمودند و با ازبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت همعنان

موکب عالی بود تا بار سوم منتصف شهر رجب نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر
فرموده اند و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه گستر بوده اند و در صفر نهصد و هیجده در کول ملک
بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم زخم
رسید و عنان جنیست جهان نورد بحصار منعطف ساختند بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پایهٔ
قلعه غجدوان بازر یک نبرد قوی دست داد و نجم بیگ کشته شد و آنحضرت متوجه کابل شدند
دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء النهر را برطرف تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد همت والا
ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شدند و بجهت سنوح دواعی مراجعت
فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه و جگدلیک از عیبر گذشته برجم نزول
اجلال نموده اند در واقعات بابری که کتابیست ترکی نکاشتهٔ خامهٔ صدق نگار آنحضرت
نوشته اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بادینه بود رسیده شد ولایت گرم سیر
و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد گیاه و درخت
بروش دیگر و وحوش و طیور آن بطرز دیگر راه رسم اهل دالوس بوضع دیگر حیرتی روی
داد و فی الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعز بساط بوسی استسعاد
یافت در منزل جم مجلس کنکش منعقد شد موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلاب ست بکدام
گذر رسیده بگذر و بشومی باقی چغانیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کهت
توجه فرمودند و بعد از تاختن کهت بنگش و بنو در تاختند و از انجا عیسی خیل رفته بچند منزل
در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان رایات اقبال نزول فرمود
و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد و از انجا بحد و دود کی نزول اجلال روی نمود
پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت و در ماه ذی الحجه ساحت کابل بمقدم عالی
رونق گرفت بار دوم موکب معلی در ماه جمادی الاولی نهصد سیزده از راه خرد بکابل متوجه
فتح هندوستان شد از نواحی مندراول لعبتوشیوه رفته از ناموافقی همراهان مراجعت
دست داد و از عتر بکرشد و نورگل نیر عبور واقع شد و از کنر جاله نشسته باردوی ظفر قرون
رسیده براه بادنج ظلال انفال بر ساحت کابل انداخته و بر سنگی که بر بالای بادنج واقع

شده تاریخ این عبور فرموده آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم غیبی هست و تا این زمان
اولاد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا می گفتند درین تاریخ فرمودند که آنحضرت
را پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ماه ذی قعده این سال همایون فال بر بالای ارک
کابل ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاد چنانچه در
جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبهٔ سوم روز دوشنبه غرهٔ محرم سال نهصد و بیست و
پنج که جانب بجور متوجه بودند در اثنائے راه زلزلهٔ عظیم شد امتداد آن تا نیم ساعت نجومی
کشید و سلطان علاءالدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت
مشرف شده باندک زمانی قلعهٔ بجور بتصرف درآورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد
صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه مذکور را نسبت
غریبی بآن حضرت بوده است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم
رضا و خوشنودی آنحضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر
خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و
تسخیر یوسف زئی پیش دید ضمیر انور بود طاؤس خان برادر خرد شاه منصور که کلانتر خیل
یوسف زئی بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار کشود و عسرت غله نیز در آن مساکن
وحوش روی داده بود و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهان کشای تصمیم داشت
عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند هر چند استعداد و سرانجام سفر هندوستان نبود امرا
هم بدین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت زدای سواد هندوستان متوجه
شدند صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسپ و شتر و پرتال از آب عبور کرده اردوے
اردوے بازارے را بحاله گزارده بنزدیک کچه کوت نزول اجلال فرمودند از بهره هفت
کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفر نامه و غیره کوه جود نوشته اند آن موضع مخیم عساکر
اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه
ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله
را جود می گفتند و دیگر را جنجوهه و بجهت دلاسائے عبدالرحیم شقاولی را ببهره فرستادند که

BANOO BANOO

کسی که دست تطاول دراز نه کند و آخرهای روز خود بدولت و اقبال در شرقی بهره
بر کنار آب بهت نزول فرمودند و چهار صد هزار شهرخی مال آن از بهره گرفته بهندو بیگ
عنایت فرمودند سربراهی این پرگنه زرین او قرار گرفت و خوشاب بشاه حسن سپرده
بملک هندو بیگ مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان
سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان می کرد
فرستادند که نصایح ارجمند نماید دولت خان حاکم لاهور ایلچی مذکور انگاشته از کمال نادانی
بی نیل مقصود باز فرستاد جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد چون
متوجه تسخیر هندوستان بودند تفاول گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند یکشنبه
یازدهم ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندو بیگ را بسرانجام بهره وداع کرده خود بصوب
کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و
دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندو بیگ از بی پروائی بهره را گذاشته بکابل آمد
و تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت
نموده اند و از تاریخ فتح دیبالپور که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد معلوم می شود که در نهصد
و سی بوده است چون هر کاری در گرو وقت خود است جمال این مطلب در جلباب توقف
می بود و سست رائی امرا و همپائی برادران سبب ظاهر می گشت تا آنکه مرتبه پنجم برهنمونی
توفیق ایزدی و سپه سالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نهصد و سی و دو که نیر اعظم در
برج قوس رایات انور افراخته بود بطالعی که ظلمت شگاف سواد عالمی تواند شد پای
عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران را
در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش شد فتح بر فتح
و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیای دولت
قاهره بود و هفدهم صفر که یاغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت
آشیانی نصیر الدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بغر بساط بوس مشرف شدند
و خواجه کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت و غره ربیع الاول

این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده شان واجب دیدند دوازده هزار سوار
ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد و از بالای جیلم از آب بهت مرد روانه
شده نزدیک بهول پورا از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدینه
چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوٹ لوای ظفر شعاع افراشتند و بخاطر جهان پیرای
قرار یافت که سیالکوٹ را ویران ساخته در بهلولپور آبادان سازند و درین ایام پیوسته از
مخالفان خبر می رسد و چون آنحضرت بکانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و
عادل سلطان و سائر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس
کامیاب سعادت شدند روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعهٔ ملوت بدست اولیای
دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهای غازی خان که درین
قلعه بود آوردند بعضی را حضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و برخی را بقندهار ارمغانی کامران
میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرأت دو سه
منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی
فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را برسر او رخصت فرمودند و امیر
خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبدالعزیز و امیر محب علی
خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندو بیگ و عبدالعزیز
و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر انتسام فرمودند بیبن
که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس مفتخر شد و حضرت
جهانبانی بهمعنانی بخت عالی بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند
روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند. آنحضرت حصار فیروزه را با نواح
و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات
بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند و بطلیعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند
و پیوسته خبر می رسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل پیش می آید و نزدیک
سرساوه علم اقبال شده بود حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیری رفته بود آمده

S. D. Hussain

آمده بعرض رسانید که داؤد خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اُردوے سلطان
ابراهیم جدا شده بپیشتر آمده بنابر آن روز که یکشنبه یازدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان
و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوانغار که سلطان جنید
شاه میر حسین و قتلق قدم بودند از غول هم یونس علی و عبدالله و احمدی و کته بیگ
و جمیع دیگر را تعیین فرمودند که پاے مردی نموده و ستبر روی با جماعت خون گرفته نمایند و
این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوے تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش
پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند و جمع کثیر را اسیر کردند گروهی عظیم را به برق شمشیر و
باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند و
در اُردوے معلی بیاسا رسانیدند و حکم جهان کشائی شرف نفاذ یافت که گرد و نها سامان
نمایند و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها زنجیر و خام گاو که بصورت از بجی ساخته
بودند بایکدیگر اتصال دهند و درمیان هر دو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند تا
تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز این معنی سامان
یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری بشهر پانی پت هماے دولت با جنجه اقبال
سایه گستر گشت و صفوف عساکر بائین شایسته مرتب آمد برانغار لشکر منصور در شهر و محله
واقع شد و ارابها و توره‌ها که بترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت چون انغار بخندق و
درختان استحکام پذیر رفت سلطان ابراهیم با لشکرے گران در شش گروهی شهر عرصه
نبرد آراسته بود چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران
کار آگاه بکنار اُردوے مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب
می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر
معلی شد و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف
آنچنان پیراستند + + + +

محاربۀ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهاے پیشیں نماید و بکامرانی تلافی مشاق گذشته فرماید مقدمات آنرا ترتیب دهد و اسباب آنرا بسرانجام نماید از انجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی ست که با وجود کثرت مخالفت و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزوں در پیش بود با خاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتاح بے منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبد الله کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوج بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند برانغار بحسن تدبیر و بفر شکوه حضرت جهانبانی و جنت آشیانی شائستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند بر انغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ بود و امیر عبد العزیز بخدمت طرح مقرر شده در اوج برانغار ولی قزل و ملک قاسم بابا قشقه با مغلان تولقمه متعین گشتند و در اوج برانغار قراقوزی و ابو المحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنگری قلی مغول بتولقمه قرار یافتند و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغ زن بود پاے استقلال در عرصۀ نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسهام جان

سنان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهادت دادند. شعر

دلیران ستادند پا کرده سخت ستادند در آموخت زایشان درخت

تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوی تائیدات آسمانی همعنان قلب و جناح موکب
عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات سترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم
از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام روی نمود سلطان ابراهیم نادانسته در یک گوشه
بقتل رسید و جمعی کثیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهی شدند و این قوافل
شهرستان عدم ببدرقه سپاه منصور و مشعله تیغ جهان کشای بمنزلگاه فنا پیوستند و
قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند آفتاب
عالمتاب یک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعه رایات اقبال شعله افروز نبرد شد و آغاز
مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد و نیم روز نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح
این فتح بزرگ که کارنامه اقبال ست چگونه در حوصله بیان گنجد و خردمند قادر سخن بچه آئین
از عهده تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه بیرون ست در زمانیکه سلطان محمود غزنوی
بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت ملوک ممالک سمرقند و دار المرز و خوارزم فرمان
پذیر او بودند و سپاه گران از یک لک بیش بود و هندوستان یک فرمانروای باستقلال
نداشت راجان و راجها جابجا پای ثبات افشرده بایکدیگر اتفاق نداشتند و سلطان
شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار جوشن پوش برگستوان دار به تسخیر هند
آمده دران وقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروای که مستقل توان گفت نبود و خراسان
را اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت از گفته او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی
در هنگام فتح هندوستان در عرصه سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین
علی یزدی می گوید که طول یسال آنحضرت که جای ایستادن نوکران ست شش فرسخ بود
و تخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه می کند پس
نوکر او که هفتاد و دو هزار بوده باشد و عرضش که محل ایستادن نوکر نوکر ست دو گروه بوده
و مخالف ایشان ملوخان ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته است و باین حالت

حالت از اردوے ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعے کثیر اندیشہ ناک بودہ اند و آنحضرت
دغدغہ در سپاہ خود تفرس فرمودہ از بعضے کوتہ اندیشان کم ہمت حرفہاے نامناسب
شنیدہ اندو بہ نیروی ہمت خسروانہ بجہت اطمینان خواطر شرائط احتیاط مرعی داشتہ
فرمان دادند کہ از شاخہاے درخت فرادے لشکر منصور حصار ساختند و در پیش آن
خندق کنند و از پس آن از قسم گاو گاومیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند گردنہاے
ایشان بچرم گاو برہم بستند و خار خسک بسیار از آہن ساختہ بودند مقرر شد کہ پیادہ
روان آنرا نگاہ دارند تا ہنگام حملہ و درآمدن فیلان بسر راہ اندازند و ہمراہ حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی کہ چہارم گیتی نوازان ہندوستان ست و درین فتح بزرگ کہ از جلائل
عطیات والاے ایزدی ست از سپاہی دغیر آن از دوازدہ ہزار زیادہ نبود و قریب تر آنکہ
ولایت آنحضرت بدخشان و کابل و قندھار بود و باز ازان ولایت فائدہ معتد عائد نمی شد
کہ مدد خرچ لشکر تواند بود بلکہ محافظت بعضی از سرحدہا بجہت دفع مخالفان و دیگر مصالح
ملکی خرچ از دخل زیادہ می شد و بامثل سلطان ابراہیم کہ نزدیک یک لک سوار و ہزار فیل
جنگی داشت و از بہرہ تا بہار در تحت و تصرف او بود و حکومت خلاصۂ ممالک ہندوستان
بے مخالفی و منازعی بر نہج استقلال می نمود و بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی ایں
کار شگرف را پیش بردہ اند کار شناسان فراخ حوصلہ از تحسین و آفریں ایں کارنامۂ ادوار
عاجز اند آری ذات مقدس کہ حامل نور جہاں افروز حضرت شاہنشاہیست اگر مصدر ایں
امور گرد و چہ دور باشد و بالجملہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آئینہ
پیشانی را بخاک سجدۂ شکر جلا بخشیدہ عالمیان را بانعام عام صلا دادند و اولیاے دولت
قاہرہ را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایستہ روان ساختند و کارے کہ برہم عالیہ سلاطین
کشور کشاے کہ بہ نیروی طالع بلند ہندوستان را تسخیر نمودہ اند فزونی تواند کرد فتح حضرت
جہانبانی جنت آشیانی ست کہ ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاہنشاہی در عرصۂ سہرند
واقع شدہ است چنانچہ بشرح و بسط رقم زدہ کلک بیان خواہد شد کہ باسہ ہزار کس از مثل سلطان
سکندر سو کہ از ہشتاد ہزار کس زیادہ داشت استخلاص ہندوستان فرمودہ اند و ازیں بدیع تر

کارنامهٔ اقبال جهان آرائے حضرت ظل الٰہی ست کہ بتائید ایزدی هندوستان را باندک
مردمی از دست چندین سران گردن کش چنان بر آورده اند کہ زبان روزگار در چگونگی
بیان آن لالست چنانچہ مجملی ازان در جاے خود رقم پذیر خواهد شد۔ **شعر**

گرم بخت امید داری دهد | فلک فرصت و وقت یاری دهد
بگرمی هنگامه داستان | طرازم همه داستان داستان
درین جدول دیر پایندگان | کشم نقشی از بهر آیندگان

درهمان روز فتح بموجب فرمان بادشاهی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و امیر خواجہ کلان بیگ
و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبد الله کتابدار و امیر علی
خازن بایلغار بصوب دار الملک آگره کہ پاے تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند کہ محافظت
خزاین نمایند و اهل شهر را کہ از ودائع ایزدی اند باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند و سید
مهدی خواجه محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم بحضرت
دہلی رخصت یافتند کہ خزاین و دفائن آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی را بنوید
عاطفت بادشاهی استمالت نمایند و همدران روز فتحنامها نوشته مصحوب برید آن اقبال بدار الملک
کابل و بدخشان و قندهار ساختند و خود بدولت و سعادت روز چهار شنبه دوازدهم شهر
مذکور در دار الملک دهلی نزول اجلال فرمودند و آدینه بیست و یکم این ماه بر دار السلطنت آگره
چتر اقبال بر افراشته ظلمت زداے آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند و جمیع خرد و بزرگ
ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند و از شمول عطوفت والای
والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصه ایشان
را با ایشان مرحمت فرمودند و اضافه آن هفت لک تنگه سیورغال از کمال اشفاق بوالده مغزز
شد و همچنین اقرباے او برواتب و وظائف معاودات پادشاهانه کامیاب شدند و عالم پراگنده
را جمعیتی تازه و آرامشی شایسته روے داد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی کہ پیشتر
بدار السلطنت آگره نزول اجلال فرموده بودند الماسے کہ هشت مثقال وزن داشت و تخمین
مبصران جوهر شناس بهاے آن نصف خرج روزمرهٔ ربع مسکون بود و می گفتند کہ این

الماس از خزانهٔ سلطان علاء الدین بود که از اولاد بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست راآمده
بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان
عطا فرمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین که
گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود نمودند هفتاد لک تنگه سکندری بحضرت جهانبانی
مکرمت شد و یک خانهٔ خزینه بی آنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافه انعام فرمودند
مرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از دو لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند و تمامی
یکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند
و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند و هیچکس از
اردوی معلی تا اردو بازاری از نصیبه وافر بی بهره نماند و جهت دوحات ریاض کامگاری
که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا
ساخته اند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنگه و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه و
همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و درازمی آسمان خلافت
و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادره
و زر سرخ و سفید مقرر گردانیده اند برای جمیع منتسبان دودمان معلی و منتظران عواطف
بادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند و انعامات گرامی فرستادند و بمشاهد
قدسیه و مزارات متبرکه خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند و فرمان
شد که بتمامی متوطنان کابل و صده ورشک و خوست بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان
یک شاهرخی رسانند چنانچه جمیع طوائف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت
بهره مند شدند ـ شعر

ز افشاندن دست گوهر نثار — نشاطی نو انگیخت در روزگار
خوش است ارمغانی که آید ز دور — که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برگزیدهای خود را ظاهر
گرداند کارهای غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مرد آزمائی به ثبات پای

و دوربینی در خواطر همگنان جلوه گر آید از انجمله این سانحه غرابت انتماست که با وجود فتح چنان و بخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اهل هند گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب می نمود اگرچه دهلی و آگره در حیطهٔ تصرف در آمده بود اما اطراف جوانب را مخالفان داشتند و قلعهاے نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل قاسم سنبلی داشت و در قلعه بیانه نظام خان کوس مخالفت می زد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت و دهولپور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت می زد و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ خانی استحکام داده بود و رابری را حسین خان لوحانی و اٹاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان محافظت می نمود و مهاون را که متصل باگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط می داشت و قنوج و سائر بلاد که آں طرف دریاے گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود و بسرکردگی نصیر خان لوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده یک دو کوچ پیش آمده و بهار خاں پسر دریا خان را که بادشاه سلطان محمد لقب کرده بودند و دریں سال که عرصهٔ آگره مخیم سراوقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و با ضمیمهٔ کوته حوصلهاے اردو معلی گشته و جمعے کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانی راهها و دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد و اکابر خلایق دشوار شد اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل داکرده داند و یکه جوانان بسیاری ترک ایں ممالک گفته بے رخصت رفتند اگرچه اکثر امراے قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت می گفتند و بعبارت و اشارت مقدماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند تا از مخصوصان و تربیت کردهاے آنحضرت که از ایشان چشم داشت دیگر بود حرکات بے مزه از کهنه عمله روزگار بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و ویے خانن و عجیب تر آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک و مراتب خصوصاً دریں یورش هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه می گفت راے او برگشت و طرز او دیگرگوں شد از همه

بیشتر چه بتضرع و چه بکنات در ترک این مملکت بالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیانِ
دولت و ارکانِ مملکت را طلب داشته انواع نصایح خرد پسند که طغرائے منشور سعادت
تواند بود فرمودند و محظورات ایشان که متضمن چندیں ممنوعات بود از پردهٔ خفا بیرون
دادند مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنیں ملکی بچندیں سعی و اهتمام بدست آورده باشیم
باندک تعبی و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم و جهانگیران عالم و نه آئین سایر هوش
پذیران دولتمند است شادی و غم و فراخی و تنگی باهم می باشد. چون این همه محنت و
صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدار آن روے خواهد نمود باید که اعتصام
بحبل متین توکل نموده دیگر ازیں قسم سخنان شور انگیز و اهمه افزا نگویند و هر که میل رفتن ولایت
داشته باشد و خواهد که جوهر بے حقیقتے خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود و ما تکیه بر
همت والا که موید بتائید ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم
آخر کار همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبیر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که
حضرت بادشاه فرمودند سخن بادشاه بادشاه سخنان ست و از معزول و صمیم جان سر رضا
بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان را که برفتن ولایت از
دیگران گرم تر بود رخصت آنکه دو فرمودند و ارمغانی و سوغات که بجهت شاهزادهاے
کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او گردانیده اند و غزنین و گردیز و هزارجه
سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شده و در هندوستان هم پرگنهٔ کهرام عنایت فرمودند و میر
میران نیز رخصت کابل یافت و در روز پنجشنبه بیستم ذی الحجه خواجه مذکور رخصت شد که
رفته همانجا باشد و از صحائف بنیات پیداست که هر که نیکو اندیشه اقبال مند که کار را بمشورت
خرد خرده دان نماید هر آینه بخوبترین وجهے بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و
مرات این معنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که در چنیں تذبذب
خواطر سپاهی و فزونی مخالف توسل بهمت کشور کشا جسته و توکل بعنایت خداوندی کرده
روے توجه بر کشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان ست
مستقر سریر خلافت فرمودند و به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام

انتظام انتشات این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان وسروران
این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند از انجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت وتا سه
هزار کس نامی را وسیله شده بعتبهٔ علیه آورد و هرکدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت
دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا که از سرداران نامور بودند شرف
خدمت دریافته بمقصد فائز گشتند بفیروز خان از جونپور یک کرور تنگه و چیزی جاگیر مقرر
شد و شیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور تنگه نامزد گشت و به محمود خان از غازی پور نود لک
تنگه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنگه تنخواه شد در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت
و دواعی عیش و عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابد پیوند باشد آماده
گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود در دار الخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم
جشنی عظیم داشتند و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن عامهٔ خلایق ریختند و ولایت
سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقا بجلدوی
آنحضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آنحدود نامزد
شد و چون بین آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیر هندو کوکته بیگ و ملک قاسم بابا قشقه
با برادران و ملا اپاق و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دوآب بایلغار فرستادند لجمعی که پیش
لشکر ظفر قرین می رفتند بین بجنگ پیش آمد و شکست خورد و چون آن حرام نمک شور بخت
سعادت ملازمت دریافته از بد نهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود نه دید ✦

کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرقرویه بذمهٔ اخلاص خود

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافت آگره کامیاب بخشش بوده خاطر جهانگشار را از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران که بهار هندوستان ست و زمان طراوت و نضارت بانبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوهٔ کشورکشایان و جولان بادپایان در آمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران جلادت منش که در بساط حضور بودند حرف یورش شرقی. بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غرب رویه بجانب رانا سانکا که استیصال او که لبس قوی شده بود و بتازگی حصار کهندار را بقبض خود در آورده کلهٔ گوشهٔ نخوت کج می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند و بعد از کنگاش با امرای عظام و امنای کرام رای دولت پیرای بر آن قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عرائض بکابل می فرستاد و لاف اطاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکو خدمتی می زد و از بیگه چندگاه عرضداشت او نیامد یا قلعه کهندار را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته نادولت خواهی او مشخص نمی شود بالفعل بجانب او نباید شتافت و مردم کاروان فرستاده بر چگونگی احوال او بیش از پیش مطلع باید شد و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیان را مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد اے جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنان ست که با قتضای اقبال روز افزون بادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدم رسید آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد و بشگفتگی روی و کشادگی پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بائین لایق نطاقی همت باقدام

خدمت بستند و حکم گیتی سطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله و امیر ولی و امیر جان بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین که بتسخیر دهولپور و آنحدود تعین شده اند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس سپرده بر سر بیانه روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند و کابلی احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار بمسعکر والاے آنحضرت رساند و سید مهدی خواجه جاگیردار اٹاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعلی میرآخور با سایر عساکر که بدفع قطب خان افغان که در حدود اٹاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعت سعد قرین از دارالخلافه آگره برآمده در سه کروهی از شهر نزول اقبال فرمودند و از انجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند و نفحات بهار فتح فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت نصیر خان که در جاجمؤ لشکری فراهم آورده نشسته بود از پانزده کروهی رایات نصرت آثر ان فرار نمود و از آب گنگ گذشته بولایت خرید در آمد موکب عالی نیز روے توجه بخرید آورد و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک ستانی و ملک داری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت نزدیک دلمؤ فتح خان سروانی که از امراے بزرگ هندوستان و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایون داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست و در برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند و او تبارک سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شد و یک کرور و شش لک تنگه زیاده از ان تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوے آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خان جهانی ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت سرفرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دارالخلافه آگره بصورت و معنی کامگار و کام بخش

بودند تا آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت رسید که از ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند ولادتش در بیست و سوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود و در نهصد و سی و چهار پیش از انکه بنظر عطوفت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان را پدرود کرد + +

نکتا

ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت و خبر طغیان رانا سا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضے امرا سپرده خود بزودترین وقتے دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانکا با لشکرے گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است و بایں خدمت محمد علی ولد مهتر حیدر رکاب دار تعین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیلۂ خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعۂ بیانه را باولیاے دولت قاهره سپرد و تاتار خان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبۂ جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هرکدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف بادشاهی شده از صوادم حوادث نعیم گشتند و شانزدهم ربیع الاوّل سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیلۂ باورچیان قصدے کرده بود بخیر گذشت و بداندیشان را این خیال خام ناگوار افتاد و بسزا رسیدند چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را باوده تعین فرمودند و بنابر آنکه عالم خان کالپی را داشته و ندارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر

ملک بود مرد عساکر منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان درآورده در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه آگره که بهشت بهشت موسوم و بتازگی ترتیب یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و در همین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلقی اکرام معزز گشت و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه که در بیانه بود عرایض می آمد و از شورش رانا سانکا و پای جرأت نهادن او به پیکار خبر می رسید ✢

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بر رانا سانکا و رایات فتح افروختن

دولتمندی را که خرد و الا را که ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال او امر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هر آئینه نقد آرزوے او در کنار نهند و کار او از اندیشه مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیی گردانند و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که هر چند دولت افزود و هوشمندی زیاده شد و هر چند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر تافت پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک گیری و ملک داری سر موے از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند و درین ولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سوادی نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دائرهٔ اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد آنحضرت همنان عنایت خاص ایزد را حصار ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند و روز دو شنبه نهم جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر

سراوقات عظمت منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید که این سیه روزگار با لشکرے
گران حوالی بیانہ را تاختہ است و جمع از قلعه بیانه بیرون آمده بودند تاب مقاومت
نیاورده برگشته اند و سنگرخان نجوهه بشهادت رسیده و امیر کته بیک زخمیست
درین منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم نهضت فرمودند و در عرصهٔ مندهاکر که
درمیان آگره و سکری ست نزول اجلال اتفاق افتاد درخاطر خطیر گذشت که
درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند درغیر قصبه سکرے که بعد از ادائے
شکرایں فتح حضرت گیتی ستانی آنرا معجم ساخته شکرے بشین منقوط نام فرموده اند
و الحال بهمین دولت روز افزون شاهنشاهی که باسم فتح پورکه فتح بخش دلهاست
مشهورست آبی دیگر نشان نمی دهند دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این
آب را متصرف بنابر این اندیشهٔ صائب روز دیگر با آئین عظمت متوجهٔ فتح پور شدند
و امیر درویش محمد ساربان را جهت تعیین جائے دولت خانه پیشتر فرستادند امیر مذکور
در نواحی کول فتح پور که غدیریست پهناور دلگیریست دریا صفت جائے شایسته
قرار داده آں عرصهٔ دل کشا مخیم سراوقات فتح و نصرت شد و ازانجا کسان بطلب
مهدی خواجه و سائر امرا که دربیانه بودند شتافتند و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی
و جمعی از نوکران خاصهٔ خود را جهت زبان گیری فرستادند صبح گاه فرستادها رسیده
بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بساور یک کروه پیشتر فرود آمده است که
مسافت مابین هژده کروه باشد و درهمین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و
سایر امرا که دربیانه بودند آمده بدست آستان بوس سربلند شدند درین ایام هر روز
میانه قراولان چپقلشها می شد و بهادران کارطلب داد دستبرد داده مورد آفرین
بادشاهی می شدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری نهصد و سی و سه در نواحی
موضع خانوه از سرکار بیانه حوالی کوهی زرد و گروهی مخالفان مخیم سراوقات اجلال بود
رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان
فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار و کروری ده هزار سوار

اعتبار می کنند ولایت رانا سانکا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از سران و سروران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکے از ایشان تبعیت وامداد او نکرده فرمانبرداری او نموده ضمیمهٔ لشکر او شده بودند چنانچه سهلدی حاکم رایسین وسارنگ پور وغیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت در اول اودی سنگه باکری دوازده هزار سوار وحسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار و بهادر همل ایدری چهار هزار سوار ترتیب هاڑا هفت هزار سوار دسترسی کیچی شش هزار سوار حاکم جرہل وبرم دیو حاکم میرٹھ چهار هزار سوار و نرسنگ دیو چوہان چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف ده هزار سوار با خود همراه ساخته بود مجموع جمعیت کرده مخالف بدولک و یک لک هزار سوار کشیده چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند موکب خاص بادشاهی درغول متمکن شد و دست راست آن چپن تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه و دست خاوند و یونس علی وشاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعے دیگر از امراے عظام مقرر شدند و در دست چپ علاؤالدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوچ بیگ و شیر افگن ولد قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند و برانغار بوجود دولت پیراے حضرت جهانبانی آراسته شد و در یمین نصرت مکین حضرت جهانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اُردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهور آئین تعیین شدند و بر بسیار ظفر قرین حضرت جهانبانی میرهمه و محمدی کوکلتاش و خوا بکے اسد جامدار نامزد گشتند و در برانغار از امراے هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند و جوانغار میمنت آثار سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمد علی

جنگ جنگ و تغلق قدم قراول و شاه حسین باربیگی و جان بیگ اتکه و از امرای هند
جلال الدین خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان شیخ زادهٔ فرملی و نظام
خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلالت پرور کمر بندگی باخلاص
کامل بستند و جهت تولقمه تردیکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی مغول در جانب
برانغار تعیین یافتند و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی از خاصان پادشاهی در طرف جرانغار
نامزد شدند و بطریق محرم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعد اندازان که
در پیش سپاه دولت بودند صفی از ارابه ترتیب نموده باز بخیر اتصال دادند. بجهت ترتیب
و انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی عیان و ارکان
افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته باستماع احکام پادشاهی بالهام ربانی پیوند داشت
در حضور اقدس ایستاده بود و تواجیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه می کرد
و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران می رسانید و چون ارکان
لشکر باآئین شایسته قائم گشته هر کس بجای خود استقرار گرفت فرمان معلیٰ شد که هیچکس
بے حکم از محل خود حرکت ننماید و بے رخصت قدم در میان محاربه ننهد از روزے که پاس
گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت۔ شعر

شب و روز در هم در آمیختند	سپاه از دو سو جنبش انگیختند
دهاده برآمد ز هر دو طرف	دو دریای کین برلب آورده کف
سم بادپایان فولاد نعل	بخون دلیران زمین کرده لعل
جهاندار در موکب خاص خویش	خرامنده بر کبک رقاص خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاده
جرانغار مخالف بجانب برانغار جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه
حمله آورده چین تیمور سلطان بحکم عالی بکمک ایشان رفت و مردانه دستبردے نموده مخالفان
را برداشته قریب بعقب غول ایشان رسانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفیٰ
رومی از غول جهانبانی ارابها را پیش آورده و به تفنگ و ضرب زن آنچنان صفوف مخالف

را درہم شکست کہ زنگ از آئینۂ دلہائے بہادران بزود و وجود بسیاری از مخالفان با خاک ہلاک برابر کردہ برباد فنا داد و چون زمان زمان افواج اعدا از پے ہم می رسید حضرت گیتی ستانی تیز مردم را چیدہ چیدہ از پی ہم بکمک سپاہ منصور می فرستادند دفعۂ قاسم حسین سلطان احمد یونس و قوام بیگ را فرمان شد و دفعۂ ہندو بیگ قوچین مامور شد دفعۂ محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حاکم رسید و بعد ازان یونس علی و شاہ منصور برلاس و عبداللہ کتابدار از پس ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل اختہ بیگی بکمک مامور شدند و برانغار مخالف بکرات و مرات حملہ بر برانغار لشکر فیروزی اثر آوردہ ہر نوبت غازیان اخلاص نہاد بعضے را بہ تیر باران بلا زمین دوز می کردند و برخے را ببرق خنجر و شمشیر خاکستری می ساختند و مومن آنکہ و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاہ ظلمت آئین شتافتند و ملا محمود علی آنکہ باشلیق ملازمان خواجہ خلیفہ بکمک آنہا رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میر آخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاہ حسین باریگی مغول غانچی دست بمحاربہ کشادہ پائے ثبات محکم کردند و خواجہ حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند و ہمہ بہادران لشکر فیروز جنگ کہ عزیمت جانفشانی کردہ ہمت بجانستانی بستہ بودند لوائے گیرائے کام خود از انتقام دشمن بلند کردند و چشمۂ امید مخالفان را بخاک ناکامی انباشتند۔ شعر

گرہ برگرہ دست پیکان زنان	زرہ بر زرہ پشت رو ئیں تنان
زہر سو سنانہائے خارا گذار	فرو بستہ راہ سلامت بکار
درخشندہ شمشیرہائے بنفش	ز دیدہ بصر می ربود از درفش
غبار زمین کلہ بر ماہ بست	نفس را درونِ گلو راہ بست

و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاہ دشمن امتداد یافت بملازمان خاص بادشاہی کہ در پس ارابہ مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد کہ از راست و چپ غول بیرون آمدہ و جائے تفنگچیان را در میان گذاشتہ از ہر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشارۂ والا

جوان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آئین چون شیران زنجیر گسل خود را بافتیله خود
یافته داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و شپاشاپ تیر بافلاک رسانیدند و
نادر العصر علی قول با توابع خود در پیش غول ایستاده بود در انداختن سنگ و ضرب زدن
و تفنگ کارنامها بتقدیم می رسانید و مقارن این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ وارد
شد که از پهلوے غول بیشتر روانه شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف
بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالیه این معنی را
مشاهده نموده بتموج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبالمند حمله بر صفوف
مخالفان آوردند و در اواخر روز نائرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه
نصرت قرین میمنه و میسره لشکر خذلان نور را بوده و رانده با قلب تیرهٔ مخالفان در یک
محل فراهم آوردند و بنحوے صولت صدمات دلاوری بر آن گروه پریشان روزگار تاختند
که همه این تیره بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی بر گرفته جانب راست
و چپ غول پادشاهی حمله آوردند و خود را بغایت نزدیک رسانیدند و غُزات عالی
درجات بهمت والاے ثبات و قدم استقامت استوار داشت لطمات نبرد و صدمات
مردان مرد بکار بردند و بتائید آسمانی مخالفت را مجال قرار و محل ضبط نماند تا آن تیره بختان
سیه روزگار بے اختیار عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند و ازین مصاف
مرد آزمائی یتیم جانی بسلامت بردن مفت خود دانستند نسائم فتح و ظفر بر اشجار اعلام
دولت اثمار وزیدن گرفت و غنچهاے نصرت و تائید از اغصان توکل و تردد بشگفتن آمد
لشکر مخالف بسیارے طعمهٔ تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز گشت و خون گرفته چند
که بقیة السیف بودند رخسار همت غبار آلود بار ساخته خس و خاشاک وجود خود را بجاروب
هزیمت از میدان نبرد پاک رفتند و سراسیمه چون ریگ روان گم گشته صحراے آوارگی شدند
حسن خان میواتی بضرب تفنگ در گرد فنا رفت و راول اودے سنگه و مانک چند چوهان و
راے چندر بهان و دلیپ راے و گنگو و کرم سنگه و دو نگرسی بسیاری از سرداران کلان
ایشان غبار راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پاے بادپایان لشکر اقبال

نیست و نابود شدند محمدی کوکلتاش و عبد العزیز میر آخور و علی خان و بعضی دیگر را بتعاقب
رانا سانکا تعین فرمودند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کامیاب و اقبال شده برین
نصرت عظمیٰ و عطیه علیا سجدات شکرگذاری حضرت باری عز اسمہ که کشاد و بست صوری و
معنوی باز بستهٔ سلسلهٔ تقدیر او ست بجای آورده بنفس نفیس یک گروه از جنگ گاه
مخالفان را برده پیشتر بردند تا آنکه شب در آمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان
عشرت بر دوستان همت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت
فرمودند و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزل گاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی نرفته
بود که آن مخذول دستگیر شود از آن مردم که در پی گریختها نامزد شده بودند اهتمام شایسته
بظهور نیامد آنحضرت می فرمودند که وقتی نازک بود بامید کس نداشته ما را خود بایستی رفت
شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح بادشاه اسلام یافت و میر گیسو
از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود و آنحضرت در واقعات می فرمایند که در فتوحات
سابق نیز مثل این سوار و درها فتح دیبالپور شده بود که در وسط شهر ربیع الاول دو کس
تاریخ یافته بودند چون فتحی چنین بهمت کشور کشائی روی نمود و تعاقب سانکا نمودن
و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا شد و محمد علی جنگ جنگ
و شیخ گهورن و عبد الملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که در میان دو آب
سر فتنه بر افراشته قصبهٔ کول را گرفته بود و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر منصور
نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده بر کران شد و چون موکب عالی بدار الخلافت آگره
رسید آن شور بخت بد روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلی آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیر
میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد چهار شنبه ششم
رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات ست نزول اجلال شد و خزائن الور در انعام حضرت
جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام
ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود ✢ ✢

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهان نور و حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیه لازم بود و وقت مقتضی در سال نهصد و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان دران خدمت اشتغال داشته لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی گوهر تیغ اقبال فروغ ناصیهٔ اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای مثال بے مثالی قرعهٔ عیون السلطنت والخلافة ابوالنصر نصیرالدین محمد همایون را در سه کروهی اودهم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند و درهمین زودی توجه والا بر استیصال بین افغان که در زمان آشوب رانا لکهنؤ را محاصره نموده گرفته بود- معروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمد نیزه باز و حسین خان دراز امرای هندوستان علی خان فرملی و ملک دادکرانی و تاتارخان خان جهان را بمحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بخت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی انتساب واشیاے خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دارالخلافه آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند و در نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا بشکار سنبل توجه گماشتند و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدارالخلافه نزول اقبال فرمودند و در بیست و هفتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند و آنحضرت برکشتی سوار شده استقبال فرمودند لوازم فتوت بجاے آوردم- چون خبر متواتر می رسید که میدانی راے حاکم چندیری جمعیت می کند در انا نیز استعداد پیکار می نماید و براے ادبار خود اسباب سرانجام می دهد بنابرین بسعادت افزاے متوجه چندیری شدند و شش

هفت هزار جوان جوان نثار کارگذار را همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر
چندیری فرستادند و صباح چهارشنبه هفتم جمادی الاولی فتح چندیری بر وجه دلخواه
نقش بست و فتح دار الحرب تاریخ این تائید الٰهی ست و بعد از حصول این مامول
چندیری را با احمد شاه نبیرهٔ سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند یکشنبه یازدهم
جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد بعضے ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر
از توجه رایات بصوب چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر می کشید و چون با ایرج
رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آن را محکم ساخت و آن سیه
بخت آمده محاصره نمود شبے یکے از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده
تهدید نمود چنانچه بآواز وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد و لرزه بر اعضاے او
مستولی شده تب کرد و بهمان حال مراجعت نمود در اثناے راه سپاه اجل برو تاخت
آورده ازین عرصه او را هزیمت داد عساکر فیروزی مند از آب برهان پور می گذشت
بمسامع علیه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درگاه قنوج
را گذاشته برابری آمده اند و قلعهٔ شمس آباد را از ابو المحمد نیزه دار بزور گرفته اند بنابر
آن عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد و جمعے از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند
بمجرد دیدن سپاهی زبان گیران پسر معروف از قنوج گریخت و بین و بایزید و معروف خبر
نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال
گذربندی نشستند. رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید و روز جمعه سوم محرم سال نهصد
و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری
طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه که عاشور بود گوالیار
مخیم سرادقات جلال شد و صبح آن تماشاے عمارات راجه بکرماجیت و مان سنگه فرموده
متوجه دار الخلافه شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم دار الخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادات
شد دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و عرائض متضمن
انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که از صبیهٔ قدسیه یادگار طغائی در خانهٔ حضرت

جهانبانی فرزندے شد و نام آنرا الامان نهاده اند چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتے
ناسنجیده می شد خوش نیامد و نیز چون بے استرضاے خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد
رضاجوے پدر و آنگاه چنین پدر و چنین بادشاه مثمر سعادات صوری و معنوی ست و
نارضامندی باعث صدگونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی و لهذا اگر در عالم اسباب تشافتن
آن نوبادۀ سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضامندی دانند در پیش مزاج داناان
روزگار چه دور باشد و بالجمله چون دارالخلافه مستقر رایات عالیات شد با سیاطین دولت
و سلاطین عزت از امراے ترک و هند بآئین شگرف جشنے بزرگ ساخته در تصفیۀ ملک شرق
و اطفاے نائرۀ تمرد ارباب عصیان کنگش فرمودند و بعد از گفتگوے بسیار قرار بران یافت
که پیشتر از توجه رایات عالیات مرزا عسکری بالشکرے گران متوجه شرق شود امراے آن طرف
آب گنگ بالشکرهاے خود همراه شده دریں خدمت عظیم تقدیم رسانند بموجب این قرارداد
دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود ببیبر و شکار بسمت دهولپور
توجه فرمودند در سوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهادر را گرفته سر شورش دارد
از شکار مراجعت نموده بدارالخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود نیز بدولت
و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت
جهانبانی لشکر آں اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه
هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم درمیان ست در ساعت منشور عنایت
شرف صدور یافت که اگر کارزار مصلحت نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح
گونه نمایند و در فرمان عطوفت نشان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور
بود و نوشته بودند که انشاء الله سبحانه چوں کار هندوستان را که قریب الاختتام ست بانجام
رسد مخلصان هواخواه کاردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد
باید که استعداد این یورش را جمع بندهاے آن حدود نموده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه هفدهم
ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند و دریں روز
ایلچیان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشهاے گرامی آورده اظهار بندگی نمودند و دوشنبه نوزدهم

جمادی الآخری در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم
شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می آمده باشد و در نزدیکی کره خبر ویران شدن
محمود خان پسر سلطان سکندر رسید و تا حدود غازی پور شتافته به بهوجپور و بهیه نزول
اجلال و اقبال فرمودند و در انجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم
رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده بجهت دفع شربین و بایزید
بجانب سردار نهضت اتفاق افتاد مخالفان با فواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند
و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بالغار متوجه
دار الخلافة آگره شدند و در اندک زمانی عرصه آن مضرب اقبال را از فر قدوم والا
غیرت نزهت سرای مقدس گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی تا یک
سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت مظاهر بودند ناگاه به یکبار شوق محفل
عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شده بی اختیار
عنان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادی
او انتساب داشت سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند چنانچه در یک
روز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عیدگاه ملاقات آنحضرت
سرور استسعاد یافت و حیران شد سبب توجه را پرسید، فرمودند، سلطان اشتیاق مرا
کشان کشان می برد هرچند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه می کردم
و غایبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبالی را مشاهده می نمودم آثار رتبهٔ عیان را
حالتی ست که بیان یکنه آن نتواند رسید و مرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان
رخصت فرمودند از انجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه
عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدار الخلافة آگره که از فر پایهٔ اورنگ پادشاهی سجده گاه
سعادتمندان روی زمین گشته بود بسعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرایب
حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت
ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سر زده بر منوال نجم سعادت

فروزان شد دلها گلشن و دیدها روشن گشت مقرر است که هر روز شهریاران عیدیست اما آن روز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند و فقر علی را در بدخشان گذاشتند و دران ایام قرة العین سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی پیوسته بود و آن حضرت را ازین واقعهٔ اندوهے عظیم رو داده مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت جهانبانی مدّتے در ملازمت آنحضرت بهره مند دین و دولت بودند و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک می کردند و بارها بزبان مقدس ایشان می رفت که همایون مصاحب بے بدلیست والحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعید خان که از خوانین کاشغرست و نسبت خویشی دارد و با اینهمه بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمد رعایتها و تربیتها یافته بطلب سلطان ویس و دیگر امراے بدخشان بخیال خام رشید خان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر ازانکه او ببدخشان آید میرزا هندال ببدخشان رسیده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصره قلعه نموده بے بهره بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسیده که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معامله نافهمی تقاعد نمود آنحضرت بحضرت جهانبانی که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بیند ایشان عرض کردند که از محرمی سعادت حضور آزار کشیده ام و نذر کرده ام که دیگر باختیار خود حرمان بر خود نه پسندم و امتثال حکم حضرت را چاره نیست بنابرآن میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند و بسلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجب نمود اکنون میرزا

هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را با سلیمان
میرزا که نسبت فرزندی دارد به هند بموقع خواهد بود والا ما از دست خود ساقط کرده میراث
را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش ازانکه بکابل رسد بدخشان از
آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن وامان شده بود چنانکه گذارش یافت و
چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان
سپرده خود متوجه هندوستان شد و آنحضرت جهانبانی را بعد از چندگاه که در ملازمت
بودند به سنبل که بجاگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند و تا شش ماه در سنبل کامیاب
عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضه تپ بر مزاج اعتدال ایشان طاری شد و رفته رفته
بامتداد کشید حضرت گیتی ستانی ازین خبر جانکاه بیقرار شد از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی
آرند و ازانجا بکشتی روانه سازند - تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر
از اطبائے دانا که زیر پائے تخت حاضرند باستصواب افکار در علاج همت گمارند در
اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند هرچند تدبیر در معالجات بکار بردند
و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زائله رجوع نه کرد و چون مرض شمن گشت -
روزے دران طرف آب جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجه می فرمودند
میر ابوالبقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین
چنان رسیده که در امثال این امور که اطبائے صوری از معالجهٔ آن عاجزند چارهٔ کار
چنین دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند
حضرت گیتی ستان کشورگشائے فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهترین و
شریفتر از من همایون چیزے ندارد من خود را فدائے او سازم ایزد جهان آفرین
قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان
بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند
پیوست این حرف چرا برزبان اقدس می گذرانند مقصود ازانچه از بزرگان پیشین
نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس هما الماس بےبها که از مواهب

غیبی در جنگ ابراہیم بدست افتادہ بود و آنرا بایشان عنایت فرمودہ اند تصدق باید کرد فرمودند مال دنیا چہ دفع دارد عوض ہمایوں چون تواند شد خودرا فدائے او میکنم کہ کار برو سخت شدہ و طاقت ازان گذشتہ کہ بے طاقتی اورا توانم دید این ہمہ رنج اورا توانم دید و این ہمہ رنج اورا توانم تاب آورد آنگاہ بخلوت مناجات درآمدہ شغل خاصی کہ این طبقۂ قدسیہ را می باشند بجائے آوردہ سہ بار برگرد حضرت جہانبانی جنت آشیانی گشتند۔ چون دعوت ایشان بعزاجابت پیوستہ اثر گرانی درخود یافتہ فرمودند۔ برداشتیم برداشتیم ۔فی الفور حرارت غریبہ عارض بدن آنحضرت شد در عنصر حضرت جہانبانی خفتے طاری گشت چنانچہ در اندک فرصتے صحت کامل روے نمود و ذات معلیٰ صفات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گران تر شد تا بحدے رسید کہ اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال از و جنات حال ہویدا گشت تا آنکہ بادل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت و اعیان سلطنت را احضار فرمودہ دست بیعت خلافت را بردست ہمایونی نہادہ بجانشینی و ولیعہدی خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس دادہ خود در پایۂ سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند۔ خواجہ خلیفہ و قنبر علی بیگ و تردی بیگ و ہندو بیگ و جمعے کثیر در ملازمت حضرت بودند نصائح بلند و وصایاے گرامی کہ سرمایۂ دولت ابدی و پیرایۂ سعادت جاودانی تواند بود بجائے آوردند و بداد و دہش و عدل و احسان و تحصیل رضائے الٰہی و رعایت رعایا و نگہبانی خلایق و عذر پذیرفتن مقصران و گذراندن جرائم گنہگاران و رعایت جرم کار آگہان و از پا انداختن سرکشان و ستم گاران رہنمونی فرمودند و برزبان اقدس راندند کہ خلاصۂ وصایاے ما آنست کہ قصد برادران نکنید ہرچند سزاوار آن کردند والحق پاس انفاس وصیت آنحضرت بود کہ حضرت جہانبانی جنت آشیانی چندین جفاہا از خوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند چنانچہ از سوانح احوال روشن خواہد شد و در اشتداد مرض حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میر خلیفہ از انجا کہ عالم بشریت ست بواسطۂ توہمی کہ از حضرت جہانبانی بخاطر

او راه یافته بود کوتاه اندیش گشته می خواست که مهدی خواجه را . بسلطنت بردارد و خواجه نیز از رتبهٔ رائی و بدمستی و معامله فهمی بخود خیال باطل راه داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم می ساخت آخر الامر بوسیلهٔ درست گویان دوربین میر خلیفه براه راست آمده ازین اندیشها باز آمده خواجهٔ مذکور را حکم فرمود که بدربار حاضر نشود و منادی کردند که کسے بخانهٔ او نرود وبتائید الٰهی کار بجائے خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت و بتاریخ ششم جمادی الاولیٰ نهصد و سه و هفت در چهار باغ که برلب آب جون در دار الخلافه سرسبز کردهٔ آن بهار اقبال بود این عالم بیوفا را پدرود کردند فضلائے عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصائد و تراکیب گفتند ازانجا مولانا شهاب معمائے این مصراع تاریخی یافته ۔ مصراع

همایون بود وارث ملک وے

محال ست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدفترها گفته آید مجلش آنکه اصول هشتگانه جهانبانی را که اوّل بخت بلند باشد ـ دوّم همت ارجمند ـ سوّم قدرت کشائی ـ چهارم ملک داری پنجم کوشش در معموری بلاد ـ ششم صرف همت بر رفاهیت عباد ـ هفتم خوشدل ساختن سپاہے ـ هشتم ضبط ایشان از تباهی بتمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند و در فضائل مکتسبه متعارفه رسمیهٔ روزگار نیز سرآمد بودند و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود خصوصًا در نظم ترکے و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه دران مندرج ست و کتاب مثنوی که مبین نام دارد و تصنیفی ست مشهور و نزد زبان دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور رسالهٔ والدیّه خواجه احرار را که درر دانه ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده اند و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدائے سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته اند که دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم و قانونی ست در آموختن اندیشهائے درست و فکرهائے صحیح برائے تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار و آن دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الٰهی

و تتنیکه رایات عالیات واز گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود میرزا
خان خانان ابن بیرام خان بفارسی ترجمه نمود تا خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان
رشحات سعادت فائز شود و گنج پنهان او در تهیدستان دانش آشکارا گردد و آنحضرت
درفنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند وہمچنیں بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر
دارند ازین جمله این رباعی ازواردات طبع فیاض آنحضرت ست ۔ **رباعی**

درویشاں را اگرچه نه از خویشانیم لیک از دل وجان معتقد ایشانیم
دور ست مگوے شاهی از درویشی شاهیم ولے بندهٔ درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست ۔ **شعر**

هلاک می کندم فرقت تو دانستم دگرنه رفتم ازین شهر می توانستم
تا بزلف پریشش دل بستم از پریشانی عالم رستم

و آں حضرت را در عروض رسایل شریف ست و ازانجمله کتابیست مفصل که شرح نمی
تواند بود و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر ماندند اول حضرت
جهانبانی نصیر الدین محمد همایوں پادشاه دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا چهارم
هندال میرزا صبیات قدسیات گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم این هر سه از یک والده
اند و از اجله اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس
مکانی کامیاب سعادت بودند یکے میر ابوالبقاست که درعلم و حکمت پایه بلند داشت
دیگر شیخ زین صدر نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی بود واسطهٔ علوم متعارفه ورزیده بود وحدت
طبع داشت واز نظم و انشا آگاه بودند و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت و در
ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود و دیگر شیخ ابوالواجد
فارغی خال شیخ زین خوش صحبت وخوش طبع بود و شعرے می گفت دیگر سلطان محمد کوسه
لطیف طبع و شعر شناس بود از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت معز میر بیست و دیگر
مولانا شهاب معمائی حقیرے تخلص از علم و فضل و شعر نصیبه وافر داشت دیگر مولانا یوسفی
طبیب اورا از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه

ممتاز بود دیگر سرخ دداعی کہنہ شاعر بے تعین بود بفارسی و ترکی شعر می گفت و دیگر ملا بنفائی بود در شعر سلیقہ درست داشت در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفتہ است دیگر خواجہ نظام الدین علی خلیفہ در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبۂ عالی داشت از فضائل و کمالات خصوصاً طب بہرہ مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناصر الدین خواجہ احرار در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در بارگاہِ مقدس اعتبار تمام یافتہ بود دیگر اخوند میر مورخ داو فاضل و خوش صحبت بود و تصانیف مشہور چون حبیب السیر و خلاصۃ الاخبار و دستور الوزرا وغیرہ دارد دیگر خواجہ کلان بیگ از امرای بزرگ و اہل نشست بود در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود برادرش کیچک خواجہ مہردار و معتمد خاص و اہل نشست بود دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ بود اخلاق پسندیدہ داشت چون مقصود ازین نسخہ نامہ احوال سلسلۂ علیہ حضرت شاہنشاہی ست از احوال دیگران باز ماندہ شرع در قدسی اطوار حضرت جہانبانی جنت آشیانی می کند و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را آمادہ احوال نویسی بزرگ دین و دنیا و خدیو صورت و معنی می سازد +



حضرت جہانبانی جنّت آشیانی نصیر الدین محمد ہمایون بادشاه غازی

مظہر کرامات عالی۔ مظہر الہامات متعالی۔ رافع سریر خلافت عظمیٰ ناصب لوای ریاست کبریٰ ملک بخش ممالک ستان مسند نشین سعادت نشان۔ موس قوانین نصفت و عدالت مرتب براہین عظمت و جلالت۔ منبع عیون رافت و احسان مورد انہار علم و عرفان۔ ابر مدار صفوت و صفا۔ بحر موّاج فتوت و وفا۔ حق گزین حقیقت شناس۔ کثرت آئین وحدت اساس ہم بادشاه درویش تصاب۔ ہم درویش بادشاه خطاب۔ چمن پیرای نظام دین و دینی۔ نخلبند بہار صورت و معنی۔ کرسی کوه اسرار ابدی و ازلی۔ عضاده اصطرلاب حکمت علمی و عملی در صعاب ریاضت و منازل افاضت افلاطون یونانی۔ در فنون حکمت و مسالک ہمت اسکندر ثانی۔ گوہر ہفت دریا و فروغ چہار گوہر مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر۔ ہمای آسمان بال اوج بلند پرواز۔ نصیر الدین محمد ہمایون بادشاه غازی۔ انار اللہ برہانہٗ سبحان اللہ گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداختہ بودند میدان عبارت در تگاپوی مدایحش شکست و جولان اشارت از شہرستان مناقبش فرسنگ فرسنگ للہ الحمد کہ نزدیک شد کہ بی اختیار دست از سلسلۂ علیہ باز داشتہ در دامن مقصود حقیقی آویزم اکنون شروع مجملی از وقائع بدائع حضرت جہانبانی جنّت آشیانی می نمایم کہ ہم مقدمہ نزدیک مقصد دور بین منت دہم شرح احوال پیر و پادشاه مرا متضمن ہم خدائی مجازی این خدیو الٰہی را پرده کشای کرده تشنہ لبان دانائی را بزلال معرفت سیراب می سازم و ہم خود را تشنہ جگر بساحل دریای شرح شمایل قدسیہ این کامل الذات نزدیک می گردانم حاشا حاشا بیان کمالات این جوہر فرد کجا از مثل منی آید ثنا گوی ادمی باید ہای ہای آن گوہر یکتای دریای معرفت را مثل کجاست سخن خود آرا آبی می دہم و برای خود کاری می کنم دل را آشنای معرفت سازم و زبان را حلای معنی می بخشم ای جویای دریافت سوانح آگاه

باش و پذیرای سخن شو که ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذی قعده نهصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفات ماهم بیگم واقع شد آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسان اند و بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضے ثقات شنیده شد که نسب عالیه ایشان چنانچه نسب والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام می رسد آن قدسی قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدسه منتهی می شود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و قتیکه بپرسش فرزندان سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حبالهٔ عقد درآورده بودند مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایوں خاں یافته و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن و کلمهٔ خوش باد نیز تاریخ این زمان سعادت قران می شود که افاضل عصر یافته اند و خواجه کلان سامانی گفته۔

شعر

سال مولود همایونش هست — زادک الله تعالی قدرا

برده ام یک الف از تاریخش — تا کشم میل دو چشم بدرا

جلوس آنحضرت بر سریر فرماندهی نهم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در دارالخلافت آگره بوده است خیرالملوک تاریخ جلوس اشرف شده و بعد از چند روز سیر دریا فرمودند و سفائن طرب در بحر شوق درآورده یک کشتی پر از زر دران روز انعام فرمودند و باین زربخشی بنائے دولت را اساس زرین نهاده آری کسے را که فرمانروائے جهان گردانند داد و دهش را باو کرامت فرمایند۔

شعر

نه هر مردمی سرفرازی کند — سرآن شد که مردم نوازی کند

ددو دام را شیر ازان گشت شاه — که مهمان نوازست در صیدگاه

و یکے از فضلائے تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت حال تا هنگام سریر آرائی که سن اشرف به بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاری و کامگاری از ناصیه اقبالش پیدا و انوار سری و سروری از لائحهٔ مجد و جلالش هویدا بود و چگونه شعشعهٔ بزرگی

و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الٰہی
بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همین
نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد و همین نور بود که
از صدف مهر عفت آنقوا در نقاب موالید از اصداف دلالی شاهوار نمودار گشت و
همین نور بود که بر دشتای آن اغزخان دولت آرای شد و همین نور بود که از آدمؑ تا نوحؑ
باندازه استعدادات نور افزای بود اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از
دائره حصر و احصار بیرون ست هر کس را قوت شناخت کنه این معنی نیست و قدرت
دریافت این وقائع نے و مجملاً حضرت جهانبانی به نیروی این نور ایزدی که در جبهه دین
و هور و اعصار بروشنی خاص لباسے مخصوص پوشیده جان افروز بود و نزدیکست که ظهور
اعلیٰ رسد چنانچه فر بزرگیهای صوری و معنوی از پیش طاق پیشانی نورانی آنحضرت
پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده همگی همت عالی
مصروف رضا جوئی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال و وقار
پیوند داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بخود نینداختند و خودرا در میان
ندیدند و لهذا همین نیت درست و همت بلند بهر کارے که متوجه شدند و بهر خدمتے که
مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت و دولت را
با شفقت جمع ساخته جهان آرا بودند در اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم
نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات عالی سمات فراهم بود چون در متابعت
مراسم وصیت بتقسیم مملکت صوری پرداختند غایت عدالت بکار فرمودند و کمال انصاف
ملکه و فور تفضیل و احسان بجاے آوردند و فوز بکمالات معنوی که سلطنت حقیقی همان
تواند بود آن عطیهٔ الٰهی بود که اختصاص بود بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک
از اخوان را از نعیم آن موائد میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل بمیرزا
اختصاص یافت و سرکار الور بمیرزا هندال مرحمت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان
مقرر و مسلم داشتند و با تدبیر درست و لهذا جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم

افراد عساکر منصور در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هرکس که دم مخالفتی میزد مثل محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بوده اند بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کوته نظری و ناقص بینی آستانین منازعت می افشاند کمر خدمت گاری بر میان موافقت بست و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج و شش ماه بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیش کش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند و از انجا علم مراجعت برافراشته متوجه قلعه چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداختند پوشیده نماند که این قلعه فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی بحراست او اشتغال داشت بعد از قضیه سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر جمال خان از بد اندیشی پسر نابرخوردار او پر شد شیر خان بفسون و فسانه کوچ او را که لاڈ ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بزنی خواست و باین حیله اینچنین قلعه عالی را بدست آورد شیر خان چون از آمدن افواج جهان کشای آگاهی یافته جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود بر آمد و ایلچیان کاروان را فرستاده در کمر یزت سخن سرا شد آنحضرت زمانه سازی فرموده سخن او را قبول داشتند و او عبدالرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از صدمات مواکب بادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد این پسر پیوسته در ملازمت بوده دائم خدمت کردی و در هنگامیکه رایات جهان کشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بی سعادت از موکب همایون گریخت و درسنه نهصد وسی ونه که بین و بایزید گروه از افغانان فتنه برداشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند - بایزید در مبادرت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد عدم فرو شد و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید

برلاس را جونپور و آن حدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون طنطنهٔ
ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در نهصد و چهل فرمانروای
گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسلهٔ
اخلاص شد و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت
فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند و هم درین سال قریب دارالملک دهلی برکنار
دریای جمن شهرے اساس فرمودند نام آنرا دین پناه نهادند و یکی از نقلا تاریخ
آنرا شهر پادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با
پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آنحضرت عنان عزیمت بجانب
این گروه منعطف ساخته برکنار گنگ نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار
ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند او بتائید ایزدی جنگ
کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند
محمد زمان را مقید ساخته به بیانه فرستادند و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار
انداختند و محمد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لباسی ظاهر ساخته از بند برآمد و گریخته
بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر معموره دلکشای هندوستان سعادت پرتو
حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح نشده بود بیازوی
دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند ✝ ✝

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شنقار شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنیدن
از روے بیحوصلگی بمیرزا عسکری قندهار سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کارے
تواند پیش برد هرگاه تاج دولت تبارک دولتمندی سربلندی یافته حمایت ایزدی و صیانت
الهی نگاهبانی او کند اندیشه تباه را جز تباهی شدن چه گریز و چنین روایت کنند که دران
ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران این
اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس شبے اعراض کرد و سخنان درشت با
او گفت و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد و
میر یونس علی مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات او را بمنزل
خود می طلبید و باهم صحبت دوستانه می داشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه
شبے در مجلس شراب در هنگامے که سپاهیان عمدهٔ او بجاگیر رفته بودند گرفته در بند کرد و
کسان خود را در دروازهاے قلعه لاهور تعین کرد و بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد
میرزا که منتظر این معنی بود الغار کرده زود خود را بلاهور رسانید و شهر را متصرف گشت و
میر یونس علی را از بند برآورده عذرخواهی کرد و گفت اگر اینجا می باشید حکومت لاهور
تعلق بشما دارد میر یونس علی قبول آن نکرده و ازو رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعین
نمود تا کنار آب ستلج که بآب لودیانه اشتهار دارد بتصرف در آورد و از راه کربزت ایلچیان دانا
فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعاے مقرر داشتن این محال کرد حضرت
جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعین نمود
تا کنار آب ستلج که بآب لودیانه اشتهار دارد بتصرف در آورده و از راه کربزت ایلچیان دانا
فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعاے مقرر داشتن این محال کرد حضرت
جهانبانی نیز ازانجا که دریاے جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضاے نسبت

عقیدت ظاهری و پاس نصائح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بر رد
مقرر داشتند و فرمان معلیٰ در مسلم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت
و میرزا ازین عاطفت غیر مترادفت شکر آنها بجاے آورد و پیشکش بدرگاه والا
فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب رسل و رسائل مفتوح داشته مدائح حضرت جهانبانی
گفته فرستادے از انجمله دفع این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد۔ **غزل**

حسن تو دمبدم افزون بادا	طالعت فرّخ و میمون بادا
گرد کان از رهِ لیلی خیزد	جاے او دیدهٔ مجنون بادا
هر غبارے که زراهت خیزد	نور چشم من محزون بادا
هر که گرد تو چو پرکار نگشت	او ازین دایره بیرون بادا
کامران تاکه جهانراست بقا	خسرو دهر همایون بادا

و همانا که دعاے او باجابت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی از دائرهٔ اعتبار بلکه از
دایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه درجاے خود گذارش یابد و بالجمله آنحضرت بمقتضاے رافت
ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی می داشتند و بمحض التفات جائزه
غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در
موقف فرمان برداری می ایستاد و مشمول عواطف و محمول عنایات می شد و در نهصد و سی
و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیگ داد و باعث برین آنکه
میرزا عسکری بکابل می آمد در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران
را این ناخوش آمد و قندهار ازو تغیر کرد ✣



نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دریا شرقی معطوف داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود رایات اقبال بقصبه کنار که در حدود کالپی ست رسیده بود بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصر قلعه چتیور نموده جمع کثیر همراه تاتارخان کرده است و او باندیشه تباه خیالات محال در سر دارد آنحضرت باستشاره بخت بیدار در جمادی الاولی نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کارآگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر در اندیشه بلند پروازی می بود و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته می داشت اما چون پیش از عهد ایالت بگجرات که محروانه میگشت و بچشم عبرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را که بسلطان ابراهیم واقع شده دیده بود بهیچ وجه مقابله سپاه نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمی داد و این معنی را مکرر بمحرمان خاص خود اظهار می کرد چون تاتارخان آمده او را دید همواره مقدمات باطل خاطرنشان می کرد و پیش آمدن از حریم ادب را آسان وا می نمود و سلطان بهادر چندانی مقید نمی شد تا آنکه روزے پوست کنده بتاتارخان گفت که من تماشاگر دستبرد این سپاه شگرف بوده ام لشکر گجرات حریف ایشان نیست من بتدبیر و حیل لشکر ایشان را بخود رام خواهم ساخت و بهمین نیت ابواب خزاین کشاده زربخشی کردے وازین جنس لشکر که حکم نمود بے بود داشت تا ده هزار کس ملازم خود ساخته بود دراین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاهبانان او بودند از بندخانه برآمد بگجرات رفت و والی آنجا بمقتضاے سودای خامی که می پخت آمدن میرزا را غنیمت داشته در مراعات احوال او پرداخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر

نوشتند که مقتضای مواثیق و عهود آنست که جماعه که حقوق خدمت بعقوق مبدل گردانیده بانصوب گریخته اند- گرفته بدرگاه معلیٰ فرستند یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند تا آثار یک جهتی بر عالمیان ظاهر گردد و سلطان بهادر از معامله نافهمی با مستی دنیا در جواب نوشت که اگر بزرگ زادهٔ بما پناه آورد و بقدر رعایتے یابد بقاعده محبت و اخلاص منافاتی ندارد و بعهود مواثیق مضرتے نمی رساند چنانچه درزمان سلطان سکندر لودی با آنکه درمیان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود و سلطان علاءالدین برادر او چندین سلاطین نژادان بتقریبات از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند و این معنی اصلا باعث فتور در مودت نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پیمان غیر ازین نیست که امرے که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و این دو بیت دران جریدهٔ اقبال درج بود۔ ے

اے آنکه لاف میزنی از دل که عاشق ست | طوبی لک از زبان تو بادل موافق ست
درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد | نهال دشمنی بر کن که رنج بیشمار آرد

زنهار صد هزار زنهار پند ما را بگوش هوش شنیده آن مخذول را بپایهٔ سریر اعلیٰ فرستند یا دست رعایت از ترتیب او باز داشته دران ولایت نگذارند و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیه علاءالدین و امثال او کردانند این قیاس مع الفارق راچه پایهٔ قبول آن خبر دیگر بود و این طرز دیگرست و شاید از جرائد تواریخ معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافے که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مائل نبودند چه مشارٌ الیه بجنگ فرنگ اشتغال می داشت اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلائل گریخته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه اورا بنصائح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند چون آواز قبول این امر سر باز زد و آنچه مقدور همت بود بظهور رسید سلطان بهادر از تنگ شرابی و بدمستی جواب هوشمندانه ننوشت و درین میان تاتارخان سخنان دور از کار فریبندهٔ کوته اندیشان

بود بسلطان بهادر می گفت و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه
داشت و اظهار می کرد که لشکر بادشاهی بعشرت خو کرده فراغت دوست شده است
و آنچنانکه سلطان دیده بودند نمانده بنابر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب
روان شدن تاتارخان آماده ساخته بیست کرور زر قدیم گجرات که چهل کرور معمول
دهلی ست بقلعهٔ رنتهپور فرستاد که بصلاح تاتارخان در مواجب سپاهی نو خرج
کرده شود و سلطان علاء الدین پدر تاتارخان را با فوج عظیم کالنجر فرستاد که
دران ناحیت رفته شورش افزاید و برهان الملک بینانی و طائفه از گجراتیان را
نامزد ساخت که بحدود ناگور شتافته عزیمت پنجاب نماید و بخیال آنکه در لشکر منصور
سراسیمگی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت هرچند تیز هوشان کاردان گفتند که یکجا
رفتن لشکر مناسب می نماید سودمند نیامد و نیز بے میمنتی پیمان شکنی را برمزد تصریح
بر لوحه ظهور نگاشتند فائده نکرد و بخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان
دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرتے ندارد و
نتائج نقض عهد بسلطان عاید نخواهد شد - تاتارخان را بعزیمت بے اصل روانه
سمت دهلی ساخت و خود را خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعه چیتور پیش
گرفت تا هم این قلعه را بگشاید و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بند پوشیده
نماند که سلطان علاء الدین عالم خان نام داشت او برادر سکندر لودی و عم سلطان
ابراهیم بود بعد از تصفیه سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود و در حدود
سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت و باتفاق جمیع
از افغانان دو روے متوجه آگره شد و سلطان ابراهیم بقصد پیکار آمد و نزدیک
هودل چون هردو فریق بهم رسیدند سلطان علاء الدین مقاومت جنگ صف در خود
ندیده شبخون آورد و کارے نساخته خسروان زده بازگشت و از راه سالوسی و
بد دروني بکابل رفت و در جنگ ابراهیم سپاهے از لشکر منصور بود تاتارخان بگجرات
شتافت و سلطان بهادر او را اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح

هندوستان بر مکامن او خاطر آگاهی یافته ببدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان
سوداگر از قلعه ظفر گریخته بافغانستان آمد و ازانجا ببلوچستان پیوست وازان دیار
بگجرات شد القصه چون این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمع لشکر
پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغانستان وغیره بردگرد آمد تا آنکه آمده بیانه را
گرفت و چون بحضرت جهانبانی که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرمودند این خبر
رسید عنان توجه مصروف ساخته در زود ترین هنگامے بدارالخلافه آگره نزول اجلال
فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر
فقرعلی وزاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند
و فرمودند که دفع این خروج بزرگ که بخیال تباه دهلی روبه می آید در معنی استیصال
فوجهاے دیگر است پس همان بهتر که همت بردفع این همین فوج گماشته شود و چون افواج
قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید بر لشکر غنیم غالب آمده هرروز جمعے از ایشان جدا
می شدند چنانچه لشکر مخالف رفته رفته دراندک زمانے بسه هزار سوار کشید چون بابرام
تمام این لشکر اختیار کرده بود مبلغ کثیر خرچ شده نه رائے رفتن داشت نه راے جنگ
کردن آخر دست ازجان شسته در مندرایل بمعرکه درآمد و چندانکه توانائی داشت
دست و پا زده آخر کار بیدست و پا شده هدف تیر هلاک و حلف تیغ مبارزان سفاک
گشت وازپراگندگی این لشکر همان طور که بخاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمده
آن دو خروج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور خودی خود پراگنده شدند*

———ـــــ———

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطر جهانکشاے از اندیشهٔ تسخیر ولایت گجرات فارغ بود که والی آنجا
پیوسته راه وفاق و اخلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدوم
دادگرے آرایش بخشد. ناگزیر اسباب آنرا آماده ساخت و مصداق این معنی کردار والی
گجرات است که از غرور ذاتی و هجوم خوشامدگویان و فزونی مستی و مستان و کمی هشیاری
و هشیاران بے جهتی نقض عهود و نقض روابط صوری نمود و مصدر چندین امور ملائم
شد لاجرم همت والا تقاضاے آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد و بنا برآن نهصد
و چهل و یکم در اوایل جمادی الاولی بقاعدهٔ دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود
پاے عزیمت در رکاب نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک
قلعهٔ رامسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرائض با پیشکشهاے گرامی فرستادند که
قلعه از پادشاه است و ما بنده پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه
چه خواهد بود. الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود با آن مقید نا شده متوجه ولایت
مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنهٔ یورش جهان کشاے و کوچ
بکوچ نهضت اعلام منصور بسلطان بهادر که قلعهٔ چتور را محاصره داشت رسید از خواب
غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود جمعے بران شدند که مهم قلعه همه وقت میسر ست
و از اهل قلعه بالفعل ضررے نمی رسد مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته
رو بروے لشکر پادشاهی شویم. صدر خان که سرآمد طبقهٔ علم و فضل بود و در جرگهٔ سپاهیان
صاحب منصب والا گشته با صابت راے و تدبیر منزلت گفت مناسب آنست که کار قلعه
را نزدیک رسانیده ایم باتمام رسانیم و ما که بر سر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد
و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم این راے پسندیدهٔ خاطر سلطان بهادر آمد

واز روے استقلال ثبات قدم ورزید تا آنکه در سوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان قلعهٔ چتور را مفتوح ساخت و بصوب موکب عالی روان شد مخیم سرادقات اقبال عرصهٔ اجین بود چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت نیز تیز تر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات مالوه است در کنار کول آب که در کلانی و پهناوری دریائی بود از دو جانب این لشکر فرود آمد و میان هراول حضرت جهانبانی بیگه بهادر و جمعے و میان هراول سلطان بهادر سید علی خان و میرزا مقیم که خراسان خان خطاب داشت کارزار پیوست و مخالفان را شکست افتاد و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد تاج خان و صدر خان باو گفتند لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر بادشاهی ندیده و بدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد رومی خان که توپخانه حوالهٔ او بود و جمعے دیگر بسلطان گفتند که توپخانهٔ عظیم همراه داریم با وجود چنین استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن خندق زده اول این صلاح دور دست را کار فرمائیم تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشند و جنگ تیر و شمشیر بجاے خود ست ـ آخر بر همین قرار ایستادند همواره هنگامه جنگ گرم می شد و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه روزے جمعے از بهادران و دیگر جوانان بزم باده پیمائے گرم کرده بودند و هر یکے سرخوش کرده سخن از مردانگی می راند یکے را که هوش معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت در آمد که از گذشته تا کے حرف سراے شود امروز غنیم در برابر ست متوجه او باید شد و عیار کار خود را ظاهر ساخت و بے آنکه هوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان می گسار که قریب دویست کس بودند مسلح شده برسر اردوے غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکے از اعیان گجرات تا قریب چهار هزار کس بیرون اردو آمده پاس می داشت پیش آمد و عرصه نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت در نیاید و گجراتیان را دل از دست رفت و انهزام یافته بارد و در آمدند و این بزم دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند صیت این

دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد ازان قلعه ارابه خویش کم کسی
بر آمدی و پیوسته سپاه نصرت قرین اطراف رفته راه آمد و شد غله می زدند تا آنکه در
اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد
کس قدم جرات پیش نهاده بر آمد و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند دو سه مرتبه مردم
گجرات نیز انداخته گریختند و روباه بازی عساکر فیروزی مآثر پادشاهی را بر مجرای
توپخانه رسانیدند و یکبار توپها را آتش دادند آن روز بعضی مردم پادشاهی را چشم زخم
رسید بعد از هفده روز که ساعت مختار بود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی
سلطان بهادر رفته جنگ اندازند درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس
بیشتر می کشید و بیدولتی را اسباب آماده تر می گشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب
یکشنبه بیست و یکم شوال مذکور سلطان بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمام ضرب
زنها و دیگهای کلان را پر دارو کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند چون شام در آمد
سلطان بهادر با میران محمد شجاع و پنج شش از نزدیکان خود از عقب سراپرده بر آمده
رو بجانب آگره کرده . بجهت بی غلط کردن بجانب مندو روانه شد و صدر خان و
عماد الملک خاصه خیل هردو باتفاق هم یا بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و
محمد زمان بمیرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت آن روز غریب غریو و
غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان بر خاست و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر نبود
و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور
بتاثیر فتح غیبی داشتند تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو
فرار نموده است . بهادران لشکر فیروزی مند بار دوی سلطان بهادر آمده دست بغارت
کشودند و اسباب و اموال فیل و اسپ فراوان بدست در آمد و خداوندخان که هم استاد
و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص
فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میر هندو بیگ را با
لشکر گریخته فرستادند آری هر کس که به تیره رایان نشیند تیره رای شود خصوصا عهد و پیمان

شکستہ با چنین خدیو جہان کہ قبلۂ صدق و سداد باشد شعیدہ بازانہ پیش آمدہ نرد مخادعت بازد ہر آئینہ او را چنین روز پیش آید مجمل آنکہ چون صدر خان و عماد الملک از انجا روان شدند راست بقلعۂ مندو بر آمدند و حضرت جہانبانی نیز متعاقب عساکر منصور آمدہ در نعلچہ نزول اجلال فرمودند و در قلعہ مخیم اقبال گشت و رومی خان از لشکر مخالف گریختہ بملازمت پیوست و خلعت سرفرازی یافت و روز چہاردہم سلطان بہادر از راہ ہاے مختلف گشتہ از طرف دروازۂ جولی بیسر بر قلعۂ مندو بر آمد و سخن صلح درمیان آورد کہ گجرات و چیتور کہ الحال بدست آمدہ بسلطان باشد و مندو و آنحدود بملازمان حضرت جہانبانی متعلق شود مولانا محمد پیر علی از طرف حضرت جہانبانی و صدر خان از طرف سلطان بہادر در نیلی سبیل باہم نشستہ قرار دادند در آخر ہمین شب حارسان قلعہ از محنت تردد ماندہ شدہ بودند کہ از عقب قلعۂ سپاہ نصرت قرین مقدار دو بست و نفر بعضے نردبانہا نہادہ و برخے بطنابہا دست زدہ بقلعہ بر آمدند و از دیوار حصار خود را بپایان انداختہ دروازۂ قلعہ را کہ دران سمت بود کشودند و اسپان در آوردہ سوار شدند و سپاہیان دیگر از راہ دروازۂ در آمد خبر بصاحب مورچل کہ ملوخان مندو والی بود و لقب قادر شاہی داشت رسید خود را بر اسپ گرفتہ تاختہ تاختہ پیش سلطان آمد سلطان ہنوز در خواب بود از آواز قادر شاہ بیدار شدہ درمیان خواب و بیداری رو بگریز نہاد و با سہ چہارے بیرون شتافت و در اثناے راہ بھوپت راے ولد سلہدی کہ از جملہ مجلسیان او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمدہ ملحق شد و چون بدروازۂ سرمیدان رسیدند از سپاہیان نصرت قرین قریب بدو بست سوار روبروے آمدند سلطان خود اول بر اینہا تاخت و چندے دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شگافتہ با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعۂ سونگیر آمد و اسپان را طنابہا بستہ بپایان فرستاد و خود نیز بہزار تعب فرود آمدہ راہ گجرات گرفت و در نواحی قلعہ قاسم حسین خان ایستادہ بود بوری نام او یکے کہ از نوکر سلطان گریختہ ملازم قاسم حسین خان شدہ بود سلطان را شناختند و بخان گفت خان از کہنہ عملگی شنیدہ را ناشنیدہ انگاشت تا آنکہ سلطان نیم جانے بسلامت برد و تا

رسیدن بقلعه جاپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند چون بقلعه رسیدند از خزائن نقائس آنجا انچه توانست به بندر دیب فرستاد چون باینجا رسیدند که از آغاز این فتح سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تیزدستی نموده بالائے قلعه مندو رفتند و اینچنیں کارنامه جلادت نمودند دران سحر خبر مشخص بیرون نیامد چون دو ساعت از روز گذشت خبر درآمدن جنود اقبال در درون قلعه مندو و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید آنحضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند و از دروازهٔ دهلی در آمدند صدر خان همچنان با تمام مردم خود بر درخانه ایستاده جنگ می کرد هرچند زخمے شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم اعیان عنانش گرفته بجانب سونکر بردند کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن شد و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدان را پیش صدر خان و سلطان عالم فرستادند این کاردانا بنصائح گرامی دلهاے ایشان را اطمینان بخشیدند و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده بود او را پیلے کرده رها کردند و اشفاق خسروانه دربارهٔ صدرخان بظهور آمد و بعد سه روز ازین فتح پایان آمده باده هزار سوار کارطلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که اردوے معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چوں عساکر فیروزے ماثر بجانپانیر نزدیک شد بجانب دروازه پیلی قریب بحوض عمادالملک که سه کروه دورهٔ اوست ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر که بجانب شکر تلاو است بیرون آمده بجانب کمبائیت فرار نمود و در شهر باشارت او آتش درگرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را باب رحمت فرونشانند و میر هندو بیگ و جمعے دیگر را در حدود جانپانیر گذاشته و مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیب شتافت و صد غراب جنگی که

بخیال فرنگ ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او بدیب رفت حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند و ساحل دریاے شور مخیم اقبال شده ازانجا جمعے را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روان ساختند سلطان چون بدیب در آمد بهادران نصرت قرین از نزدیکی دیب بغنایم فراوان باز گشته بکمبایت آمدند و بتائیدات آسمانی در سال نهصد و چهل و دو فتح مندو و گجرات روے نمود و آنرا که با خداے بازگشت ست و معیار آن نیت درست هر آئینه مقصود او در کنار او نهند و در غرهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت و بسام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعے کثیر از قزلباشیه بقندهار آمده قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود تا هشت ماه نگاه داشت درین اثنا میرزا کامران با ستعداد تمام از لاهور نهضت نمود و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغزیوار خان را که از امراے کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید و بسیارے از لشکر قزلباش سر بصحراے عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید شورش میرزا محمد زمان برطرف شد و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه بپیشتر گذارش یافته بود محمد زمان میرزا بعد از شکست یا فتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون مشارٌ الیه بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند در پیش خود جاے نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالی ست آنجا باید شتافت میرزاے بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمده محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد میرزا محمد زمان سراسیمه وار چارهٔ خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید محروم مخذول برگشته بازبان دیار رفت و درین سال میرزا حیدر گورگان از کاشغر راه بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت در بهار دیگر شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمدند و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه وغیرها را بآئین مناسب ترتیب داده مقالید

قلعه و کارخانهارا بپیش شاه و فرستناد و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روائی ناچار خانه آراستن و بهمان سپردن خودرا کنار داشتن مناسب می داند و خود براه تته و آبچ بلاهور آمد و میرزا کامران بیک ماه کورنش نداد که چرا این قدر نتوانستی نگاهداشت که من خود را می رساندم و بعد از سعی گذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده باردوم بیورش قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را بجهت سربراهی مهمات لاهور گذاشت شاه طهماسپ پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده رفت و میرزا قندهار را متصرف شده واستحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود بکجا کشید همان بهتر که ازین دست باز داشته بسر رشته مقصود بپیوندم. القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم بحدود کبایت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لادو رکن داود که از اعیان سلطان بهادر بودند و نزدیک کولی داره بسر می بردند بکولیان و کوران آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی بمردم کم رسیده اند فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد و باین قرار مستعد شده اند و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنے ازین معنی خبردار شده بحوالی سراپردهٔ پادشاهی رسانید و بایکے از نزدیکان درگاه گفت که حرفے ضروریست می خواهم بے واسطه بموقف عرض رسانم چون مبالغه از حد متجاوز می کند و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت باریافته قرارداد شبخون را بعرض رسانید آنحضرت فرمودند که این دولت خواهی از کجا ترا بخاطر رسید و گفت پسر من در یکے از ملازمان رکاب دولت است خواستم که بجایزهٔ این دولتخواهی اورا از بند استخلاص نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند حسب الحکم پسر اورا پیدا ساختند و برهر دو موکل گذاشتند از روے احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خودرا بکناره کشیدند نزدیک سحر بیکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر سراپردهٔ هاے دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خودرا بر سرتلی کشیده بودند

گواران آمده بتاج آرد و پرداختند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و پیوسته با خود داشتند ی تلف شد از انجمله تیمور نامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتاب خانهٔ حضرت شاهنشاهی موجود ست القصه در اندک فرصتے صبح سلامت از مطلع اقبال دمید و بهادران جلادت آئین رو بدین بے اعتدالان آورده بشبیه تیر همه آن بے دولتان سیه بخت را منهزم و متفرق گردانید ند و آن پیرزن سفید روئی یافت و بکام خود رسید و بسطوت غضب پادشاهی و صولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن بکفایت نافذ گشت و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند و اختیار خان که از قاضی زاده ہائے قصبه نریاد بود که از قصبات آن ولایت است و بر شد و کاروانے از معتمدان سلطان شده بود در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجا آورد و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهاے کوه که از کثرت درخت و انبوہے خارزار گذر پیاده بصعوبت بیسر بود چه جاے سوار بعضے از هیزم کشان کوه نورد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقصد گران فروختن در پای قلعه می برند و مردم قلعه طنابها فرو هشته زر پایان می فرستادند و متاع بالا می کشیدند چون مدت محاصره بدور دراز کشید روزے حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال می فرمودند و محلیکه جای در آمد عساکر ممکن باشد می جستند یک مرتبه از طرف هالول که باغستان بود سیر کنان بیشتر رفتند جمعے که غله و روغن فروخته از میان جنگل بر آمده بودند بنظر اشرف در آمدند حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند گفتند هیزم کشیم چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند بناچار اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش باشند و آن جایگاه را بنمائید چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلند یست در نهایت هواری که بر آمدن بران در کمال دشوار یست بحکم عالی میخهاے آهنی هفتاد هشتاد حاضر ساختند و بفاصلهٔ یک

گزچپ وراست در دیوار کوه فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی
برآیند سی ونفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برایند بیرام خان بموقف
عرض رسانید که این مقدار توقف شود که مردم ازمیان راه بالاتر روند آنگاه خود متوجه
شوند این گفت و خود پیش شد واز عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت و
اقبال صعود فرمودند وآنحضرت چهل دیگر بودند خود ایستاده قریب سی صد جوانان را
ازین سلم فولادی بسلامت بالا گرفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند که بمورچها تعین یافته
بود بقلعه حمله کنند مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از
کنگرهای حصار فرو می داشتند که ناگاه این سی صد جوان از عقب آمده بشبیبه تیر اهل
قلعه رابے پا ساخته ساختند واز آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس
بر مدارج فتح بدولت واقبال متصاعد گشته اند مخالفان نیزه رابے هریک بسوراخ
فرو رفتند و نقارهٔ فتح بلند آوازه شد و اختیار خان ازجای که بود بالاتر بر سر کوهچه که
آنرا مولیه گویند برآمده متحصن شد روز دیگر امان داده اورا طلب فرمودند او با وجود
دانش و سر براهی مهمات سلطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیات نصیبهٔ تمام داشت
واز شعر و معما نیز بهره مند بود در مجلس عالی برخصت نشستن در جمیع مجلسیان دانشور
سرفراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل مقربان عتبهٔ سلطنت شد و یکے
از فضلا تاریخ این اول هفته صفر یافته است و چون ولایت گجرات تاآب مهندری
در تصرف اولیای دولت درآمد وازان طرف درعمل هیچکس نبود رعایای آن حدود
بسلطان بهادر عرضداشت نوشتند که محصول ولایت رسیده و عاملی که بمراسم تحصیل قیام
نماید چاره نیست اگر کسے تعین شود رعایا از عهدهٔ ادائے مال بیرون آیند سلطان
بهریک از ملازمان خود که ازین مقوله حرف می زد همه را خاموش می یافت عماد الملک
قدم جرأت پیش نهاده استدعاے این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضائے برآمد کار
از ولایت هرجا و هر قدر که بهرکس دهد بازپرس آن نباشد عماد الملک با دویست سوار
متوجه احمد آباد شد در راه بمردمی که می دانست مواجب چند نوشته می داد چون باحمدآباد

رسیده ده هزار سوار برد گرد آمد هر که دو اسپ داشت یک لک گجراتی باو می داد
در اندک فرصتے سی هزار کس فراهم آورد مجاهد خان حاکم جونه کرباده هزار سوار آمده
باو پیوست و دران ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعه جانپانیر و بدست افتادن
اسباب و اموال فراوان به بزم خسروانے اشتغال می داشتند و پیوسته برلب
حوض دوروبه به جشنهاے پادشاهانه و بزمهاے رنگین ترتیب می یافت و از
جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان قرب را ضابطه
چند قرار دهند و در هر گروهے یکے از خرد منشان احتیاط اندیش تعین فرمایند تا هموارہ
نشست و برخاست و مانده بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد
که پدر و مادر اندیشهاے تباه است نگاهبانی نماید علی الخصوص وقتیکه خدیو زمان
را کثرت مشاغل پردهٔ بجزئیات امور کشیده باشد و باید که اکتفا نه فرموده منهیان
راست گفتار درست کردار تعین نمایند تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد
این جماعه بمسامع اقبال می رسانیده باشد و اگر نه بسیاری از تنگ حوصلگان را بواسطه
دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد و باده تقرب از هوش برده در پانغر
خسروان ابدے اندازد و فسادهای عظیم ازین بدمستی روے نماید چنانچه درین دلا
سانح شد شرح آنکه در خلال احوال که شادمانی فتوحات غیبی بزم آراے دولت
روز افزون بود چندے از کم حوصلگان ناقص نهاد که بحسب سرنوشت داخل
باریافتگان حواشی مجلس عالی شده بودند از کتاب دار و سلحدار و دوات دار و امثال
آن اتفاق نموده بباغستان هالول که بوی گلهایش سوداے جنون را تازه سازد و
هواے دلکشایش خون خفته را بجوش آرد رفته بزم صراحی و جام ترتیب دادند و در
عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیغما داده بودند کتاب ظفرنامه درمیان داشته
مبادی احوال نصرت قرین حضرت صاحبقرانی می خواندند که آنحضرت در آغاز بهار
دولت از مخلصان جانسپار چهل کس همراه داشتند روزے از هر یکے دو تیر فرا گرفتند
و یکجا بسته بهر یکے دادند که بشکنند هر چند به سرزانو نهاده زور آوردند فائده نه کرد و چون

آن تیرها از هم کشیده بهر یک دو دو تیر دادند هر کدام تیرها شکسته آنحضرت فرمودند که
ما چهل هم اگر مثل این دستهٔ تیر یکدل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد باین
اندیشهٔ درست و خیال بلند کمر همت چست کرده متوجه ملک گیری شده بودند آن
بی خبران بی خرد این سرگذشت را شنیده خیال نه کردند که هر یکی از آن چهل تن لشکری
بود از تایید آسمانی قیاس به محض صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند و خود ها را چون
شمردند چهار صد بشما آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق را در عدد چهار صد
اقوی یافته داعیهٔ گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته دران بدمستی ساحت فراز و نشیب راه
اجل پیمودن گم گشته رهٔ دیگر هر چند از این نزدیکان دور نشان جستند اثری و علامتی
نیافتند عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعین
فرمودند در اندک زمانی آن بخت برگشتهای اجل رسیده را دست و گردن بسته بدرگاه
والا آوردند روز سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ بهرامی در بر کرده بر کرسی قهر
و غضب نشستند روزمرهٔ گناهگاران را گروه گروه می آوردند و در حق هر طائفه
فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم می فرمودند بعضی را دست بسته
پایمال فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب بیرون برده بودند بر داشتن
بار سر از اختصاص دادند و جماعه که دست از پا نشناخته بخیال فاسد دست زده بیدست
و پا گشتند و فرقهٔ که از خود بینی گوش بر اوامر پادشاهی نداده بودند گوش و بینی
را جا نیافتند و طائفه که سر انگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده بودند نقش
انگشت در مشت ندیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت شام در رسید امام
که از سادگی بود در رکعت اول سورهٔ الم تر کیف خواند بعد از فراغ سلام حکم گردن
انتقام بنفاذ پیوست که امام را ته فیل اندازند که او عمداً سوره فیل را بکنایه تر خوانده
و این عدالت بظلم فرود آورد فال بد زده است مولانا محمد به علی عرضه داشت نمود که
این امام معنی قرآن نمی داند اما چون سورهٔ آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب
عتاب در جواب نشنید بعد از زمانی چون پرتو ساده لوحی امام بر حاشیهٔ ضمیر قدسی

تافت و اشتغال نائرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده تمام شب را برقت
و بکا گذرانیدند و بعد انصرام این امور تردی بیگ خان را در جانپانیر گذاشته
رایات نصرت را متوجه احمد آباد ساختند و برلب آب مهندری نزول اجلال فرمودند
و عمادالملک نیز دلیری کرده پیش آمد بهر یک کوچ موکب معلی او نیز کوچ می کرد میان
قصبهٔ نریاد محمود آباد با میرزا عسکری که هراول بود و چند منزل پیشتر می آمد روبرو شده
جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین
خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت را افراشته طنطنهٔ وصول کوکبهٔ عظمت
بادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی رسید این سخن گفتن و صدا
بگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان معا روی نمود یادگار
ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد از جانب مخالفان عالم خان لودی
و چندی دیگر تردد نمایان کردند تا عمادالملک نیم جانی بسلامت بدر برد درویش محمد
قرا نثیر پدر شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید درین اثنا سطوع رایات بادشاهی
و فتح بر فتح روی نمود دران هنگام که موکب مقدس آنحضرت رسید که از سه هزار بیشتر
و از چار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند از خداوند خان پرسیدند که دیگر احتمال
جنگ مانده است یا نی او جواب داد که اگر آن غلام مبروص یعنی عمادالملک خود درین
جنگ بوده جنگ آخر شد و اگر او خود نبوده است ظاهرا یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است
بتحقیق این معنی مردم متعین شدند دو کس زخمی که در میان کشتها نیم کشته بودند از ایشان
بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عمادالملک بود روز دیگر موکب والاشکوه کوچ
کرده پیشتر نزول اجلال فرمود و میرزا عسکری با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت
و چون این طرف حوض کانکریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام
اردو بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواهد رسید حکم شد که یساولان بر سر هر دروازهٔ شهر
باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند و چون بسعادت
کوچ فرموده در حوالی سرکیج که معموره ایست دلکش نزول اجلال فرمودند روز سوم

با مخصوصان بساط عزّت بشهر برآمدند و بعد ازان در تنسیق مهمات گجرات توجه
مبذول داشته سرانجام شایسته دادند و هندو بیگ را با جمع کثیر گذاشتند که بهرجا
احتیاج کمک شود خود را بآنجا رساند و بهن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند قاسم
حسین سلطان را بروچ و نوساری و بندر سورت عنایت فرمودند و دوست بیگ
ایشک آقا بکمبایت و برودہ یافت و محمود آباد بمیر پوجکه بهادر اختصاص گرفت و
چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیپ شدند در
وقتیکه موکب عالی از مندو فه که درسی کروهی احمد آباد دست گذشته بود عرائض
دولت خواهان از دار الخلافه آگره رسید که چون رایات عالی از پایۂ سریر خلافت مصیر
بسیار دور شده متمردان حدود سر ببغی و تمرد برداشته دست افساد کشاده اند و از
مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندرخان و ملوخان خروج کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار
سرکار هندیه آمدند و او اموال خود را گیرانده باوجین آمده و جمیع سپاهیان که درین
صوب جابجا تعین بودند در اُجین فراهم آمدند و ارباب فتنه بجمعیتے فراوان شهر
را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار حاکم اجین بزخم بندوق درگذشت و باقی
متحصنان قلعه امان طلبیده وید ند رائے گیتی نمائے بران قرار گرفت که مراجعت فرموده
چندگاه در مالوه بوده مندو را مستقر اورنگ اقبال کردند تاهم ملک مالوه از اهل فساد
که درحدود مستقر سلطنت اشتغال یافته منطفی شود بنا بر آن گجرات را بمیرزا عسکری
دگروهے از امرا سپرده عنان مفاودت معطوف داشته بکمبایت نزول فرمودند
و ازانجا به برودہ بروج و ازانجا بجانب سورت تصریف عتبۂ اعنۂ اقبال نموده
ازان راه بسیر اسیر و برهان پور توجه فرمودند و هفت روز در برهان پور توقف
نموده ازانجا کوچ فرمودند و از پهلوے قلعه اسیر گذشته مندو را مخیم فتح و اقبال
ساختند و فتنه اندوزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده
هریکے بگوشه خزیده و آن حضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس
افتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت را جاگیر دران ولایت فرمودند و درهاے کامرانی

وکام بخشی بر روے روزگار کشودند ✝ ✝

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیال فاسد

بزرگی که قدر دولت و نعمت نشناخته راه ناسپاسی سپرد هر آئینه بدست خود تیشه برپای خود زند و بزدر خود در هاویهٔ هلاک افتد و مصداق این بمقال احوال میرزا عسکری و امراے گجرات ست که از تنگ حوصلگی باندک کامیابی اندیشها بخود راه دادند واز زیست ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند خان جهان شیرازی و رومی خان که صفر نام داشت و قلعهٔ صورت بنا کردهٔ اوست بایکدیگر اتفاق نمودند ولایت نوساری را که در تصرف عبدالله خان خویش قاسم حسین خان اوزبک بود برآوردند و عبدالله خان آن نواحی را گذاشته ببروج آمد و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند خان جهان از راه خشکی روانه بروج شد و رومی خان از راه دریا بر غرابهاے جنگی سوار شده با توپ و تفنگ ببروج آمد قاسم حسین خان دست و پا گم کرده بجانپانیر شتافت و از انجا باحمدآباد بپیش میرزا عسکری و هندو بیگ آمد که کمک گیرد و سید اسحاق که از سلطان بهادر خطاب شتابخانے داشت کمبایت را بتصرف درآورد و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پٹن باحمدآباد رفت و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده بپیش سلطان به دیپ می رفتند پٹن را خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بے اتفاقی و بے تدبیری حال بآنجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سی صد سوار جدا شده بپیش سلطان بهادر متوجه احمدآباد گشت و بزودی نزدیک سرکیج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان نزدیک به بلبیست هزار سوار عقب اساول روبروی سلطان فرود آمدند

تا سه شبانه روز مقابله داشتند و از انجا که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند
و نه سودای پاک از بته رائی و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند
و انواع خسران روی داد نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر
عرصهٔ تقصیر و ساحت کم خدمتی پیمودن ظاهرست که چنین روز نشاند سبحان الله گرفتم که
دل اخلاص گزین که گوهریست بی بها و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد نداشتند نقد
معامله دانی و سوداگری که رائج این چار بازارست چرا از دست داده بودند القصه سلطان
بهادر که هزار گونه اندیشه مندی داشت دلیر گشته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری
هراول سلطان بود نزدیک بلشکر بادشاهی رسید چنداول یادگار ناصر میرزا بود برگشته
جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا زخمی رسید
غنیم بمحمودآباد ایستاد و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل بای
داده بود از آب مهندری که پیش راه بود بی محابا گذشت و خیلی از سپاه رخت زندگانی
بسیل فنا دادند سلطان نیز تا آب مهندری آمد میرزا چون بجانپانیر رسید تردی بیگ
خان لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود بازگشت روز دیگر میرزایان باندیشهٔ فاسد
به تردی بیگ خان پیغام فرستادند که ما پریشان آمده ایم و لشکر بدحالست از خزائن
قلعه پاره برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم و اینجا نفس راست کرده بدفع خصم
مبادرت نمائیم و بمندو که معسکر والاست قاصد بشش روز می رسد عرایض می فرستیم
تردی بیگ قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین را
متصرف شوند و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر به بهادر دستی یابیم بهتر والا چون
حضرت جهانبانی راهوای مالوه آمده است و حدود دارالخلافت آگره خالیست بآن صوب
توجه کنیم تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان می رفت که در اثنای
راه این خبر باو رسید برگشته بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان فرستاد که بودن شمایان
اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند که ما می رویم تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان
گفته روان شویم او بر منصوبهٔ ایشان اطلاع داشت جواب آنچنان بایست داد و صباح

آن توپ انداخت میرزایان بخیال فاسد از انجا کوچ کرده از راه گهاٹ کرجی بطرف
دار الخلافة آگره روان شدند و تا لشکر فیروزی مندو در حدود جانپانیر بود سلطان
از آب مهندری که پانزده کروهی جانپانیر ست نگذشت و چون بر گشتن میرزایان
و رفتن ایشان بصوب آگره شنید و بر خیالات واهیهٔ ایشان مطلع شد از آب
گذشته بر سر جانپانیر آمد و نزدی بیگ خان باوجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم
قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت در مندو بشرف بساط بوس مستعد
گشت و صورت ارادهای ناصواب میرزایان بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی
بملاحظه آنکه میرزایان بے اعتدالی نموده بدار الخلافة پیشتر نروند از راه چیتور بالغا
نهضت فرموده و از اتفاقات حسنه آنکه در میان راه در نواحی چیتور بهم رسیدند
میرزایان نه بیچاره شده بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بمقتضاے عطوفت
ذاتی و عفو جبلیّ اعمال ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطف عمیم را عذر خواه
گناه ایشان ساخته اصلا بر رو نیاوردند و فیض احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایات
خسروانه امتیاز بخشیدند و یکے از ناسازگاریهاے زمانه که باعث توجه موکب عالی
حضرت جهانبانی ازین دیار بحدود آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا
ولد او که از شاهراه اطاعت انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بودند
چنانچه سابقه گذارش یافت در بیولا بازار بے سعادتی ذاتی از کنج خمول بر آمده
سر بشورش بر آوردند و همانا که جمعے برای نابینا ساختن او تعین شدند شرائط
احتیاط بتقدیم نه رسانیده بودند و بر گنه بالگرام تاخته بقنوج رفتند و پسران خسرو
کوکلتاش که در انجا بودند امان طلبیده قنوج را بآنها دادند میرزا هندال که در آگره
بود بدفع این فتنه بر آمد و در حدود بالگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند
و جنگ در پیوست چون رواج کار فتنه سازان حق ناشناس بشعلهٔ خس ماند در ساعت
بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرو نشست و شمال فتح وزید و لشکر اقبال تعاقب
نموده بارد و آمد و در آنجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آماده پیکار شدند و

درین اثنا مژدهٔ وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافه آگره رسید مخالفان ادبار منش بار جنگ اقدام نموده شکست یافتند و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ والا دریافت و چون موکب والای حضرت جهانبانی بآگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگر قلعه مندو را خالی یافته دیرانه درآمد و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید و میران محمد فاروقی نیز از برهان پور آمد و سلطان بهادر قریب دو هفته در چاپانیر بوده باز بدیپ رفت چون بانتظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت از و برگشته بود کارے که برای سود خود می اندیشید سرمایه زیان او می گشت چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصور و مشاهدهٔ صدمات جنود عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیش ورزی فرنگ که از امرای بنادر بود فرستاده استدعای آمدن خود کرد درین اثنا که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت و سلطان بدیپ آمد ورزی با غرابهای و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ درآمد و احوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون درین سلطان از مدد ما مستغنی ست مبادا بعد از دیدن بعذر پیش آید خود را مریض وار نموده کسان پیش سلطان فرستاد که موجب طلب آمده ام چون صحتے رو دهد بخدمت میرسم سلطان از شاهراه احتیاط بردن آمده و رسوم رمضان نه صد و چهل و سه باو آخر با معدودی بر غراب سوار شده بپرسش ورزی رفت بمجرد تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان شده فی الحال باز گشت فرنگیان بخود اندیشید که چون اینچنین صیدے در قید ما آمده اگر بناوری چند از و بگیریم بجاے خودست ورزی بر سر راه آمده اظهار نمود که این مقدار توقف نمایند که بعضے تحفت به نظر در آید سلطان گفت از دنبال فرستند و این سخن گفته بزودی متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود سلطان از روے بے تحملی شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد از غراب ایشان بغراب خود جست غرابهاے فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را گرد گرفتند و جنگ درپیوست سلطان و رومی خان خود را در آب انداختند رومی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید و سلطان غرقهٔ دریای فنا

شد و همراهیان سلطان نیز ضائع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادر کُش
یافته اند و بعضے می گفتند سری بر آورده بساحل نجات افتاد و بعد ازان در گجرات و
دکن هرچند گاه آوازهٔ ظهور او درمیان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن شخصے
پیدا شده و نظام الملک قبول کرد که اوست و با او چوگان باخت و ازدحام بر
گرد او شد ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصداو کرد و همان شب از سراپردهٔ
او غائب شد مردم جزم کردند که نظام الملک او را ضائع ساخت روزی میرابوتراب
که از اکابر گجرات ست نقل کرد که ملّا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان
بهادر داشت دران ایام در دکن بود بقسم می گفت که بیقین سلطان بهادر بود بعضے
سخنان که درمیان من و او گذشته بود غیر او کس نمی دانست مذکور ساختم و نشانها
درست در آمد در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت
باری چون سلطان آفروز بآب فرو رفت و منتسبان او بخاک نشستند محمد زمان
میرزا جامهٔ کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس رزاقی درخزائن گجرات بعضے را
بدست تصرّف خود در آورد و بعضے بدست فرنگ در آمد و جزدی بغارت رفت
و خود را باما در سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهے با فرنگان دعوے
خون سلطان ظاهر می ساخت و گاهے زرهاے خطیر پنهان و پوشیده بدایشان
می فرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند تا آنکه روزے چند در مسجد صفا خطبه بنام او
خواندند و مدتے بلوندی هما نجاها بسر برد تا آنکه عمادالملک بر سر او لشکر آورده هزیمت
داد و از آنجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآستان بوس حضرت جهانبانی آورد چنانچه
مجملی در جاے خود گزارش یابد و از تفصیل این مقدمات که ذکر آن بتقریبات از تذئیلات
مقصود و محسنات کلام ست در نوردیده شروع دراصل مقصود می نماید چون حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بدارالخلافته آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن
بیباکان که سر تمرد بر داشته گردن تنازع افراشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده
فرمان پذیر گشتند و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند اکناف ممالک

محروسه برفاهیت و استقامت آراسته گشت ✢ ✢

نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت وانچه درین میان روی نمود

چون خاطر جهان آرا از مهمات این حدود پرداخت همت خسروانه بر سرانجام
تتمه یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بانصوب معطوف دارند و بر خلاف سابق
ممالک را بمردمی که از اوضاع ایشان صفت استقامت مملکت داری هویدا باشد و
تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی احوال ایشان راه نیابد بسپارند و خاطر اقدس
را از استحکام این صوبه فارغ بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند
درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرق بمسامع قدسی رسید۔
عزم تسخیر بنگاله که در پیش گاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره کشا بود و بجهت
دواعی مذکور در پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و
حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت که درین نهضت والا دفع
شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند ✢

ذکر احوال شیرخان و این شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود نام
قدیمش فرید ست ابن حسن ابن ابراهیم شیراخیل و این ابراهیم پیوسته سوداگری اسپ
می کرد و در زمرهٔ سوداگران تعینی نداشت و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن
بود پسرش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاه گری آمد مدتی در پیش
رایمل جدر ایسال درباره که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف
امتیاز دارد نوکری می کرد و از آنجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیر خان نوحانی
که از امرای سکندر لودی بود رفته ملازم شد و بخدمت و بکاردانی خود را از همسران

گذرانید چون نصیبرخان درگذشت پیش دولت خان برادر او کمر خدمت بسته از آنجا
در سلک ملازمان بهن که از امرائے بزرگ سلطان سکندر لودی بودند منسلک شد و
کار او قدرے پیش آمد اکثر سرانجام مهام بہ تدبیر او صورت می یافت و فرید پسر او
از زیاده سری و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد و مدتے از نوکران تاج خان
لودی بود و چند گاه در اود ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتے نوکر سلطان
جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید برلاس بتقریبی او را باد و افغان دیگر که از
ملازمان او بودند بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برده بود بمجرد آنکه نظر
جهان بین حضرت برو افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید چشمان این
افغان و اشارت بفرید فرمودند دلالت بر شور و فتنه انگیزی می کند او را مقید باید
ساخت و آن دوی دیگر را نوازش فرمود فرید از نگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه
بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود سپارد فرار نمود درین اثنا پدر او را اجل
رسید و اموال بدست او افتاد و در حدود سهسرام و جنگلستان جونه که پرگنه ایست
از رهتاس براهزنی و دزدی و مقدم کشی سر فتنه بر افراشت و باندک زمانے بروباه
بازی و نادرستی خود را از سرهنگان روزگار گذرانید چنانچه سلطان بهادر گجراتی
بدست سوداگران امداد خرچ کرده او را پیش خود طلبیده او آنرا دست مایهٔ فساد
ساخته در رفتن بهانه آورد و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات
اهتمام نمود و در اندک فرصتے بسیاری از مردم رند و اوباش برو گرد آمدند درین
میان بهار که یکے از امرای لوحانی بود رخت زندگانی بربست و کسیکه سررشتهٔ
امارت را انتظام دهد نبود شیرخان باد باشان خود بایلغار خود را رسانید و مال
فراوان بدست آورد و از آنجا باز برگشته بجاے خود آمد و بر سراغ میرزا که
نزدیک سرد بود ناگهانی ریخت بحیله پردازی برو غالب آمد و از آنجا برگشته
بنارس را تاخت و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به پٹنه رفته آنحدود
را متصرف شد و در سوراج کنده که سرحد ملک حاکم بنگاله است با لشکر آنجا

جنگ کرده نصرت یافت و آن حدود را نیز بتصرف در آورد و تا یک سال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ و جدل می نمود و مدتے مدید محاصرۂ گور داشت و از غرائب تر آنکه شیرخان منجمی ممتاز را شنید که راجه او ربیه دارد اورا طلب نمود که چون خیالهاے فاسد و داعیهاے باطل در سر داشت از کار او آگاهی نخشد راجه اورا رخصت نه داد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یک سال ترا بر بنگاله دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهد شد قضارا انچه نوشته بود همان طور بظهور آمد۔ **شعر**

شنیدم ز دانا که دانش بسیست ولیکن پراگنده با هر کسیست

و درین ایام که رایات نصرت به فتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرمود فرصت راغنیمت داشته زیاده سری را از اندازه گذرانید اینست مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمۂ کار و خاتمت عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامۂ عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقر علی که از امراے کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود بضبط دارالملک دهلی قرار یافت و حکومت دارالخلافه آگره را بعهدهٔ اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان دولت بود تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام بخش آن صوبه باشد و نورالدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیرۂ آنحضرت در حبالۂ نکاح او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی بحراست او نامزد گشت و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت براه کشتی بشرق رویه نهضت فرمودند میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرا ابراهیم بیگ جاپوق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان قوچ بیگ و دوست بیگ و پیک میرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ

درویش بیگ و مغل بیگ و جمعے کثیر از امرائے عالی قدر در رکاب نصرت اعتصام بودند
و از راہ بحر و بر لشکر فیروزی اثر می رفت و آنحضرت خود گاہے بر کشتی نشسته و گاہے
بر اسب سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب
قلعه چناده که شیرخان در آنجا بود معطوف داشتند و ازانجا که میرزا محمد زمان از
سعادت بهرهٔ داشت چون موکب عالی نزدیکی چنار رسید گرد خجلت بر جبین و عرق
حیا بر روے از گجرات رسیده شرف عتبه بوسی دریافت و مجملی ازین واقعه آنکه
پیش ازانکه میرزا از گجرات بیاید همشیره عزیزه آنحضرت معصومه سلطان بیگم که
کوچ میرزا باشد در آگره گناه میرزا درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود و
آنحضرت معصومه سلطان بیگم که کوچ میرزا باشد در آگره گناه میرزا درخواست کرده
فرمان استمالت گرفته بود و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرائم او کشیده
کامیاب التفات ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا نزدیکی موکب معلیٰ رسید
جمعے از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت یک روزه در میان ماند
میرزا عسکری و میرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب
حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند و
میرزا را از روے احترام باردوی معلیٰ آوردند و آن روز میرزا بموجب فرمان شاهی
بخیمه خود فرود آمد و روز دیگر بدولت خانه عالی آمده استلام بساط اقدس نمود
و بنوازشهاے خسروانه سعادت افتخار یافت و دو مرتبه در یک مجلس بخلعت خاصه
و کمر شمشیر و اسپ سرفراز شد آری بدرگاه خاصان ایزدی سیآت را بحسنات خریداری
کنند و بدیها را در اعداد نیکوئی بشمار آرند در کارخانه کرم الٰهی چنین مشیت رفته که
رحمت خاص او فرا فور عصیان می رسد هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند
و این صفت نسبت بسلاطین که ظل الله اند مناسب تر و مطابق تر ست که در گذشتن
از گناهان ضررے بسعت رحمت و فسحت دولت ایشان نمی رساند و نامرادی که
شرمندهٔ افعال ناشایسته است او را از وبال عقوبت بپروانهٔ نجات می بخشند ملخص

آنکه حضرت جهانبانی جنّت آشیانی با وجود چنین عصیان بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد باخلاق ربّانی متخلق گشته در مکافات بدی به نیکوئی پیش آمدند والحمدلله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته واین اخلاق سنجیده ملکه فطرت عالی وذاتی عنصر قدسی ست و در اجرای سیاسات چندان بملاحظه و تانی اندکه هیچ بادشاه والاشکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شگرفنامه اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند و بنتائج این شیمه کریمه بر عمر و دولت آنحضرات برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعه چناده گذاشته و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفته و مال بسیار بدست آورد چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بحدود چناده نزول اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت و رومی خان که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع یگانهٔ روزگار بود و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میر آتشی سربلندی داشت بر کشتیها ترتیب ساباط نمود و از قطعهاے پخته بر روی تخته آنچنان سطحه مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعت گری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار فرود برد که بآتش زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد قطب خان پسر شیرخان از آنجا فرار نمود و سائر اهل قلعه امان طلبیده بر آمدند و قلعه بتصرّف اولیای دولت در آمد و امان یافتها که قریب دو هزار کس بوده اند اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته باد بخشیده بود اما مویه بیگ دولدی که از نزدیکان بساط عزّت بتنویل دستهاے ایشان فرمود که ببرند و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست و اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد حضرت جهانبانی ملامت فرمودند رومی خان بعواطف شاهانه اختصاص یافت و اعتبار جاه او افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت

فرمودند و چند روز بحسب سرنوشت محمود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون
خاطر خطر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه
والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیر خان استغاثه نمود این معنی ضمیمه
بواعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی گشت آنحضرت اورا بتفقدات خسروانه
مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند و چون این یورش
والا مصمم گشت جونپور و این حدود را بمیر هندو بیگ که از کبار امرا بود مکرمت فرمودند
و چناده به بیک میرک عنایت شد و سامان و سرانجام این دیار فرموده از راه برّ و
بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصه پٹنه مضرب خیام گردون قباب شد
دولت خواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آنحضرت
یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیری بروش فیروزی
یافتن بر حصول مامول هر آئنه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم
بغایت دشوار ست و باعث ویرانی و تباهی سپاهی والی بنگاله نظر بر اغراض خود
بعرض اشرف رسانید که شیر خان در بنگاله خود را هنوز راست نکرده است بزودی
بر سر او رفتن باعث استیصال او بسهولت خواهد بود آنحضرت بجهت نگاه داشت
خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت گنگش او حکم بر نهضت رایات جهانکشای فرمودند
در بهاگلپور لشکر را دو جا ساختند میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانند
که ازان طرف آب می رفته باشند چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان
پسر شیر خان که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده با خواص خان و برمزید و سرمست خان
و هیبت خان نیازی و بهار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبه کدهی که بر مثابه
دروازهٔ بنگاله است مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه شیر خان
باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچ وجه بخود قرار نداده راه جهارکند پیش گرفت
که چون موکب عالی به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید و هم
اموال بنگاله را بمامنی رساند و جلال خان و جمعی را نزدیک کدهی گذاشته مقرر ساخت

Shahnda

که چون افواج گیتی کشای نزدیک رسد من بشیرپور برسم ایلغار خودرا بمن رسانند
و از اقدام بر دلیری متناقد باشند و حضرت جهانبانی از بهاگلپور ابراهیم بیگ جابوق
و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و کرک علی بیگ و بچکه بهادر
و جمعی کثیر نزدیک به پنج هزار کس تعیین فرمودند چون عساکر پادشاهی بنواحی گدهی
رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر اردو آمد این مردم خود را
راست نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند و آداب ترتیب افواج قائم
سازند لشکر مخالف بسیار و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ نه بیرام خان
چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت و روی سپاه را از هم گسلانید و چپکلشهای
دلیرانه کرد اما از کمک افواج قاهره بسبب بی ترتیبی کوتاهی شد و کارها بر حسب
دلخواه انتظام نیافت علی خان مهادنی و حیدر بخشی و چندی دیگر از اعیان دولت
پایه والای شهادت یافتند چون این خبر بمسامع قدسیه رسید آن حضرت خود بسرعت
نهضت فرمودند درین توجه کشتی بحر آرا که بجهت سواری خاصه بود و کهلگام غرق
شد و چون موکب پادشاهی نزدیک افغانان تیره روزگار رسید این سیه بختان
فرار نمودند آنحضرت میرزا هندال را که نزهت و برمیه باو نامزد شده بود بموجب
التماس او رخصت فرمودند که بجاگیر تازه خود رفته بسامان لایق ازان طرف
بنگاله درآید و حضرت جهانبانی ازانجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند و بتائیدات
الهی در سال نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد و شیرخان با سایر افغانان خلاصه
خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکند بحدود رهتاس آمد و بروباه بازی رهتاس را
متصرف شد + +

———— ❧ ————

گرفتن شیرخان قلعه رهتاس را

ومجملی ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس که قلعه ایست در غایت
محکمی و نهایت استحکام رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای
قدیم او را بیاد داد و طرح یکجهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است میخواهم
که مردمی بجای آری و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهین
احسان خود سازی بصد زبان نیرنگ سازی و چاپلوسی راجهٔ ساده لوح بفریب
آن شعبده باز قبول کرد این بیگانه ملک آشنائی ششصد دولی سرانجام داد و در
هر دولی دو جوان مسلح را درآورد و باطراف دولی کنیزان را گماشت و باین حیله
سپاهی را درآورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی را دران قلعه گذاشته
دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را
خوش کرده بعیش و عشرت نشستند و عساکر اقبال ملکی معمور وسیع را دریافته
اسباب بے پروائی را سرانجام دادند و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب
نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخود راه داده بے رخصت عالی در عین موسم
باران متوجه دارالخلافه آگره شد هرچند مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد پس
از روی چند در دارالخلافه آگره آمده اسباب شورش را ترتیب می داد و در خلوت خانه
دماغ بے فرا بزدی سودای سلطنت می پخت شیرخان وقت را غنیمت دانسته
در فتنه و فساد کشود و آمده بنارس را محاصره کرد و باندک فرصتی بنارس را در تصرف
خود آورد و میر فضلی حاکم آنجا را کشت و ازانجا روانه جونپور شد جونپور را بابا بیگ
جلایر پدر شاهم خان داشت که بعد از فوت سرهند بیگ باو مکرمت فرموده بودند
در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ از
اوده عزم بنگاله کرده می رفت آمده همراه شد بیوسطه اطراف و جوانب بغراولی
می رفت و طلبگار نبرد و پیکاری بود جلال خان این خبر را شنوده بدو سه هزار کس

ایلغار کرده رسید و یوسف بیگ سپاهی لشکر را دیده مستعد جنگ شد و هرچند همراهان کثرت مخالفان و قلت خود را گفتند فائده نداشت و در نواحی جونپور مردانه شربت واپسین درکشید مخالفان روز دیگر آمده جونپور را قبل کردند و بابا بیگ جلایر در نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داده حقیقت احوال بمیرزایان و امرا نوشت و عرایض متواتر نیز بدرگاه معلیٰ ارسال داشت میر فقر علی از دهلی بدار الخلافه آگره آمده نصائح ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره برآورده آن طرف آب گذرانید و محمد بخشی را بران داشت که انچه در وقت گنجد امداد میرزا نماید که بزودی بجونپور خود را رساند و از انجا میر فقر علی رخصت گرفته بحدود کالپی رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود کڑا میرزایان باهم اتفاق کرده بیشتر روانه شدند و مقارن این حال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیگ و میرزا نظر و جمع دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نور الدین محمد که او را در قنوج گذاشته بودند آمدند و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت و استدعای استمالت ایشان نمود میرزا هندال نوشتهای التفات مصحوب محمد غازی تغبائی که از معتمدان میرزا بود فرستاد و شرح آمدن امرا را بیادگار ناصر میرزا و میر فقر علی نیز نوشته روان ساخت و امرا خود پیش میرزا نور الدین محمد انتظار جواب برده بکول که در مواجب زاهد بیگ بود آمدند فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت کوته اندیشان نمک بحرام زبان هزیان کشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی بادشاه نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده آید بنام خود خطبه می خوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته تبقدیم می رسانیم و اگرنه پیش میرزا کامران می رویم و آنجا کامروائی و دوستکامی در کنار ماست محمد غازی تغبائی آمده پیغام امرا پنهانی رسانید و گفت که یکی از دو کار ناچارست یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلب داشته نواخت یا ببهانه امرا را گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش بسودای محال می خارید این معنی را

از مغتنمات دانسته بوسیلهٔ مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نا اندیش را طلب داشته دلاسا نمود و خیال تباه را بیشتر استحکام داد و چون بنارس و جونپور و آن حدود مسامع علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت ارادهٔ طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ پهول را که از اعیان مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف بادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بالغار خود را بدار الخلافه رساند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا از خیالات فاسده باز آورده بزودی استیصال افغانان یکدل و یک زبان سازد و درچنین هنگام که امرا اندیشهای نادرست و فکرهای ناسود مند پیش دارند و نزدیک ست که میرزا هندال را از جادهٔ قدیم بلغزانند ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد شیخ سخنان سنجیده دولت خواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتے که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی را آورد که انچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و شتر و اسپ و یراق جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت خواست که خزینه نیست بسپاهی داده شود اما اسباب و اجناس فراوان ست همه را بدلخواه سرانجام می دهم۔ چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج بالغار آمد همانا که امرا قرار داده سخن یکے ساخته بودند آمدن او باعث تقویت ارادهٔ امرا شد و مرتبهٔ دیگر محمد غازی توغبائی را پیش امرا فرستاد امرا همان سخن را معاودت نموده گفته اند و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ پهول را که فرستاده پادشاه است و صلاح کار ما برهم می زند علانیه بقبل می رسانید تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکرو شده آید و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام می داد که فرستاده باز آمد و باتفاق میرزا نورالدین محمد داعیه ناخجسته مصمم شد و میرزا نورالدین محمد بفرموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانی که نزدیک باغ بادشاهی بود فرمود که گردن زدند و امرائے مخذول العاقبة آمده میرزا را دادند و در ساعت نحس

و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و پیشتر کوچ کردند هر چند عصمت مآب دلدار آغاز والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند سودمند نیامد وزبان حالش این مضمون مبستر آید ؎

باد است نصیحت کشان در گوشم اما بادی که آتشم تیزتر کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدهٔ خود رفت آن عصمت قباب جامهٔ کبود در بر داشت میرزا گفته باشد که درچنین وقت شادکامی این چه طور جامه الیست که پوشیده آید آن عصمت قباب از راه دوربینی فرمودند چه می بینی من ماتم ترا می دارم تو خردسالی واز حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب گم کردهٔ کمر بر هلاک خود بستهٔ محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشتنید در بارهٔ من چرا توقف دارید میرزا او را استمالت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی این قضیه ناگوار شنیده از حدود کالپی براه گوالیار الغار کردند و خود را بدار الملک دهلی رسانیده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نمودند میرزا در حمید پور که نزدیک فیروز آباد دست رسیده بود که خبر ایلغار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب دهلی رسید میرزا و امرا کنگاش کرده بطرف دهلی متوجه شدند اکثرے از جاگیرداران خرد از اطراف و نواحی آمده میرزا را دیدند کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی در قلعه داری کمر همت بستند و بمیرزا کامران صورت واقع نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه شد چون بحدود قصبه سنپت رسید میرزا هندال کار نا ساخته بحدود دار الخلافه آگره شتافت میرزا کامران چون قریب بدهلی رسید میر فقر علی آمده میرزا کامران را دید و یادگار ناصر میرزا بهمان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت میر فقر علی بمقدمات هوش افزاے میرزا کامران را باگره روانه ساخت میرزا هندال در آگره بودن خود را قرار نداده بالور رفت میرزا کامران باگره آمده از عصمت قباب دلدار آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند آن کدبانوی سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران

ملاقات داد میرزا باآیین لایق پیش آمد و روز دیگر امراء فتنه انگیزرا گناه بخشیده کورنش داد و میرزایان و امرا باتفاق یک دیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند اما چون سعادت رهنمون این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت پیرای نیافتند- الحاصل چون بیامن تائیدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابدپیوند درآمد و پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جاگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود کشادند و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر پرداختند و فتنه انگیزان ملک که همیشه فسحت آباد عالم ازان قسم بیباکان خالی نباشد سرآشوب و شورش برآوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده مژگان فروهشته را بالا کند اختلال در میانی احتیاط راه یافت چنانچه خبرے که اعتماد را شاید بعسکر اقبال نمی رسد و اگر اندکے از بسیار معلوم یکے از مقربان بساط عزت می شد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند و نقش چنان نشسته بود که حرف ناملائم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله دولتخواهان حقیقی که صلاح خود منظور نداشته انچه حق باشد بعرض رسانند معروض موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هرچند از کثرت باران تمام زمین در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً یورش نبود بمقتضاے صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ می فرمودند آن بےدولت روش کهنه عمله باطل اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت واز تیره رائی وسیه بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیررا بمعاونت او گذاشته و درحین باران مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازهٔ مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دارالخلافه آگره شنود از جونپور دست

باز داشته متوجه رهتاس شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ
یکسو شده از راه چهارکند که آمده بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله نماید و اگر نقش
چنین ننشیند و متوجه دار الخلافه شوند و قابو باشد از عقب در آید و قصد شبخون کند
چون موکب والای حضرت جهانبانی ببرهن رسید شیرخان کمی لشکر و بی سرانجامی اردوی
معلی معلوم کرده دلیرک شد و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک
نزدیک لشکر از هر طرف قابو می طلبید و هیچ کس را مجال آن نبود که از تیر نگسازی
غنیم واقف شود ابن علی قراول بیگی رفته خبر مشخص آورد و بوسیلهٔ میرزا محمد زمان حقیقت
حال بعرض اقدس رسید اگرچه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر
خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله افروز
نائرهٔ غضب بادشاهی شد از کمال سطوت قهر عنان توجه بجانب او منعطف ساختند
هر چند معروض شد که درچنین وقتیکه بی سامانی عساکر اقبال که بادپایان چندین
مسافت بعید را پای در گل پیموده اند در اعلی مرتبه است روی عزیمت بجانب غنیم
آوردن و عرصهٔ اقبال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور است
لائق دولت آنکه در جای طرح اقامت انداخته سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه
کرده شود آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده
مخالفان نهضت فرمودند باید دانست که رسمیست قدیم و قاعده مستمر که چون کار
آگهان ملک تقدیر نقدی گرانمایه بیکی مقرر سازند بیشتر ازان ابواب ناکامی گشوده
در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا از جا نبرد و بتدارک آن غم
پرداخته کار باعتدال آرد بنابر آن چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانیان که از
جیب قاجولی بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نمود بدولت انتظار سرفراز گردانیده
بود نزدیک رسید هر آئینه اگر بیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روی نماید چهرهٔ تأمل
خرد پروران دوربین خراشیده نگردد و لهذا با لشکرے چنین که عالمی تسخیر توان کرد
از افغانی چند تیره رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد بنابر آن برخلاف مصلحت

دید اولیاے دولت بجانب افغانان توجہ موکب عالی واقع شد و در موضع مهیه
از مضافات بھوجپور با شیرخان تقابل افتاد در آنجا سیاه آبی ست کنباس نام
درمیان دو لشکر واقع شد موکب عالی آب را پل بستہ عبور فرمودند هرچند لشکر
بادشاهی اندک و بے سامانی بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگی که دست
می داد نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می بود و افغانان از هر طرف بقتل
می رسیدند تا آنکه مدت تقابل و تقابل بامتداد کشید و برادران گرامی که هر یکے
کشایش اقلیمی را بس بود از کوتاه بینی اندیشهاے دور از کار سنگ راه دولت
خود ساخته بسعادت اتفاق فائض نگشتند و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتے
مساعد روزگار دولت ایشان نشد هرچند منا شیر نصیحت می آمد نقش آن الواح
الٰهی در ضمائر این آهنی دلان صورت نمی بست و شیرخاه از روی روباه بازی گاه
کسان معتبر بدرگاه معلّٰی فرستاده در صلح می زد و گاه اندیشه فاسد جنگ را در عرصهٔ
خیال جولان می داد تا آنکه بفریب و فسون جمعے از پیاده و مردم زبون را با اسباب
آتشبازی ره بر و گذشته خود دو منزل عقب رفته نشست و عساکر بادشاهی
که پیوسته نصرت ایشان را بود از مقامات مکرافزائی آن حیله اندوز واقف
نشدند و پس رفته نشستند و بحسب تقدیر چون امری می خواهد که ظاهر شود
بقدر بے پروائی بارکان کار آگاهی ملحق می گردد و ازین سبب در شرائط نگاهبانی
تهاونی عظیم راه می یابد تا شبے که یاتیش محمد زمان میرزا بود از و غفلتے تمام واقع
شد آن روبه باز که فرصت را درکمین بود شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی
معلّٰی پیدا شد لشکر خود را سه فوج داشت یک فوج خود و یک فوج جلال خان
و یک فوج خواص خان لشکر بادشاهی را فرصت زین کردن اسپ و مجال جیبه
پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه
تقدیر شدن سررشتهٔ تدبیر از دست رفته بود در وقت سواری بابای جسلائر و
تردی بیگ قوچ بیگ بملازمت رسیدند حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا

حاجی بیگم را بر آرند و وفا کیش غیرت اندیش بر در سراپرده عزّت شربت گوارای
شهادت در کشیدند و میر پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپردهٔ عزّت و توفیق
جان نثاری یافت وقت بغایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا بیرون توانستند
آمد و از آنجا که حفظ و صیانت ایزدی که متکفّل حال و ضامن مال بود ساحت حریم
عفّت را عواصف خیال بداندیشان نتوانست پیمود و غبار اندیشه تیره جانان بر حواشی
سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست و نفوس ناموس الهی از
تقدیس خانه رفعت بد دور باش حاجبان غیرت حراست پرده نشینان خلوت خانه عفّت
نمود و خیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه نیافت و شیر خان آن عصمت قباب
را در کمال صیانت و پرده پوشی بآبروی تمام روانه ساخت و بالجمله چون آنحضرت
متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند ناچار خود را سواره چون نهنگان دریا نورد بآب
زدند قضارا از آب جدا می شود مقارن این حال چون نگهداشت ایزدی حافظ
احوال آنحضرت بود سقائی خضر راه ایشان گشت و بدستیاری شناوری او ازین
گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست
او بعرض رسانید که نظام فرمودند که نظام اولیای و عنایت و مرحمت بجای آورده
باد وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهی
می دهم و این قصّهٔ پر غصّه در نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ
بر گذر جوسه از کمین تقدیر پرده کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد پرغلی و مولانا
قاسم عالی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند
و آنحضرت با میرزا عسکری و معدودی الغار کرده بدار الخلافة آگره نزول اجلال فرمودند
و میرزا کامران بآستان بوس عالی سرفراز شد و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله
میرزا کامران و والده ماجده او شرمنده و سر افگنده از الور آمده ملازمت نمود آنحضرت
بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را بروی او نیاوردند و بتفقدات
بی پایان که از اندازهٔ بشری زیاده باشد پیش آمدند و چون ناگهان از روی بی تدبیری

امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می بودند و در سرانجام آلات و ددوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باستلام عتبه علیه مشرف می شدند درین اثنای ثقات پاک سرشت بامید وعدهٔ گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان بودند چون سقای بینوا را از دور دیدند فی الحال خسرو عهد خود را بر سر برو فا جای دادند و تخت سلطنت را بهمت آن خضر راه خالی ساخته سقا را بموجب وعدهٔ او تا نیمروز بر تخت نشاندند و تخت نشین ملک نیمروز برابر ساختند و بعضی احکام و اوامر بادشاهی که ظرفش گنجایش آن نداشت مستثنیٰ ساخته بحکمرانی پایهٔ امتیاز او را بلندی بخشیدند و از بحر امواج بخشش گرد احتیاج از چهرهٔ احوال او و قبیله او برداشتند هر حکمے که دران جلوس بر اورنگ شاهی از سقا ظهور یافت با مضا مقرون گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چین شکایت بر جبین حکایت ظاهر ساخت و خاطر آزار جوی را پدید آمد و بعد ازین قضیهٔ روباه بازی شیر خان قصد بنگاله کرد و تا حدود بهار آمده متوقف شد و جلال خان را با جمع پریشان بر سر بنگاله تعیین کرد و باندک فرصتے با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست داد او جلالت داده عرصه نبرد را بقدم شجاعت پیموده از آنجا که مشیت الٰهی و حکمت ازلی نقشبند صورتے دیگر بود تمامی اُمرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته ننمودند و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد روے گردانیده بزینهار امان پناه آورد و بعهد و پیمان نادرست برآمد داد و جمع کثیر بصحراے نیستی شتافتند شیر خان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدود جونپور آمده شور افزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود درآورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان که پسر خورد او بود با جمعے کثیر از اوباشان بر سر کالپی و اٹاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که آنحدود

بجا یگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باہتمام بعضے محال
کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیر مردان معرکہ دلاوری در برابر آن
روبہ صفتان حیلہ گر در آمدہ جنگ عظیم کردند و بتائیدات غیبی فتح روی داد و قطب خان
در میدان جنگ کشتہ شد و حضرت جہانبانی مدتے در دار الخلافہ آگرہ بسر انجام
سپاہ نصرت قرین و گرد آوری دلہاے پریشان برادران و خویشان و اصلاح
بواطن و سرایر ایشان اشتغال داشتند ہرچند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران
را بزلال نصائح شستند چہرۂ صفا بہیچ وجہ روی نمود و چندانکہ زنگار خلاف
بمصقل مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینہ روزگار او بہیچ روے ہدید نیامد
و در چنیں مہم عالی کہ باوجود خلاف بواطن اتفاق ظاہر از لوازم پاس دولتش
بود در چنیں ہنگامے کہ با چندین استعداد قریب بیست ہزار کس خوب با او بود
و از دولت تفضل و احسان حضرت جہانبانی از کابل تا دار وزین شمال رویہ و
تا حد سمانہ جنوب رویہ در حیطہ تصرف داشت با چنیں بادشاہ مفضل و برادر بزرگ
و ولی نعمت خود متعذر و مقصر ظاہر شدہ تمارض نمود و بمقتضاے افراط غفلت
و تفریط فکر از ین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد تعالی دریں کارگاہ
مکافات نتائج کردار بر و عاید ساخت چنانچہ در صدر حیات سزاے اعمال خود را
بچشم خود دید و بعضے ازان بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود گزارش
یابد و چون بزبان خود فال بد زدہ بود حال او نیز چنان شد۔ مصرع

چو اختر می گذشت آن فال شد راست

بیماری چند مزمن پیش او آمد و از بخت برگشتگی بر تنبیہات غیبی متنبہ نگشتہ
بر مسلک ناخوشنودی منعم و بے رضامی مفضل خود اصرار ورزید اولاً خواجہ کلان بیگ
را با جمعے کثیر بلاہور فرستاد و روی از قبلہ آمال گردانیدہ از دنبال او خود روان
شد و وبال و خسران را کہ جلب مضرت و دست و جذب منفعت دشمن باشد
باعث و بانی گشت ہرچند حضرت جہانبانی فرمودند کہ میرزا اگر ترا توفیق ہمراہی

نمی شود و این چنین تابوی از دست می دهی مردم خود را همراه کن میرزا بر عکس
خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم بادشاهی را بدراهی داده همراه خود
ببرده میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان که خاله زادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بود همراه میرزا کامران بدارالخلافه آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی
دریافته بود بنوازشهای فراوان ممتاز گشته میرزا کامران بیماری خود را بهانه
ساخته اورا بهمراهی خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نموده
در مقام عذر خواهی شد و از بے فکری حرف رخصت درمیان آورد حضرت جهانبانی
فرمودند که اگر نسبت خویشی منظورست از طرفین علی السویه است و اگر ارادت
اخلاص ست این نسبت بما بیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس و مردانگی ست
خود باید همراه ما شوی که ما بر سر غنیم می رویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری
می نماید تو طبیب نیستی و دارو شناس نه که همراه روی و آنکه میرزا لاهور را مامن
تصور کرده خیال فاسد است چه از باز پس ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود
کنج سلامت در هندوستان نمی توان یافت و نیز امراز دون بیرون نیست اگر ما را
فتح است شمارا چه رود کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانند برداشت که
مردن بران زیستن شرف دارد و اگر عیاذاً بالله حال برخلاف ابنیست بودن شما
در لاهور محال خود بود و هر کس که این کنگاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط
یافته یا خیانت ورزیده و حق را از و پوشیده و از راه خوشامد درآمده است الحاصل
میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفاقت موکب عالی
معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را با سلیقے
میرزا عبدالله مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت + +

توجه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دارالخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیرخان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کارآگهان بدائع طرز هنگامهٔ نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگار طرح
دیگر اند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان
آرای اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت و جمعیت را متفرق ساخت و آنحضرت
با لشکرے اندک متوجه از بسیاری دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جبلی
خود قلت اولیای و کثرت اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی به بهوجپور رسید
شیرخان با لشکر انبوه آن طرف دریای گنگ آمده نشست آنحضرت با سپاه معدود
خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند و در اندک زمانے بر گذر بهوجپور پل بسته شد و جمعے
از یکه جوانان تیز جلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان
بے زین سوار شده بآب زدند و مانند شیران دریای از موج و گرداب نیندیشیده
بدریا درآمدند و چون نهنگان دریا نورد در بحر عذار قطره زده از آب گذشته
جمعے کثیر را منهزم ساختند و داد مردانگی و پهلوانی داده بر سودای مراجعت عزم
اردوے نمودند چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گرد باز نامی را که در جنگ
چوسه بجانب فوج عدو مانده بود بشکستن پل سر دادند آن فیل بے اعتدال خود
را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست درین وقت از اردوے معلی تو
پے رها کردند که قوائم فیل گرد باز را خورد ساخت و لشکر غنیم که زور آورده بود هزیمت
یافت و جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح دران دیدند
که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند بملاحظه و تانی کوچ بکوچ می رفتند در اثنای
راه کشتیهای مخالفان نمودار شد توپے از توپ خانه بادشاهی سر دادند کشتی کلان

مخالفان درہم شکست واز تلاطم امواج قہر زیر و زبر شد مدت یک ماہ زیادہ در
نواحی قنوج تقابل بود در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا و شاہ میرزا
کہ نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتہی می شود و نبیرہ دختری سلطان حسین میرزا
بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند بودند و بعد از شنقار شدن
آنحضرت بحضرت جہانبانی جنت آشیانی مخالفتہا بظہور آوردند چنانچہ ایمای برین
معنی گذارش یافت چون ستیزہ باطل را رونق و بہا نباشد و ستیزہ کار باولی
نعمت کام روانہ کار ناساختہ باز بعتبہ علیہ حضرت جہانبانی آمدہ سجدۂ عبودیت بتقدیم
رسانیدند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناہان کردۂ ایشان را ناکردہ انگاشتہ
بمراحم پادشاہانہ سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بدنہاد
افتادہ بودند باز از بے دولتی و کم فرصتی در چنین وقتے اختیار فرار نمودہ پای از
دایرہ قرار و اصطبار بیرون نہادند و راہنمای گریختگان دیگر شدہ راہ گریز بیدولتان
نمودند و بسیار از مردم طریق حرام نمکی سپردہ خود را بکنار کشیدند رای مصلحت
اقتضای حضرت جہانبانی چنان منقضی گشت کہ از آب عبور نمودہ بہر رنگ جنگے
باید انداخت تا ہر صورتے کہ از پردۂ غیب چہرہ کشا باشد جلوۂ ظہور نماید واگر درین
مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواہد شد و جمعے کثیر جدا شدہ خواہند رفت بہمین عزیمت
کہ سد راہ رفتن مردم نماید پل بستہ عبور فرمودند پیش لشکر خندق زدہ ارابہای
توپخانہ در جای خود انتظام دادند و مورچلہا قسمت فرمودند شیرخان در برابر انبوہ
فتنہ و آشوب را فراہم آوردہ خندق زدہ نشست و ہر روز جوانان از ہر طرف
برآمدہ کارزار می کردند درین ولا تحویل سرطان شد و موسم باران رسید و سحاب چون
فیلان مست بجوش و خروش درآمدہ چکیدن گرفت و آن سرزمین کہ مضرب خیام
عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلند کہ از آسیب و گزند آب و گل محفوظ
باشد طلب کردند تا سراپردہا و توپخانہ و اردوی معلیٰ را بآن ساحت کشند و قرار یافت
کہ صباح کہ روز عاشور است افواج را ترتیب دادہ بایستند اگر مخالف از خندق

برآمده بپیش آمد بجنگ پردازند و اگر بجاے خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرر شده
فرود آیند. دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند و صفها
آراستند محمد خان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسن خلفات که
سرکارداران توب خانه بودند هرکدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرر
زنجیر کشیدند و قبول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت و میرزا هندال را پیش قول
جاے مقرر شد و میرزا عسکری برانغار سرکرد و یادگار ناصر میرزا جوانغار را انتظام
داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب
چپ خود که یمین بیسار آنحضرت اقتران و اتصال داشت جای داده بودند و
از بنده تا حد جوانغار قول بیست و هفت امرای توقداربودند شیرخان نیز پنج
توپ ساخته برآمد و جوق که درکمیت بیشتر بودند بیرون خندق ایستادند و سه جوق
متوجه لشکر شدند جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال
آمدند و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعهٔ کرانی مواجه یادگار
ناصر میرزا و قاسم حسین خان دررسیدند و خواص خان و برمزید و جمعے دیگر
مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق
افتاد و چپقلشهاے غریب بظهور آمد و جلال خان از اسپ افتاد جوانغار
بادشاهی غنیم خود را برداشته برغول ایشان زد چون شیرخان این را مشاهده
نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری
حمله آوردند و بمجرد حملهٔ افغانان اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی بازپس نهادند
آنحضرت به نفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند هرچند
حسابی نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما درین وقت مردآزمائی جودت
و جلادت و حدت شجاعت می گذارد که عمل بر قانون شود چنانچه دو نیزه درین
کارزار بدست آنحضرت شکسته شد و داد تردد و مردانگی دادند امان برادران برادری
بجا نیاوردند و امرا قدم رسوخ در دائره ثبات نگاه نداشته از دخامت تقصیرات خود

ذاہل شدند و چشم زخمے چنین بولی نعمت روا داشتند و آن بزرگوار صورت و معنی
کہ بدیدۂ حقیقت بنیاد بمشاہدہ اسرار توانا بودند با چنین لشکر بسیار کم پرنفاق تہی
از اخلاص کہ متوجہ این یورش شدند ہمانا کہ بخاطر غیور عبور کردہ باشد کہ بیبارگی
مردانگی بشہرستان عدم شتافتن و سمند رحیات را بسر منزل فنا تاختن بمراتب بہتر
است از مدارا بدشمنان دوست نما و بایشان بنفاق درساختن و نرد رد و بدل
بحریفان کجباز باختن از آبے کہ باین بے آبرویان خوردہ شود سراب اولی چنانچہ
از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اہل روزگار صورت این معنی غایت ظہور
داشت بعضے از دولت خواہان یک جہت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت
زدہ بزدر برآوردند این حرف نظر بوسایل عالم اسباب می گویم والا در عالم تحقیق
برآرندۂ ایزد جہان آراست چون صعود کوکبۂ ایجاد و علو طنطنۂ ظہور حضرت
شاہنشاہی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شدہ بود دادار بدائع آفرین
اینچنین نیرنگ ہویدا ساخت گروہے از خرد نشان را قیاس آنکہ این واقعہ برسم
مزید آگاہی و تنبیہ احرار است نہ از قسم پاداش کردار چنانچہ نزد حکمائے سلف مقرر
است کہ حوادث روزگار نسبت بخواص بمنزلہ صیقل ست و نسبت عوام بجائے زنگار
طائفہ از روشن ضمیران پاک سیرت را مظنہ آنکہ این سانحہ نقش ترتیبی ست چون
کارکنان کارگاہ تقدیر مستعدی را بپایۂ بلند میرسانند نخستین اورا جامع مراقب کونیہ
از شادی و غم و صحت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض می گردانند تا مرتبۂ والائی
سروری را شایستہ شود و برخے از تیزروان عرصۂ شہود برانند کہ غرض ازین ابتلا
آنست کہ منت الہی بران رفتہ کہ ہرگاہ سعادت مندی را عطیۂ عظمے کرامت میشود
در زمان حصول این دولت علیا نزدیک می رسد در پیشگاہ آن وقت مرد محن و
مصرف فتن می سازند و گرد نقصے برادیال جاہ و جلال او می نشانند تا چون بدرجۂ
کمال و ذروۂ قصوی متصاعد شود خال این نقطہ سپند عین الکمال او گردد و روشن تر
بیان کنم کہ چون اوان ظہور نور اقدس از مظاہر انسی و مطالع بشری کہ طینت قدسی

زینت حضرت آنتقوا حامل آن گشته بود و در مکامن بطون و ظهور افراد متنوع جلوه گر
شده قدم در عالم ملک شهادت می نهاد بنظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت
شرف ترتیب می یافت و اکنون که زمان ظهور مقصود اصلی ازان نور که وجود
اقدس حضرت شاهنشاهیست قریب شد قضیه نام ضبیه را سپند این دولت
ارجمند ساخته جمال آرای کارگاه ابداع چنیں کار فرمائی کرد اکنون از پرده کشائی
باز آمده بسر سخن می آید و بالجمله چون شکستے که درستی جهان را آغاز اساس
باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ که تخمیناً یک فرسخ بوده باشد امرای بے جنگ
رو گردانیده شتافتند جزاے کافر نعمتی و حق ناشناسی یافته غریق گرداب
ناکامی شدند و سفاین حیات خود را بمکافات نادرستی بموج تیز فنا دادند
و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند و
بکنار دریا از فیل فرود آمده راه بر آمد ملاحظه می نمودند چون کناره بلند بود راه
بر آمد میسر نمی شد یکے از سپاهیان از غرقاب نجات یافته در آنجا رسید دست مقدس
آنحضرت را گرفته بالا آورد و در معنی بدستیاری سعادت جاودانی بخت و دولت
بخود کشید آنحضرت نام و مولد او پرسیدند او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد
و مولد من غزنی ست از ملازمان میرزا کامرانم آنحضرت او را بنوازشهاے
خسروانه امیدوار فرمودند و درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران
آنحضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت
و باین نیت اسپ خود را پیش کشید و بمواعید الطاف بادشاهی نوید اختصاص
یافت حضرت جهانبانی ازانجا متوجه دار الخلافه آگره گشتند و در اثنای راه میزبان
آمده همراه شدند چون بحدود موضع بهنگاپور رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و
فروخت بمردم پادشاهی بسته در مقام بے هنجاری در آمدند چنانچه هر کس بدست
ایشان می افتاد قصد او می نمودند حقیقت این معامله چون بعرض معلی رسید
حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندال میرزا فتنه باین گروه

شقاوت پیشه دست بردی نمایند و تادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار و پیاده
ازین گروه شقاوت مند فراهم آمده بود چون حکم بادشاهی بایشان رسید میرزا
عسکری از رفتن تقاعد نمود یادگار ناصر میرزا قمچی چند انداخته می گوید که از بی اتفاقی
شمایان کار باینجا رسید هنوز متنبه نمی شوید و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال
فرمانبرداری نموده متوجه آن جماعت شدند جنگ عظیم در پیوست و جمعی کثیر از
کوران بے سعادت بقتل رسیدند و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند و میرزا
عسکری که شکایت ناک آمده بود معاتب شد و ازانجا حضرت جهانبانی الغار فرموده
باگره نزول اجلال فرمودند اطراف ممالک برهم خورده بود و فتنه از هر طرف سر برداشته
صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع که از سادات صفوی بکمال علم و عقل منفرد
و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخرالامر
رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند اگر میرزا
کامران را عقل داوری و سعادت یاوری کند و در مقام تلافی و تدارک درآمده
کمر نیکو خدمتے بربندد هر آئینه رخنه فتنه بسته می گردد و باین عزیمت صائب
ازانجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل رفت و میرزا هندال بالور رفت
و هیزدهم محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت بیگ میرک در ساحت
دهلی سعادت رکاب بوس دریافت و جمعے کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم
شهر مذکور ازانجا پیشتر نهضت فرمودند و در بیست و دوم این ماه در قصبهٔ رهتک
هندال میرزا و میرزا حیدر دولت اقدس دریافتند و در بیست و سوم ماه حضرت
جهانبانی در همین منزل نزول اجلال فرمودند اهل قلعه دروازهٔ شهر را بر روی آنحضرت
بستند و ابواب شقاوت برخود کشودند و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده
در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند در هفدهم صفر موکب والا بسرهند رسید
در بیستم این ماه میر فقرعلی در اثنای راه محمل حیات بربست و چون موکب عالی
در حوالی لاهور قریب دامی دولت خان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت

کردو آنحضرت در باغ خواجه دوست منشی که دلکشا ازین منازل لاهور بود بدولت
فرود آمدند و میرزا در باغ خواجه غازی که دران ایام دیوان میرزا کامران بود منزل
گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از سنبل رسید و در خانهٔ امیر ولی بیگ نشست
و در یولاد دولت مند سعادت منش شمس الدین محمد که بر کناره دریا دست داده بود
آمد بنوازشهاے خسروانه سربلندی یافت و در غره ربیع الاول نهصد و چهل و هفت
تمامی برادران گرامی و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند و با وجود چندین اسباب
آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمی شدند و کمر صدق بر میان همت
نمی بستند و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنگاش می کردند و بر اتفاق و
یکجهتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه می گرفتند و اکثر
اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا داخل کنگاش می نمودند
تا آنکه روزے جمیع مرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتی
تذکره نوشتند و تمام اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند
و چون این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنگاش کردند آنحضرت در هر
باب نصائح بلند و کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت
عاقبت طایفه که از جادهٔ قویم اتفاق عدول کرده اند بر همگنان روشن است
علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زده
هیجده پسر کامگار اقبال مند گذاشت با چنان دولتے مستقل سامانی موفور از بی
اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال بیامن دولت معدلت مرکز امینت
بود در اندک فرصتے مورد چندین حوادث گشته بشاهی بیگ انتقال یافت و از جمیع
فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا که بردم رفت اثرے نماند و همه فرزندان میرزا بالسنه
و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستانے
بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند اگر از بے اتفاقی شمایان از حیطهٔ تصرف
برآمده بدست چندین ناکسان درآید دانایان شمارا چه گویند اکنون درین باب

سر بجیب تفکر نیک فرو باید برد و از گریبان غیرت بیرون باید آورد تا در میان خلایق
سربلندی حاصل آید و موجب گرداوری رضای ایزدی گردد هریک از ارباب
عهد و پیمان اصحاب مواثیق و ایمان چنین عهدی قریب را فراموش کرده بمقتضای
هوا و هوس حرف سرا گشت میرزا کامران گفتند آنکه بخاطر من می رسد آنست
که پادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند در جبال بسر برند و اهل و عیال
تمام مردم را من برداشته بکابل برم و بجائی رسانیده باز آمده ملحق گردم و میرزا
هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ با افغانان صورت نمی بندد
مناسب آنست که بجد و جهد رفته آن ولایت را بدست آریم و بقوت وی گجرات
را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلیص این ملک
باحسن وجوه میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از
کوه سهرند تا کوه سارنگ دامنها را مستحکم ساخته بنشینند و من متعهدم که باندک
تقویتی در دو ماه کشمیر را متخلص سازم و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هرکس متعلقان
خود را بکشمیر فرستد که جائی محفوظ از آن نیست چهار ماه باید که شیرخان برسد و با
گردنها و ضرب زنها که اعتقاد محاربه او ست بکوهستان نمی تواند رسید و در اندک
فرصتی لشکر افغانان ویران خواهد شد و چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن
ناتمام شده مجلس تمام شد و هر چند گاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصائح
ارجمند می فرمودند که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود و از تیره رائی
برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود بر نمی گشت و همگی همت او آنکه هریکی
بطرفی ویران شوند و خود بکابل رفته گوشهٔ عشرت را غنیمت شمارد و پیوسته
دور اندیشیهای نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال بخش هوش افزا او را بیدار
نمی ساخت بظاهر دم از موافقت می زد و می گفت بفلان مسعود می برآئیم و
از یک دلی و یک رنگی به پیکار مخالف کمر همت می بندیم و از راه باطن اساس
مخالفت را استوارتر می ساخت تا آنکه از خیرگی و تیره رائی قاضی عبدالله صدر خود

را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه وداد استحکام دهد و پیمان محبت باو بندد
وکام خودرا در مدد دشمن جوید و در مضمون مکتوب چنان نوشته که اگر پنجاب بدستور
سابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم شیرخان بعد
ازین واقعه تا دهلی آمده قدم پیش می نهاد و این قضیه را از مساعدت بخت خود
می شناخت و اندیشه مند بود که اگر بیشتر روم مبادا کار من پس تر افتد و از جمعیتی که
در لاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس می داشت درین اثنای صدر بر غدر که
باد نائت فطرت شرارت جبلت داشت رسید شیرخان که مدار رشد او بر روباه بازی
بود صدر را کرم دریافت و از مژده نااتفاقی از یک دل بهزار دل شد و جواب اورا
موافق مدعای میرزا می گفت و این بی دولت تحریص پیش آمدن مخالف نمود و
مقدمات خذلان در میان آورد شیرخان حیله سازی را باد همراه ساخت تا بر حقیقت
معامله آگاهی یافته باز گردد میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دید و
دران روز جشن داشت و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده آورد و بار دیگر میرزای
کوته اندیش خام طمع باز همان بی سعادت را بپیش شیرخان فرستاد درین مرتبه این نمک
بحرام بکنار دریای سلطان پور رسیده حرف نادولت خواهی در میان آورد و شیرخان
را از گذشتن آب دلیر ساخت و درین اثنا مظفر ترکمان که بقراولی بنواحی آب
سلطان پور تعیین شده بود آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور
کرده جلیده بیگ برادر زادهٔ من که بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود
بشهادت رسید اواخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور که
پایاب بود عبور فرموده کوچ بکوچ بکنار آب چناب رسیدند و حضرت جهانبانی را چون
داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب
کشمیر فرستادند دران هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت
میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری
و رنگی چک و جمعی از امرای کشمیر مخالفت والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده بودند که

باشنائی میرزا حیدر لشکری از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود در آرند
و هرچند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو صورت نه بست و در وقتیکه میرزا هندال
خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد میرزا کامران از حدود لاهور بدار الخلافه آگره
توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دار الخلافه لشکری بیا سُلیقی بابا جوجک که
از عمدهای میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد که بیدرقه امرای کشمیر که نام ایشان
ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند بابا جوجک در رفتن مساهله نمود تا آنکه
قصهٔ پُر غصه گذر جوسه که بچشم زخم دولت ابد پیوند بر زبان عام افتاد و مشار الیه فسخ
عزیمت نمود و امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوری در شعاب جبال بسر برده منتظر
امری می بودند و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می آمد مشتمل بر مرغبات تسخیر
کشمیر و میرزا آن خطوط را بوقت عرض حضرت جهانبانی میرسانید و خاطر اقدس را
روز بروز بسیر ملک دلکشای کشمیر شوق می افزود در یولا بموجب آن رخصت دادند
که اولا میرزا با جمعی بنوشهر رود اگر امرای کشمیر که همواره ترغیب رفتن کشمیر می کردند
آمده بینند سکندر توپچی نامردم خود که جاگیردار نزدیک آنجد و دست آمده ملحق شود
و چون بعینه رسد امیر خواجه کلان بیگ که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بود و مجمل احوال او ایراد یافته خود را بکمک رسانند و چون خبر رسیدن خواجه
کلان بیگ بمسامع علیه رسد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آنصوب
گردند و آنحضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه
عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا از حدود ملتان
هیئت تفرقه شنیده بر لب دریای سندھ بمیرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب
نهصد و چهل و هفت که حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کاشمیر مصمم بود میرزا هندال
و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نمود و بجانب سند بردند خواجه کلان بیگ
که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود از سیالکوت رفته بمیرزا کامران
همراه شد و سکندر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید و در رجب نهصد و چهل و هفت

که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان متوجه حدود سند شدند بعد از چند منزل هندال میرزا
و یادگار ناصر میرزا از بے تاملی باغوای پیک مبرک که از ملازمت جدا شده بایشان
پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند درین اثنا قاضی عبدالله
با چندے از افغانان رسید قرا لان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند
افغانان سیه روزگار بقتل رسیدند و عبدالله تیره بخت که نفسے چند از عمرش هنوز
مانده بود بشفاعت بابا دوست از سیاست نجات یافت و تا بیست روز میرزایان
در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ نمی دانستند که چه کار کنند و کجا روند از بخت و
سعادت جدا گشته و هم صحبتے دولت را گذاشته مقصد گم کرده راه مقصود را بے
بنرده هایم و متحیر می گشتند و حضرت جهانبانی براهِ دشت متوجه بکر بودند و به تخمین و
قیاس راهی می رفتند آب نایاب و غله هیچ جانی بدرقه تحمل و زاد توکل طے منازل و
قطع مراحل می شد تا آنکه روزے آوازه نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو سه
کروهی میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا در وادی طلب می زنند حضرت جهانبانی میر
ابوالبقا را که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی
و جلیس محفل والا بود پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر این موکب اعلام دهد و
سخنان سعادت بخش خرد افزا گفته میرزایان را باستلام عتبه علیه هدایت بخشد
میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پند پذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت
مرافقت رهنمون گشت و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند و خواص خان و فوج عظیم
افغانان از دنبال می آمد هر چند لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود بجنگ دلیری
نمی کرد و در اواخر شعبان که اُردوے والاے باچه رسید امیر سید محمد باقر حسینی که
دیباچهٔ سادات و علماے عهد بود رحلت نمود همانجا مدفون شد و آنحضرت
بر فوت او تاسف عظیم فرمودند چون عالم کون و فساد نشاه ایست گذشتنی و گذاشتنی
رضا بقضا که شیوهٔ بالغ نظر آن مقام تسلیم است داده بحکم ایزدی راضی گشتند و
چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه که از زمین زمینداران و اعیان آن سرزمین بود

مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخر مصحوب پیک بکاول و کچک فرستادند اورا بخطاب خان جهانی و علم و نقاره اُمیدوار ساخته در باب دولت خواهی و خدمت گاری و فرستادن غله باردوی امر فرمودند بخشوی
نگاه استقبال فرستاد با نموده تسلیمات بجا آورد و با حترام پیش آمد اگرچه بخت یادری نه کرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما در انچه مامور شده بود فرمانبردار نموده بتقدیم رسانید هم پیشکش لایق فرستاد و هم سوداگران را سربراه کرد که از اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا برسم هراولی پیش پیش می رفت و در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالی که بحدود بکر رسید و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث الدین جامی را که انتسابی دودمان عالی داشت و بفضایل و مکارم متحلی بود منصب صدارت ممتاز فرمودند و چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبه لوهری که در کنار دریائے سنده روبروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت آنحضرت بنفس نفیس خود درباغے که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال فرمودند عمارات دلپذیر که در آنجا تعمیر یافته بود بذات اقدس حضرت جهانبانی پذیرفت و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از و بآنجانب آب منزل گرفت سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسن بیگ ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد و این شاه حسن بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون ست که چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد و تمامی این ناحیت را در تصرف خویش درآورد و چون موکب همایون بقصبهٔ لهری فرو نزول یافت

منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستان بوس نماند و قلعه
را بملازمان درگاه سپارد او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسنم مادام که او
بملازمت نباید آمدن من در آیین نمک خوردن پسندیده نیست و بی رخصت
او قلعه سپردن هم سزاوار و امثال این ضعیف ثانی نمود و آنحضرت او را معتمد در
داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسین بتته
فرستادند و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسین فرستادها را باداب
دید و شیخ میرک را که نقادهٔ اولاد شیخ پوران بود و جماعهٔ ارغون از قدیم بشیخ مذکور
اراده و اعتقاد داشتن برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بادشاهی
بدرگاه معلیٰ فرستاد و عرضه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد و ولایت جاجکان
در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتازست مناسب دولت
آنست که عنان عزیمت بآن صوب منعطف سازند و آنرا در تصرف در آرند هم سپاه
دولت را فراغت خواهد بود و هم من بخدمت نزدیکی خواهم شد دولت بمن قرین و
سعادت همنشین آید که آنحضرت باین حدود نزول اجلال ارزانی داشته و بمرور
تدریج دغدغها از خاطر زائل کرده بسعادت رکاب بوس سرافراز خواهم شد و
معروض داشت که چون من بعز بساط بوس مستعد گردم باندک توجه حضرت ملک
گجرات در حوزه تصرف اولیای دولت خواهد در آمد و بعد از انتظام مهام آن سائر
ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدل ساخته
از در مکر و تزویر در آمد سخنان راست نما را جلوه می داد آنحضرت میرزا هندال را
بجانب پاتره آن حدود تعیین فرمودند تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه لهری بسر
برند که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد درین اثنا بجهت سرفرازی میرزا هندال
بیورت او بحدود پاتر تشریف ارزانی داشتند و بمقدم دولت فزا پایه سعادت او را
سربلند گردانیدند چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال که زینت بخش
جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دینی و عقبی است نزدیک رسید اسباب

حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیهٔ کبری زمان زمان آماده تر می گشت
که بفیض قدوم آن نور پرورد ایزدی دیدهٔ انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم
بالا روشنی پذیرد و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن درهٔ اکلیل خلافت
ضیای صبح سعادت گیرد آن بود که درین یورش در خوبترین آنی و شریف ترین
زمانی و نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را که فروغ
عفت و طهارت و نور سلطنت ولایت از جبین مبینش می درخشید بآئین بادشاهی
درویش بزرگی در حبالهٔ عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینهٔ انعام
نقدها بر فرق روزگار ریختند و لهارا بنعیم دولت مسرور و معمور ساختند و خواجه هجری
جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عبودیت بجا آورده از آنجا همعنان
دولت و اقبال متوجه اردوی معلی شدند و مدتی خدود بکر مخیم سعادت بود رفته رفته
از بیدولتی زمینداران گرانی غله و ویرانی ولایت روداد پیوسته در خاطر میرزایان
که همرکاب و همعنان بودند اندیشهای سست و فکرهای نادرست که مشرب منافقان
گوارا و مطبوع تواند بود می گذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار
ناصر میرزا که پیوسته در باطن داعی مخالفت بود بتحریک قراجه خان که از جانب
میرزا کامران ایالت قندهار داشت برخاسته بقندهار رفت و کس پیش یادگار
ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام رخشید چون این خبر بمسامع قدسی
آنحضرت رسید روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی نهصد و چهل و هشت بمنزل
میر ابو البقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و باعزاز تمام خدمت میرزا پیش
یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند که میرزا را از خطره گاه خطا بمسلک مستقیم صواب
آورد میر بسعادت رفته میرزا را بسخنان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز
از راه مخالفت باز آورده بشاهراه موافقت رهنمونی کرد و بدین عقیدت و آئین
حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت و مقرر ساخت که میرزا از آب
گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمت گاری و جان سپاری

ثابت قدم باشد و چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ و موضع
لوه گهر که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده بودند
باو تعلق کرد روز چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت
نمود مردم بکراز رفتن میر واقف شده جمعے را بر سر کشتی فرستادند و بر میر
تیرباران کردند زخمے چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم فانی بملک
بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رقت تمام روے داد
و تا سف عظیم فرمودند و بر زبان حقائق ترجمان گذشت که از مخالفتهائے
و سرکشیهائے برادران و حق ناشناسی نمک پروردها و بدمددی یاران و
دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و چندین کلفتهائے روی نمود
همه یک طرف و واقعه میر یک طرف بلکه آن حوادث طرف این نمی تواند شد والحق
بزرگی همیں قدر بود که ازروی قدر شناسی فرمودند لیکن چون در ذات مقدس
حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل حق شناس ودیعت نهادهٔ دست قدرت
بود در چنیں مواقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولت ست قرین عقل کامل
بوده برضا و تسلیم گرائیدند و هرآئینه درامثال این سوانح دانش ربانی که بسا
مردم را پای صبر از جائے میبرد و هوشمند خدا پرست باعقل خداداد مشورت
فرموده برضا گراید و اگر بواسطهٔ هجوم عوام و استیلای طبیعت باین نزهتگاه
نتواند رسید جزع و فزع که شیوهٔ دل لبتنگان عام صورت ست گذاشته
به تنگنائے شکیبائی در سازد لله الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضائے بشریت در
اول حال قدرے مغلوب احزان و هموم شدند لیکن برهنمونی عقل کامل بطرز یکه
بالغ نظران خدا شناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته بند میوه چین باشند
بسوانح کونی خرسند گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دانستند و بدیدهٔ حقائق
بین تماشا گر شقایق این حدایق شدند بعد از پنج شش روز یمن سانحه
عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت

جهانبانی دریافت آنحضرت اورا بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند درین اثنا
شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند که انچه
التماس نموده بموقف قبول پیوست بشرطیکه ازروی عقیده آمده ملازمت کند
والی تته مدتی حرف آمدن درمیان داشت چون سخن آواز چراغ صدق بی فروغ
بود پرتو وقوع نمی تافت تا آنکه حضرت جهانبانی یکره دآنحدود دا بیادگار ناصر
میرزا کرامت فرموده غرہ جمادی الاخری نهصد و چهل و هشت بصوب تته نهضت
فرمودند و اینچنین ولایت خراب که بیمامن عدالت پادشاهی رو بآبادانی نهاده
ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده بود بمیرزا داده بیشتر عزیمت
فرمودند نزدیک قلعه سهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و برش بیگ برادر بزرگ
شاهمخان و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سوار می رفتند که جمعی از قلعه برآمده
و قصد این جماعه نمودند اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف تاختند
و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه در آمدند چندی ازین شیران بیشه مردانگی نیز
بقلعه درآمدند چون از کمک ناامید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند
و در هفدهم رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعه سهوان را
محاصره فرمودند بیشتر ازانکه موکب همایون بگرد قلعه نزول فرمایند محافظان حصار
حدائق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند و در ایام محاصره حاکم تته پیش
آمده سرراه گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد از امتداد محاصره
و کم رسیدن غله بمعسکر اقبال فرومایهای بی حقیقت راه گریز پیش گرفتند تا آنکه
مردم کلان را گمان حقیقت بآنها برده می شد پای صبر از جای لغزید چنانچه
میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی
حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی بیگ و خواجه محب علی بخشی پیش
یادگار ناصر میرزا شتافتند و درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیگ
و جمعی دیگر اتفاق نموده می خواهند که خودرا برکناره کشند آنحضرت ازروی احتیاط

منعم خان راکه سرگروه آنها بود مقید ساختن سخن باین سربند داشته شرح شمهٔ
از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته می شود چون آنحضرت اورا به بکر گذاشتند او
لهری را جای اقامت خود ساخت دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا
ریختند و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد محمد علی قاپوچی
و شیردل که هردو بمنعم خان قرابتے داشتند مردانه شربت شهادت درکشیدند بارسوم
دلیرانه از کشتی برآمده دریک زمین جنگ صف کردند درین مرتبه مردم میرزا آنچنان
دستبردی نمودند که قریب سی صد چهار صد کس مخالف بقتل رسیده آن ریگ
یقسنده بخون فاسد این خون گرفتها سیراب شد و آنچنان ترس فرو گرفت
که دیگر ارادهٔ پیش دستی نکردند و میرزا شاه حسین بیشتر داعیه فریب بخود قرار
داده میرزا از راه راست بیرون برد و بابر قلی مصدار خودرا پیش او فرستاد که
من پیر شده ام و غمخواری ندارم صبیه جود را بتو نسبت می کنم و خزائن بتو می گذارم
و در وسے چند که از حیات مستعار من باقی ست رائگان از دست نمی دهم و
باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد الغرض آن ساده لوح را بمواعید کاذبه
عرقوبی فریفته ساخت و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر
جبین حال خود نهاد اگر ذرهٔ از مروت و شمه از فراست در جبلت او تعبیه
می بود بر تقدیر صدق مواعید هم هرگز قدم در دایرهٔ بیوفائی می نهاد و بر سخنان
غرض آمیز عذر اندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت ورزی خودرا سربلند
می داشت و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار
ناصر میرزا فرستادند که خودرا بر سر حاکم تته که سر راه گرفته بزودی رساند تا معسکر
اقبال از تنگنائی ضیق بتوسعه گراید میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاس
ظاهر بقدر ظاهر نموده پیش خانهٔ خود بیرون فرستاد و در روان شدن بر بهان
خیال خام تعلل و اهمال می نمود درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را
که از نسل مشائخ ترکستان بود و آنحضرت اورا یکی از میر مالان خود ساخته بودند

فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد این بے سعادت چنانچه گفته۔

مصراع   کین ره که تو می روی بترکستان ست

کج روی کرده برعکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاه بین کرد که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و بیش خانه را که بیرون فرستاده بودند برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار همچنان برسر ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه می گذرد توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده تاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکر و لهری توجه فرمودند و در خلال این حال یکے اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکم تته گندم دهاله که از زمینداران دولت خواه بودند و در کشتی بهم رسانیدن وغیر آن دولت خواهی ها بموکب عالی نموده بودند گرفته پیش حاکم تته فرستاد تا آن حق ناشناس آنهارا بجریمه توفیق این خدمت بقتل رسانید و آنحضرت این عمل ناشایسته او وصد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مدارا بودند که شاید بر صفحهٔ اعمال رقم پشیمانی کشیده درمقام تدارک درآید چون رایات عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا باحمست خود بقصد اردوی معلیٰ متوجه گشت آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند هاشم بیگ که از معتمدان خیراندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید و جلو میرزا بعنف گرفته تاب داد و انواع سرزنش و نکوهش کرد و تلخ و درشت گفت که نمگرراه و رسم مروت و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم برافتاد چنیں سبک سری کردن و باولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ملت و کدام قانون عقل و حکمت رواست۔   شعر

نیکو مثلے زد آن سپهدار	کاندازهٔ کار خود نگهدار
بر پایهٔ قدر خویش نه پای	تا بر آسمان کنی جای
هر مرد که شغل خویش نگذاشت	برخورد ز هرچه دو جهان کاشت

امثال این سخنان ہوش افزا گفته میرزا را به بند لهری باز آورد و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بی حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و دقائق مصلحت ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام می باید در دیار سند نقش مراد نه نشست و عیار جوهر نامردی مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بد مددی برادران و بی خردی اقربا و نا مساعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید و تفرید قدم شوق در بادیه رهروان راه خدا زنند و حلقهٔ کعبهٔ مراد و سررشتهٔ دامن مقصد بدست آرند با آنکه کنج عزلتی گزینند و زاویه فراغ از دیدن اخوان زمان اختیار کنند و ازین جهان پرآسیب و جهانیان پرفریب برکران باشند جمعی از همراهان خیراندیش که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند و الحاح و زاری در خواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت در آن ست که در ینولا سایهٔ همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نفسی را ست که بارها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده است و لشکر و سامان دارد ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد و بتدریج انچه مکنون و مامول خاطر دولت خواهان ست صورت وقوع یابد حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاه داشته بآنصوب توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصائح دولت افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید بر افعال شنیعه خود واقف گشته مسلک هدایت پیموده باشد و از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید و دران عطوفت نشان این بیت زدهٔ کلک عنایت شده بود۔ شعر

اے برخسار چو مه چشم و چراغ دگران — سوختم چند شوی مرهم داغ دگران

میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد بهمان خام طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود حضرت جهانبانی

بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه بجانب اچه نهضت فرمودند و از انجا هیزدهم
ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه
بقلعه دیوراول نزول اجلال فرمودند و در بیستم ساحت واصل پور مضرب خیام
رفعت اعتصام شد و هفدهم ربیع الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول
افتاد و در اثنای راه دور بینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه مند بوده
سخنانی که لائق آداب حزم باشد بوقت عرض می رسانیدند و پیوسته بمضمون احتیاط
که عنوان منشور دولت آگاهی می دادند تا آنکه میر سمندر که از هوشمندان سرآمده
بود بحکم عالی پیش مالدیو شتافت و بر مکنونات ضمیر خاطر او اطلاع یافته معاودت
نمود و بعرض اقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص تمهیدی دهد اما ظاهر
آن ست که پرتو صدق نداشته باشد چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید
سنگاهی ناگوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی
رسیده الماس گرانبها را در مقام جستجوی خریداری درآمد چنانچه از او صناع
او بوی خیر استشمام نمی شد حضرت جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطر نشان
کنید که امثال این جواهر گران بها بخریدن بهم نمی رسد یا بجوهر شمشیر آبدار بدست
افتد که رای جهان آرای باو انضمام یافته باشد یا بعنایت بادشاهان والا
میسر می شود و بالجمله از آمدن این فیروز اندیشه مند شدند و بر دریافت سمندر
تحسین نمودند باز از روی حزم و احتیاط که دام کار فرمان روانست علی الخصوص
در فطرت و تنگدستی رایمل سونی را فرستادند که بسارعت خود را آنجا رساند
وانچه بفروغ فراست دریابد عرضه داشت نماید اگر مجال نوشتن نباشد باشارت
معهود اعلام نماید اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را
باهم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد و موکب عالی از
قصبه پهلودی که در سی کروهی جودهپور که موطن مالدیو است دو سه منزل گذشته
بکنار کول جوگی نزول اقبال فرموده بود که قاصد رایمل سونی رسید و انگشت

خنفر را گرفت و ازین اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بصریح نیز انجامید
که اندیشه این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر ست و جمعے کثیر را بعنوان استقبال
تعین کرده خیالات باطل در سر دارد آنحضرت عنان عزیمت بصوب بهلودی
منعطف گردانیدند اگرچه گروہے از مردم برین اند که مالدیو در بدایت حال در مقام
خیراندیشی و خدمت گاری بود آخر بواسطهٔ اطلاع بر بے سامانی سپاه و قلت لشکر
از نیت اصلی برگشت یا بواسطه مواعید خداع آمیز شیر خان و ملاحظه استیلای او
یا بسبب تحذیر او از اعانت و خدمت بر ہر تقدیر براه ہدایت و سعادت از دست
داده ورق اخلاص گردانید و جمعے اتفاق دارند که از مبدء تا منتہم اظهار بندگی نمودن
و عرایض عبودیت فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود القصه چون دران
هنگام جهان آرایان نگارخانه تقدیر در آرایش کار دیگر بودند ہر کارے که پیش گرفته
می شد بنظام نمی انجامید و از ہر جا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور
می آمد و چون زراندودی این سیاه خاسره بمحک تجربه رسید و غدر این نادرست
در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعے دیگر از ملازمان
موکب مقدس حکم شد که پیشتر رفته سر راه بد اندیشان را گرفته نگذارند که بار دوے
معلی پاے جرأت نهاده دست اضرار رسانند و همچنین ملاحظه کرده می آمد باشند و
اگر قابو باشد دستبردی هم نمایند و آنحضرت با معدودی از جانسپاران حقیقت
کردار و مخدرات سرادق عصمت روان شدند از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علی بیگ
جلایر و ترسون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعے دیگر بودند که مجموع عدد
ایشان تا به بیست نفر می کشید و دیگر بعضے از غلامان خاص و شاگرد پیشهائے
وفاکیش و از طبقه اهل سعادت ملا تاج الدین و ملا چاند منجم در رکاب نصرت قباب
حاضر بودند چون موکب عالی از بهلودی گذشته بسا تلمیر رسید فوجی از مردم مالدیو
نمودار شد و امرای که بدفع این مردم تعین شده بودند راه گم کرده بطرفے دیگر
افتادند و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات عالیات واقع شد آنحضرت که گوه

شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار در آورده با عقل خداداد و خرما در زاد رجوع فرمودند شیخ و اکثر از عفائف را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند شیخ علی بیگ باسه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای تنگی در آمده بود تاختند تاختن همان بود و برداشتن همان جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتائید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند و حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شد غرهٔ جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب عالی شد و درین منزل امرا که راه گم کرده بودند و از اراجیف مجروح خاطر شده سعادت ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند رای جیسلمیر که رای لون کرن نام داشت از بیدولتی در مقام بد مددے شد و کول آب را محافظت کرد تا موکب پادشاهی که محنت چول کشیده و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده بود از بیتابی در آزار باشند شیران بیشهٔ حقیقت پیش آمده دستبردی نمودند و آن گروه بی‌شکوه را شکست دادند و از آنجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض انحصار امرکوت گشتند و دهم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین که مطلع نیر جلال و مخزن گوهر اقبال ست شرف نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه رانا پرشاد تمام داشت قدوم عالی را پیرایهٔ افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای دیده دران زمانه گشت آنست که در هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی بآن یگانه درکارخانهٔ تکوین حامله بودند روزی که در چولی در آمده گرم رفتن میل اندس تا نار شد دران صحرای بی آب و دانه که نشان غله بدشواری بهم رسد متفحصان بارگاه مقدس حیران ماندند که ناگاه شخصے انبان پر از جواری بفروختن آورد چون اورا در بارگاه مقدس حاضر ساختند در مقام برآوردن شدن ناگاه از میان آن طرف انار کلان سیراب برآمد و موجب عشرت و انبساط گشت و جهانی در حیرت فرو شده حمل بر کرامات

نمودند روزے چند دران سرزمین دل کشا توقف اتفاق افتاد و درینجا تردی
بیگ خان و جمعے دیگر مال و منال و اسباب و اشیا راکه همه بدولت ابد قرین
بهم رسانده بودند درچنین عسرت و شدت از آنحضرت باوجود اظهار طلب دریغ
می داشتند باتفاق رای امرکوٹ گیرانند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت
ذاتی از غایت مهربانی و انصاف بعضے از اموال ایشان بجهت مددخرج ملازمان
رکاب نصرت اعتصام برداشته قسمت فرمودند و اکثر آنرا بهمان پست فطرتان
تنگ حوصله بازدادند سبحان الله از یمن برکات ذات قدسی صفات حضرت
شاهنشاهی ظل اللّهی گردن ابنای زمانه در ربقه اهل روزگار چگونه در قید کمند
ارادت و اخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام و امنای کبار
بادنی درجه اخلاص مشرف نمودند و از مال که از برکات عنایت صاحب بهم
رسانیده بودند درچنین وقت احتیاج خست نمودند و امروز محقران و درایستادگان
بارگاه عبودیت را در صفت جانسپاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال
اخلاص ست اگرچه در مقام عتاب و خطاب باشد تکلیف خاصان درگاه
و مقربان پایه اورنگ والا ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیدهٔ ازلی براے
انتظام احوال جهانیان و جهان بر مسند رافت و سریر خلافت سربلند دارد
چون حضرت جهانبانی را داعیه پیش رفتن در ضمیر صائب تمکین داشت و وقت
ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده بود بملاحظه اختیار ساعت سعادت
آثار غره رجب نهصد و چهل نه هودج عفت و محمل عزت حضرت مریم مکانی را
با بعضے از جانسپاران دران حصار سعادت اساس بجهاندار جان آفرین سپرده
بدولت و اقبال بیشتر نهضت فرمودند درین هنگام که چشم امید بیدار نشینان
شب انتظار باز بود و در ناامیدی بر روی روزگار فراز شرف ولادت حضرت
شاهنشاهی ظل اللّهی روی نمود در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن
نور پرورد الهی چنانچه سمت گذارش رفت از بطن کمون بعالم ظهور آمد تا همه عنهاے

جهانبیان بشادی جاوید انجامد و دل حضرت جهانبانی که ابله زد کلفت بود مرهم آسایش یابد و آشوب خانه صورت نظام گردد تفرقه زار معنی بجمعیت گراید فقار گیان قوت از تماشای فعل کامروا شوند منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند خسرو را صاحب پدید آید انصاف را پدر مهربان شود تمیز را دوست دانا گردد عدالت را پادشاه راستین باشد عطوفت را جوهر شناس خورده بین ظهور کند قدر دانی را بازار رواج گیرد صلح کل را میانجی دانش نواز پیدا شود ظاهر را آینده و باطن را نماینده گردد المنة لله که برحسب امید شب دیجور تفرقه را سحر جمعیت ساطع شد و شام اندوده را صبح شادمانی طلوع نمود آرزوی آسمانیان برآمد و آبروی زمینان پیدا گشت و چون این بارقه ظلمت سوز و لامعه گیتی افروز از آسمان قدس دران گل زمین پرده کشائی نمود مژده رسانان تیزرو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند و در اثنای راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لائحه غیبی نگران بود ازین مژده جان بخش یکدل هزار دل شده سجدات شکر پروردگار که در خارستان نامرادی گل مراد شگفاند و در تهیدستی ناکامی هزاران کام درکنار نهاد بجای آوردند و درون بیرون شادی ترتیب داده بنشاط پرداختند و وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشن اقبال بکامیابی الطاف بیکران شرف افتخار یافتند و شرح این جشن عالی که عید آسمان و نوروز روزگار بود و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضے سوانح دیگر که لیاقت طغرای این منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت در ابتدای این کتاب عالی خطاب اندراج یافته چه این ارژنگ معنوی در نگارش بدیع و ارادات و شرایف واقعات و جلایل فتوحات حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس و هرچه غیر این نگاشته قلم نیاز گردد تقریبی ست و سیرابی سخن و پیوند معنی بران باعث والمنة لله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام نیز از آدم تا اینندم بطن

بطریق اجمال گزارش می یابد و نامی رود نقاب از چهرهٔ تفصیل می کشاید القصه ازانجاکه عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان مروّت و فتوت بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرد را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص این معنی ست در نظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو دو مال دو سیرت قدر این دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد ناگزیر بار التماس جانسپاران بارگاه سلطنت متوجه شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند هرچند رای جهان آرای برین نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بآنحدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه چون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را که اباً عنجد بجانسپاری و اخلاص موروثی اززمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیاز می افراشت با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون شیخ علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بمعرکهٔ نبرد شیر مردانه نهاد و باندک کسی داد جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرق و منهزم ساخت بتاثیر صبح ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بر دمید و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عبرت شد و ساحت قصبهٔ جون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبه رفیع عتبه ورود هودج عزت حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوٹ که مولد اشرف بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد و چون این معموره بر کنار آب سند واقع شده و درکثرت حدائق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چندگاه در ظاهر قصبه درمیان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ می شد و آن جماعه شکستهای درست می یافتند

و شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود درین ایام بدرجهٔ شهادت
رسید روزے شیخ علی جلایر و تردی بیگ خان و جمعے بتاخت تاجیتی نامزد شده
بودند سلطان محمد بکری و جمعے کثیر بر سر ایشان ریختند و تردی بیگ خان در جنگ
مساہلہ نمود شیخ علی بیگ ثابت قدم در زبده دران عرصهٔ رزم که بساط بزم شیر
مردان بود شگفته روے شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی از
واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضے امور دیگر درمیان آمد لاجرم دل از
حدود بکر سرد ساخته اراده توجه بجانب قندهار مصمم ساختند در خلال این ایام هفتم
محرم نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایهٔ سریر مقدس رسانیده
مرهمے بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت گشت و از غرائب آنکه
چون مشارٌ الیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد پیش از آنکه سعادت
ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه
سپاه نصرت قرین متحیّر ماندند که همانا از جنود غیبی ست و چون ظاهر شد که بیرام خان
ست غریو از ایستادگان مصاف مضرت برخاست و باعث مسرت خاطر حضرت
جهانبانی گشت و باین تقریب چند روزے دران گل زمین توقف روی نمود و مجملی
از احوال بیرام خان آنکه در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جانسپاریها کرده سنبل ردیه افتاد
و براجه مترسین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبهٔ لکنور التجا برد و مدتے
در حمایت او بود و چون این خبر بشیر خان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه
بیچاره شده خان را پیش او فرستاد و در راه مالوه باو رسید در اول مجلس شیر خان
برخاسته دید و در طلب خاطر سخنان فریبنده گفت و درمیان سخنان اظهار نمود که
هر که اخلاص دارد خطا نمی کند بیرام خان در جواب گفت چنین ست هر که اخلاص
دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک برهان پور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابو القاسم
حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد و در راه ایلچی شیر خان که از گجرات
می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابو القاسم را که بصورت وجیه نمودی داشت گرفت

بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم ابوالقاسم مردمی
بجای آورده گفت این ملازم منست می خواهد که فدای من شود زنهار دست
ازین باز دارید و همان معامله که ع

مرا بگذار و دستِ یار من گیر

درمیان بود باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت
و ابوالقاسم را پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را بشهادت
رسانید و بارها شیرخان می گفت که همان زمان که بیرام خان که دران مجلس گفت که
هرکه اخلاص دارد خطائی کند فهمیده بودیم که با مانمی سازد و سلطان محمود گجراتی نیز
هر چند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود و در رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت
و از آنجا بولایت هردوار شتافت و ازانجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان
در قصبهٔ جون رسیده سربلند گشت + +

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم شرف ولادت

بر صحیفهٔ علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابدست چنان ثبت افتاده که چون
جهان آرای را از افراد کائنات درجلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک
کرامتش بنهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق
عادات از مطاوی احوالش پرتو ظهور یابد هر یکے ازان منهی غیب باشد که بابانگ
بلند طنطنهٔ علومدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند و باظهار این معنی سعادت
فزای جهانیان گردد و از بدائع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده
که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال

قدم در ماه هشتم نهاده بودند امرے بدیع از آنحضرت روی نمود شامگاهی که پرتو
بتاثیر صبح دولت بود عفت قباب یعنی آنکه آن تو بادهٔ باغ قدس را شیر
می داد از مخالفت عصمت نقاب با هم آنکه و جمعے دیگر آرزوی خاطر داشت و
ازین که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی
سحر می کند که حضرت شاهزاده عالمیان غیر از و بشیر دیگرے میل نفرمایند بغایت
دل تنگ بود درین اثنا وقتے که کس آنجا حاضر نبود آنحضرت خلوت دیده متکلم
شدند و زبان کرامت بیان خود به تسلی خاطر محزون یعنی آنکه مسیح وار کشودند و فرمودند
که خاطر خوش دار که نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت و شب اندوه ترا
نور شادمانی خواهد بخشید و زنهار این راز ما را آشکارا نه کنی و این اسرار الهی بیوقت
شهرت نه دهی چه حکمتهاے غیبی و مصلحتهاے کلی در ضمن این مندرج ست یعنی آنکه
می گفت مرا این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد و عقد اندوه بیکبار از دل
من کشوده گشت و ازین رهگذر که کفایت چنان نور پروردی و خصانت چنان
فیض گستری بے مشارکت و منازعت دیگری از درگاه صمدیت حوالهٔ من شد
انشراح خاطر یکے بصد و صد بهزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از
بیش بر روی روزگار من کشوده می گشت و بشکر این نعمت عظمے قیام نموده از
دل و جان بخدمت متوجه شدم و نعمت و دولت دو جهانی بمن روے آورد و
این راز سر بمهر را پنهان می داشتم تا آنکه آن نونهال دولت سریر آرای ملک
کشور کشائی گشته روزے از عرصهٔ دهلی بشکار حوالی قلعهٔ پالم تشریف برده بودند
در آنجا مارے بغایت بزرگ و مهیب در سر راه پیدا شد که ارباب تهور را دل از جای
رفته بود آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بے اندیشه که بخاطر عاطر
رسانند ید بیضا نموده متوجه مار شدند و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست
اقدس گرفته زبون ساختند یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این
آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب بمن آمده نقل کرد دران وقت این راز

سربستہ و سرپوشیدہ کہ خود دیدہ و شنیدہ بود بفرزند ارجمند خود در میان آورد و
گفت آنحضرت در صغر سن آن اعجوبہ را نمودہ بود اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع
نیست چہ ہر قفل را وقتی ست و ہر قوتی را محلی این راز سربستہ کہ تا غایت بر زبان
نیاوردہ بودم سبب آن بود کہ با ہر کہ می گفتم باور نمی کرد بلکہ مدعیان بسخافت عقل
من نسبت می کردند و چاشنی این سخن در کام مرام آنہا تلخ می نمود و نیز مراد را اظہار
آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز
گشودم کہ آن نشانہ خردسالی بود و این نمونہ کلان سالی اے فرزند گرامی ازان مظہر
کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شگرفنامہ ابوالفضل این
دو قضیہ را اگرچہ از مردم ثقہ شنیدہ بود اما ان ازان عفت مآب بیواسطہ نیز
استماع نمود و انچہ راقم از کمالات قدسی و خوارق عالی ازین نور پروردہ الہی بچشم خود
دیدہ است و بنظر اندیشہ خود سنجیدہ از اندازہ بشری و حوصلہ انسانی بیرون ست
الحق انچہ از والدۂ ماجدۂ میرزا عزیز کوکہ منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاہر ست و
انچہ این مسکین مشاہدہ نمودہ عبرت افزای ارباب باطن ✣ ✣

توجہ موکب حضرت جہانبانی جنت آشیانی بقندھار و از آنحدود سفر حجاز گزیدن و آہنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیت لم یزلی بر ین رفتہ کہ بادشاہی کہ خلعت والای دولتش
را بطراز خلود و بقا مطرز سازند و قوائم عظمت سریر و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار
و استعلا می شد و معزز گردانند بعضے طوارق انقلاب نما و سوانح انحراف انتما پیش راہ
رو می آرند و فی الحقیقت آن نمود لیست بی بود و عقدہ الیست عاقبت محمود کہ کوتہ نظران
آنرا از اسباب منقصت داشتہ در جنر اعتباری آرند و بلند بینان خال رخسار دولت

دانسته نشان دفع عین الکمال می سازند دولت مندرا انچه ناملائم طبع پیش راه
آید آنرا از متممات کمالات می شمارد و بند و بست خسران دین و دنیاے خود
دانسته بگریبان اندوه فرو می رود در رجعت کواکب که سریر آرایان هفت اقلیم
افلاک اند نموداریست ازین حال و تمثالیست ازین نقش هر چند آفتاب
عالم تاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پرده بیش نیست که بر چشم
جهانیان فرو هشته می شود و منقضی بآن بارگاه عالی نمی رسد چون بظاهر سبب
خفا می شود و تند باد سطوت الهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه
می نشاند و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم راهبریست مشعله در دست چه همان
نسبت و حالتے که آن گنج انوار را در مشرق ستا همان نسبت و حالت در تتق
مغرب و همان حالتے که در حین سمت الراس و زوال نصف النهارست بے نقص
کمال همان حال در وند رابع نصف اللیل متیقن و این تفاوت نسبت برایان
خاکی نژاد و ساکنان سنتی کل مخیل ست والا ذروهٔ جلال او ازان مقدس ترست
که اندیشهٔ ارباب نقص پیرامون آن تواند گشت بنابراین مقدمات هر که بصاحب
دولتان تاجداران صاحب اقبال بد اندیش بود سرانجام کار بنگال اعمال خویش
گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سعی اعظم باشد و مرات این حال واقعه عبرت
افزای حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که در اندک فرصتے دامن اقبال آنحضرت
که غبار آلود حوادث بود بسر چشمه افضال شست و شو یافت جمیع کافر نعمتان
بسزای نیات و اعمال خود رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان برق قهر الهی سوخته
شد و نشان هستی این بیدولتان از صفحهٔ روزگار سترده گشت چنانچه مصاعب
و متاعب عسر و موارد و مطالع یسر جا بجا بتوافیق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گزارش
می باید و بالجمله چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی را باطن قدسی مظاهر از طرز دنیای
ناپائدار افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه عالی بر خاسته بخاطر اقدس رسید که
بحاکم تته صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا آنجا رسید

حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه
تجرید و تفرید نهند و بارتقای مصاعد شوق و شغفت هما دار اوج عشق را زیر پر و
بال همت گیرند و چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل
بکعبهٔ گل نیز برده صورت را بمعنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته
صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند تا این معنی باعث تالیف قلوب شود و موجب
هدایت حقیقی ساده لوحان صورت پرست گردد درین اندیشه بودند که حاکم تتته
این معنی را دریافته سعادت خود دانست و عرضه داشت صلح فرستاد چون آنحضرت
را شاهباز بلند پرواز همت بصید عنقا پر کشاده بود و نظر دوربین از صیدهای
مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد ارغونیان
که کار بر ایشان تنگ شده بود از مژده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند و این
معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب شناخته پیشکش فراوان فرستادند
و انوار معذرتها خواستند و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع الآخر سال
مذکور از قضیهٔ جون بصوب قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری توجه
موکب بادشاهی شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعملی خود استحکام قلعه نموده
با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجه اردوی معلیٰ شد که بپایمردی شقاوت
رفته دستگیر کند درین اثنا امیر الله دوست که از فضلای عصر بود و چندگاه وکالت
میرزا کامران باو تفویض داشت و شیخ عبد الوهاب از اولاد شیخ پوران از جانب
میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون می رفته اند خبر موکب
عالی شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند حضرت جهانبانی میر الله دوست را مثال
عالی فرستاده طلب فرمودند او از بی سعادتی حرمان شرف ملازمت اختیار کرده
عذر آورد که اهل قلعه نمی گذارند چون موکب عالی بحدود شال که از قندهار
قریب سه فرسخ ست نزول فرمود جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود
و جاگیری دران حدود داشت بزبان گیری کسان گذاشته بود دو کس از ملازمان

بادشاهی راکه پیشتر بسر چشمه رسیدند دستگیری کرده بردند یکی ازان دو کس فرصت یافته
از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان که از قراین احوال دریافته
و از زبان آن جماعه شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافر
نعمتی این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار برطرف ساختند و
بجانب مستنگ غسان عزیمت منعطف فرمودند ماهنده محمد دیسی رخصت گرفته
بقندهار متوجه شد مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی بنمط خود بمیرزا عسکری مصدر
باین عبارت که برادر کم مهر بی ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند
اما گوش حق شنو کو و دل دانای درست و فهم کجا آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته
بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان
و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا درین صورت
مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث عظیم روی دهد
ابوالخیر و جمعی از اشرار و بعضی سخنان خوش آمد قانه برانداز که بظاهر صورتی دارد و
بباطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید گفته میرزا را برداعیه خطا مصمم ساختند صبح
آنروز که شام او بار او بود میرزا بخیال فاسد متوجه مستنگ شد یک دو راه رفته از
ملازمان خود پرسید که این راه که دیده است جی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان
بود درین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را من بواقعی
می دانم و مکرر آمده شد کرده ام میرزا جواب داد که راست می گوید جاگیردار این
حدود بوده است او را فرمودند پیشتر می رفته باش و راه سر کن او اظهار کرد که
باقوی من زبون ست میرزا بجانب ترسون برلاس که یکی از ملازمان او بود اشارت
کرد که اسپ خود را باو بده او بعد از تعلل کار خود را بدرستی رسانده اسپ داد جی
بهادر که سابقا در هندوستان در سلک ملازمان بادشاهی منسلک شده بود برهنمونی
سعادت از آنجا پاره راه پیشتر آمده جلوریز خود را بجادر بیرام خان رسانیده برده
گشای حقیقت حال شد بیرام خان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد

واز عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت آنحضرت کسان پیش تردی بیگ خان و بعضے ملازمان دیگر فرستادند که اسپے چند فرستند آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا نمودند آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنهارا ادب کنند و سزاے کردار در کنار شان نهند بیرام خان بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمی تابد کافر نعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شوند التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدودے از مخلصان جان نثار راه دشت پیش گرفتند و اراده قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده آهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نورد راه فراق گشتند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاس و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الهی ست غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمی رسد بهر طوریکه باشد هودج عزت حضرت مریم مکانی را بموجب عالی رسانید این سعادتمندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجاے آوردند قدرے راه طے شده بود که شبے نیزه تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس روی نمود بیرام خان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبت زر و اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر انور لائح است درین وقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با دو سه نویسنده خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوی معلی را می بیند لائق دولت آنست که تکیه بعنایت الهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه رسانیم و کار او بسازیم هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان او از همه نمک پرورده این درگاه اند ناگزیر آمده ملازمت اختیار می کنند آنحضرت از روی حساب معامله این کنگاش را تحسین نمودند اما از پاک طینتی و خیر اندیشی بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهادیم و راه دراز پیش گرفته فسخ آن نمی کنیم مجدد آ حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال که دافع آفات و رافع مخافاتست سپرده و هدایت ازلی بدرقه راه ساخته و عنایت رفیق گاه و بیگاه کرده بر توسن همت زین دولت بستند و

پای توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند میرزا عسکری که باندیشه تباه
نزدیک بمستنگ رسید میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت
جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه دارد در وقت سواری
حضرت جهانبانی میر مذکور می رسد و می خواهد که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته
بگذارند و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم الهی بسخنان واهیه او متوجه ناشده گرم
رفتن می شوند میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود
را فرستاد که اردو را محافظت نمایند و بگذارند که کسی از اردو بجائی رود و حقیقت
خبر کردن جی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی را از میر ابوالحسن صدر به تفصیل
معلوم کرد تردی بیگ خان و سائر ملازمان بی حقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا
همه را بمردم معتمد خود سپرد کوته اندیشی که از روز بد و عاقبت وخیم بندیشیده راه
نامردی و بی آزرمی پیش می گیرد در معنی تیشه بر پای دولت خود میزند و خود را
آماده بلیات و نکبات آسمانی می گرداند چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار
پوشیده نیست میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که
ما بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه چول پیش گرفتند باز پرسید که
میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند که
خوب یک شتر میوه از رکاب خانه بمیرزا ببرید من هم می آیم و شب در خیمه خود بایک
دو نویسند و بعضی از اسباب که از سرکار پادشاهی آورده بودند می دید و می نوشت
و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بتفرس صائب دریافته معروض داشته
بود فردای آن روز چاشتگاه بلند میرزا نقاره نواخته از منزل خود باردوی معلی آمد
بر در دولتخانه حضرت جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یک بیک از خرد و بزرگ
گیراند تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد و هر کدام از مردم و ملازمان بیوفا را بمردم
خود حواله کرد و قندهار برده جمعی کثیر را بقین و شکنجه هلاک ساخت و مبلغی کلی از تردی
بیگ خان گرفته در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا آنچنان گناه

را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلارا اگر گردی از نزول پاداش نام نهند هنوز گنجائش ندارد۔ **شعر**

اگر بد کند مرد بد روزگار — نکو گردد از پند آموزگار
سرانجام راز آشکارا کند — همان گوهر خویش پیدا کند

بر باریک بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکے از برگزیدگان ازل را بنگین سلطنت برآرایند و تارک دولت اورا بتاج خلافت بلندی بخشند لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرائب مبشرات غیبی و تفاولات آسمانی که درین ولا نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری باُددی علیا رسید داعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و باهم آغاز حضرت شاهنشاهی را بردوش عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند میرزا هرچند روی توجه بجانب آنحضرت کرد و در مقام شگفتگی در زهر خند آمد و آنحضرت که دران هنگامه مجموعه کمالات سال خوردان جهان بودند و باوجود خرد سالی اصلا شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیهٔ حال آنحضرت هویدا بود میرزا طریق شده گفت که می دانم فرزند کیست باما چگونه شگفته شود و بعد از زمانی انگشترین میرزا راکه در گردن او حمائل بود و علاقه گلگون آن نمایان بطریق عادات اطفال فی فی بلکه بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند۔ بگیرند میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد دقیقه شناسان محفل این معنی را تفاول بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چشمه سار افضال الهی آب رفته بجوے آید و از آنجا حضرت شاهنشاهی موید بتائید الهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند در قیام جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروائی از پیشگاه احوال آنحضرت می درخشید و انوار خدا شناسی از لائحه اطوار و آثار هویدا بود در اثنای راه کوکی بهادر که یکے از معتبران میرزا عسکری بود نزدیک کجاوهٔ حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت بادشاه می رسانم میر مذکور جواب گفت که

چون حضرت بادشاه خود نبردند همانا مصلحت در گذشتن بود و نیز بے حکم عالی این دلیری
از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت کردم که بر چنین ایام تنهائی
لوازم خدمتگاری بجای آرم و می خواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم اکنون
که مرا باین سعادت سرفراز نمی سازند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهند که بحضرت
گذرانم میر غزنوی طاقیه آنحضرت که اکلیل ماه سعادت بود به بهادر داده اورا باین
دولت سربلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را هیزدهم رمضان
نهصد و پنجاه بقندهار آورده در بالاے ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم
آغا و جیجی آنکه و انکه خان بدوام خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند و استفاضه
انوار قدسی می کردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی نشو و نما
یافت بسلطانم بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی
و مراسم خدمت اهتمام می نمود بظاهر نگاهبانی می کرد و بباطن خودرا در برابر نور
مطلق داشته روشنی پذیر بود و روز بروز فر بزرگی از جبین نور افزاے آن
جهان سعادت بیشتر می دید هرکرا تائید الٰهی پرورش نماید و در حد ذات
نور پرورد ایزدی باشد بداندیش را در حق او جز نیکی در خیال نگذرد و از مخالف
جز خدمت و موافقت بظهور نیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که عطوفت
پدری و رافت مادری باید که تکفل مهمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش
می دهد تا دوربینان ملک دانائی را باے ارادت محکم تر شود و کوته اندیشان ساده
لوح را چراغ هدایت بدست افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی بر دوست و دشمن
ظاهر گردد از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال یک سالگی
خودرا علی الخصوص دران هنگام که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند و مرا
بقندهار آوردند یک سال و سه ماه بودم نیک بخاطر دارم روزے ماهم آنکه والده
ادهم خان که بخصانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود بمیرزا عسکری
معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان روان شدن بپاے

رسد پدر یا پدر کلان یا کسے که در عرت بجاے آنها تواند شد دستار خویش را از سر بر داشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی می زنند چنانچه آن نخل امید بزمین می آید اکنون حضرت جهانبانی ندارند شما بجای آن پدر بزرگید مناسب آنست که این شگون که بمنزلهٔ بند چشم زخم ست شما بجاے آن از بدر میرزاد رساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت و من از پای در آمدم می فرمود که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر ست و نیز در همان ایام برای تبرک و تیمن بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند راه رفتن و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظرست کسے را که در نزهت سراے دل چراغستان افروخته باشند صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید چون سر رشتهٔ سخن بدینجا می کشید برای سیرابی سخن از بقیهٔ سرگذشت شیر خان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال میرزا کامران که بکابل رفت و میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده ماند ناگزیر ست تا جویای آگاهی پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را به هشیاردلی و نیک عملی سپری کند پوشیده نماند که شیر خان از آب پیاده گذشته با هستگی قدم پیش می نهاد و با چندین اسباب نبرد با حظهٔ تمام می بود و هراس عظیم داشت که مبادا از یک جانب بهادران موکب بادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند و دغل بازیهاے تدبیر نمائی او یکبار سیج برآرند جمعے کثیر را پیشتر روان ساخته بود و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی می داشت بعد از چند روز که بے اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست بلاهور آمد و ازآنجا تا خوشاب رفت و در بهره و آمده و روزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ گکر و سلطان آدم از زمینداران معتبر آمده و اند فرستاد و چون نعمت پرده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمرے کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند شیر خان از انجا بهتیا که از محال منسوب گکرانست شتافت

وجمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد گران داد مردانگی داده لشکر افغانان را شکست
دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتاد بفروخت رفت شیرخان می خواست
که خود به سر ایشان رود با هوا خواهان خود مشورت کرد همه صلاح و ران دیدند
که کار این گروه که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند بتدریج و تدبیر باید ساخت
و مناسب آنست که درین حدود لشکری گران گذاشته شود که هم فکر لشکر منصور
شده باشد و هم در حدود ولایت ککران بوده دست تاخت و تاراج دراز کنند
و قلعه مستحکم بجهت انتظام این دو کار اساس باید نهاد تا بمرور ایام این مردم از
تنگنای خود بتنگ آمده سر گردن کشی فرود آرند و خود بازگشته بسامان و سرانجام
مملکت وسیع هندوستان باید پرداخت بنابراین مصلحت دید قلعه رهتاس را بنیاد
نهاد و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت و باگره آمد و از آنجا بقلعه گوالیار
رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود میر بیچاره از بی آذوقی آمده دید شیرخان در مقام
ضبط و ربط شد و تمام هندوستان را سوای بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت کرد
و داغ اسپ سپاهی درمیان آورده اند که از تدبیرهای بسیار سلطان علاءالدین
را که در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است بعمل آورده و از آنجا بر سر پورنمل راجه
قلعه رایسین و چندیری رفت و بعهد و پیمان نادرست راجه را از قلعه برآورد و بسعی
بعضی فقیهان گمراه و سفیهان بد روزگار امان داده خویش را از هم گذرانید و از
آنجا باگره آمد و بطرز حکام بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصله یک کروه بنا
کرد و بعد از بیماری جانکاه که در آگره بروطاری شد بر سر مالدیو که در حاکم اجمیر و
ناگور و بسیاری از محال و امصار بود لشکر کشید و کار آن حدود بفریب و فسون
ساخته بنواحی چیتور در تهور شتافت و آنجا نیز نیرنگ سازی پیدا نمود تا نگاه بانان آن
قلاع کلید ها را فرستادند و آنجا جمعی گذاشته درمیان ولایت دهندیره در آمد
و از آنجا روی بقلعه کالنجر آورد و آنجا محاصره کرده ساباطها و مشرف ساخت و
نقبها زده و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو بشعله آتشی که خود افروخته بود از دود آه

مظلومان بسوخت و تاریخ سوختن او آتش مرد یافته بودند اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر بر آمد اما قلعه بدست افتاد پنجسال و دو ماه و سیزده روز برنگ دریو حکومت هندوستان کرد و بعد از و جلال خان پسر خورد او هشتم روز جانشین پدر شد و اسلام خان نام نهاده اسم شاهی را بر خود بست و او هم در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود چون تسلط این دو فتنه سرشت خداع منش در جنب شعشعه بهجه جهان افروز رایت این دولت ابدی اساس مانند فروغ کرمکان شب تاب حکم نمود بے بود داشت حکمت غامضه ایزدی بجهت مصلحتے چند که در مکامن علم او منطوی بود روزے چند جلوه داده بخاک او باز برابر ساخت و روزگار از ننگ وجود این مو بدان سبتزه کار وارست و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانبانی یافت متوجه کشمیر شد چنانچه سمت گذارش یافت چون بنوشهر در آمد امرای مذکور که اسامی آنها پیشتر گذشت مخلصانه آمده دیدند و راه و روش در آمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدداً خاطر نشان نمودند میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت بادشاهی نموده بر طے عقبات کشمیر قدم پیش نهاد درین اثنا تفرقه در معسکر بادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت خواجه کلان بیگ بمیل خود باسعی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید غیر از چندے از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعے دیگر که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند همراه نشدند اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج پدید به پشت گرمی مرغبات کشمیریان در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از عقبه پنوچ در آمد و بے جنگ و جدال تسخیر کشمیر نمود چه دران ایام مدتے گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرای آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند و بر یکے از مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک رانی می کردند درین زمان نازک شاه نام شخصے باسم بے مسمای حکومت اختصاص و اشتهار داشت و با این

حالت هرگاه درمیان یکدیگر اتفاق وتدبیر عقل ورائے نباشد هرآئنه کار ملک
این سرحد کشد موسم چلّه دی بود وباران باشتداد می بارید کاچی چک چون
رقم استقلال از جبههٔ احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع که کشمیری
ازان گریز ندارند از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت چه مقصود از آوردن میرزا
حیدر کامردائی خود بود چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست
ازین باز داشته در اندیشهٔ دیگر شد وطرح دیگر خیال کرد خواهر اسمٰعیل ولد محمد شاه
را بشیرخان داد وباین وسیله خود را مقبول ساخته عادل خان وحسین سردائی وجمعی
دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد ودرین اثنای ابدال ماگری که استظهار
او بود بعلت استسقا درگذشت و میرزا حیدر اهل وعیال خود را در اندرکوت که
استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند وپیش میرزا مردم کم
ماندند وتا سه ماه در شعاب جبال بسر می برد تا آنکه روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی
نهصد وچهل وهشت جنگ دست داد وبتائید یزدانی فتح کرد و هرچند مخالفان
چه از افغانان کمکی وچه از کشمیریان بے حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون
کار ایشان بر بیوفائی و حرام نمکی مبتنی بود کارے از پیش نه رفته شکست یافتند و
جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند وگروهے دستگیر شدند وکشمیر باستقلال در تصرف
میرزا درآمد وخطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح
یافته بود وتکرار این فتح اگرچه همیں رفتن میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود
اشارتے در تاریخ خود می نماید آنست که یکبارے میرزا فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر
از راه دره لا بکشمیر آمد ودر چهارم شعبان نهصد وسی ونه در تصرف درآورده بود ودر سلخ
شوال سال مذکور با امرای کشمیر ومحمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح گونه کرده دختر
محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهے که آمده بود مراجعت کرد چون
درین نوبت فتح غیبی دست داد وملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن
ولایت سعی بلیغ نمود وآن عرصه دلپذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید

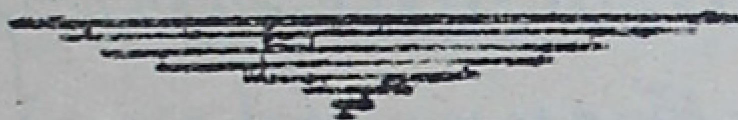
و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن
ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آورد مجملاً
صورت ظاهری آن مملکت که نشاه دنیای اوست معنی پیدا کرد اما بواسطه تعصبهای
خشک بی مغز میرزا که منشای آن نارسائی با دعوی رسیدگی است متاع معنی کشمیر
که عالم یک رنگی و دینداریست کشاد یافت و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید
که صحبت را تاثیر عظیم ست سیما اطوار فرمانروایان که قوی اثر می باشد امید که بیمن
انتشار حقیقت و حقّانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع
حق پرستی و خداشناسی بی شائبه تکلّف و تعصّب رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا
را روی داد میمنت نداشت آن بود که باوجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه
بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه
دراهم و دنانیر و رؤس منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرف ساخت همانا
که باز مایه مدارائی می کردند بی اخلاصی را رواج می داد و لهذا دران ایام که فتح
کابل شد خطبه را که بنام مقدس آنحضرت جهانبانی ساخته سربلند شد و در تاریخ
نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبیخون که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک نیستی
شده مجملی ازین سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت که نگاهبان دولت ست عدول
نموده بمقتضای هوا و هوس خود زیست کردن گرفت و هشیاری و بردباری که دو
بازوی بختیاریست از دست داد مکر و غدر کشمیریان که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای
درآمده بود باز برپا شد و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته
در لباس دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند و عمده این کار آن بود که لشکر میرزا را
بحیلها ازو جدا کردند و مردم کار آمدنی او را متفرق ساختند طائفه را بجانب تبت
و برخی را بجانب پکلی و چندی را بطرف جوری فرستادند و عیدی رینا و حسین باکری
پسر ابدال باکری خواجه حاجی بقال کشمیری را که سرگروه مهمات میرزا بود از راه برده
بخود متفق ساختند و جمیع کشمیر بخود همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازی خان

و ملک دولت بگ نیز آمده ملحق گشتند و قریب خانپور که میان میره پور و سری نگر که
اصل شهر کشمیر و حاکم نشین ست بر سر میرزا شبخون آوردند میرزا نزدیک خانهٔ خواجه
حاجی رفته بود تا قرابها در راه که در بند بود خلاص سازد که بدست کمال ڈڈانی حیات
را سپری کرد و بعضی می گویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید چون مجملی از حال
میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت و میرزا کامران نگارش می باید در ان
ایام نامساعد که میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدائی اختیار کرده بصوب کابل
روان شد چون بحدود خوشاب رسید سری و سروری را ریخه داشته و زمانه لعبت باز
را بکام زد پنداشته خطبه بنام خود ساخت هر که خرده بین و مصاحب مصلحت
اندیش و همنشین دل سوز نداشته باشد هر آینه چنین کارهای ناشایسته ازو بظهور آید
نه حق محبت شناسد و نه طریق مروت داند بدی دیگران را نیکی خود انگارد و تخم
بدی در زمین نیکان افشاند ظاهرست که ازان کشت کار چه بدرود و درخت
امیدش کدام میوه مراد بار آورد روزگار بے عاقبت اندیش را بقای نه و
دولت بزور بر خود بسته را پیوندی نه سربلندی کاخ بے بنیاد را چه اساس که چون
منار برفی زد و از دهم پاشد و نسب هلال اول را چه ثبات که چون برق خاطف
تا چشم برهم زدن فرو نشیند سلطنتش چون طراوت گل زود زوال و دولتش
چون نسیم بهار سریع انتقال و بالجمله از راه دنکوت بکنار آب سند رسید و درینجا
محمد سلطان دالغ میرزا بحدود ملتان خود را کشیده بودند و آنجا خود را نتوانستند
گرفت برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند و میرزا مدتی آنجا توقف نمود
و چون عسرت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت از آنجا بکابل آمد و ابواب
کامرانی بر روی روزگار خود کشاد بمقتضای هوا و هوس روزگار بسر می برد و مثلی
کراز جمشید مردیست که تا شیر از بیشه نرود چراگاه هر آهو فراخ نه شود و تا باز در
آشیان گریز نه کند دراج را پریدن آسان نگردد درین واقعه بظهور آمد غزنین و
آنحدود را بعسکری میرزا داده و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت بپیش سلطان

میرزا ببدخشان فرستاد و خواهش متابعت خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد میرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود برگردانید میرزا کامران ازین معنی در تاب شد و لشکر ببدخشان برد و در نواحی موضع ناری میان فریقین جنگ پیوست میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و سکه و خطبه بنام او ساخت و میرزا کامران بعضے از محال بدخشان غیر از میرزا سلیمان ساخته بمردم خود داد و مقصود در وا گشته مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا شش ماه محاصره قلعه نمود و از بے آزوقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید و قلعه را سپرد و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود و میرزا هندال را بهمراهی خود آورد و روزے چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معموره جوی شاهی که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور ست بمیرزا داده حاکم سند نیز اطاعت نمود و روزگار اسباب غفلت را آماده می کرد تا آنکه میرزا سلیمان برانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد و نقض عهد نمود میرزا کامران باردوم لشکر بآن صوب برد و در حدود اندراب جنگ در پیوست میرزا سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و آمد و شد آزوق را بها مسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم وفا داشت نا امید شد و نیز از بے آزوقی قلعه کار بدشواری کشید بے اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعے دیگر از هوا خواهان خود را بسرداری برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه می داشت و چون بکابل رسید تا یک ماه شهر را آئین بست و روزگار را بغفلت می گذراند

نه یاد معبود می کرد و نه داد مظلوم می داد تا آنکه کوکبهٔ اقبال فلک سعود حضرت شاهنشاهی
ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده سزای اورا درکنار او نهادند چنانچه
گزارش می یابد هرکه بولی و والی نعمت خود طریق بی حقیقتی سپرد و بمسلک بی اخلاصی
شتافت هرآینه درهمین نشاه پاداشش اعمال خود دید و هم برین منوال ست احوا
میرزا هندال که چون درچنان وقتی با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی
راه بیوفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراجه خان که از جانب میرزا کامران
حاکم قندهار بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد و باحترام دریافت و آن ملک را بمیرزا
سپرد و روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد
و میرزا را مقید داشته تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شد و مقرراست که انجام
حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود ولهاست هوشمندان از اعتبار ناپایدار
اعتبار گرفته در انتظار جزای این حق ناشناسان می باشند تا بسزا یافتن که اقتضای
عدل حقیقی ست شکر گزار و مسرت پذیر شوند که هم سرمایهٔ عبرت جهانیان می شود و
وهم دست آویز ندامت بی سعادتان می گردد و ازان جمله چون یادگار ناصر میرزا
که بفریب و فسون حاکم تته از راه راست انحراف ورزیده درلهری توقف نمود بعد
از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه دران حدود بود آخر بروظاهر شد که حرف و
حکایت حاکم تته از صدق و صفا فروغی ندارد و همه آن مقدمات حیله پیوند مبنی
بر کذب و سفاهت ست ناچار ازان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد
هرچند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست گو و هواپرستان رضا جوی او بوده گفت
که رفتن بجانب کامران وگذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست
و دنیا جای مکافات ست اندیشه آن باید کرد ازانجا که امریست ثابت هرکه را
روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد و باآزار ولی نعمتان جرأت نماید و نصیحت
خیراندیشان را شمرده بگوش هوش درنیارد و سخنان سنجیده دانشوران افسانه و
افسون پندارد بنابرآن یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شده و در

زمانی که میرزا کامران قلعه قندهار را در محاصره بتنگ آورده بود آمده میرزا را دید و بهمراهی میرزا بکابل آمد و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا پیدا شده در حدود بکر مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد حاکم تته ایشان را با جمع کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند بآئین لائق روان ساخت و خطائی یا عمدی که واقع شد آن بود که این مردم را از راه بیابان بی آب و علف فرستاد و جمع کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند در بیب مردم بتی افتاد و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله سرگردان بودند معدودی جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند ✤ ✤



نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق وانچه درین سفر روی نمود

چون جواد قلم سوانح پیمائی به پیمنا قدمی چند زده و سخن را بسر انجام آورد اکنون
بسر مقصود رفته راه بدرازی می رود مجملی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق
که حضرت جهانبانی را روی نمود بیدرقه عنایت الهی قطع فیافی وطی صحاری و براری
فرمودند گفته آید و آن چنان ست که آنحضرت چون بهمت اولی قدم در وادی توکل
نهاده راه چول پر خطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرف
ساختند و از فضل نامتناهی الهی درین چول پر هول ملک هاتی بلوچ که قافله سالار
راهزنان بود بزعم بوجی بشرف اختصاص یافت و آنحضرت را بمنزل خود بمرده
در لوازم خدمتگاری کوشید و ازان وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرم
سیر آورد و میر عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود بملاحظهای نادرست اگرچه
بسعادت ملازمت فائز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام
تمام بجای آورد و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری
جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او
فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شناخته
بملازمت شتافت و هر چیز که از جنس و نقد در بساط خود داشت همه را نثار موکب
سعادت کرد و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میر سامانی سرکار خاصه را
برای رزین او مفوض داشتند و روزی چند دران سرزمین بوده با دولت خواهانی
که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلی بودند نصائح دلپذیر و مواعظ
ارجمند می فرمودند و بی وفائی دنیا و بی اعتباری سلسله ظاهر را بچندین دلائل
خاطر نشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را از تکاپوی این باز داشته متوجه مقصد حقیقی

و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را سزاوار تواند بود می ساختند و همگی همت بلند
آنحضرت معروف آن بود که چون اسباب تجرّد مواد تفرید روز بروز در تزاید ست
گوشه خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکتای بے ہمتا پرواز ند لیکن مردمی
و مروّت نمی گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده
سازند و این گروه وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمی داشتند که چون
ذات کامل که شایان خلیفگی حق ست و در انتظام معموری ظاهر و باطن او بوجود
آمدن در ادوار و قرون مشکل بیکبارگی دست از جهان باز دارد و سلسله سلطنت
ابد قرین را منقطع سازد همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق بظاهر با خلق بود
بمقتضائے نشاه جامعیت کار فرماید والحمد لله که گوهر یکتائے آن دریای افضال
یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بروجه کمال حاصل ست با وجود پرداختن بگیرد
و از عالم ملک و شهادت استغراق بجر مواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفی میسّر
و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرر و مسلم القصه بمقتضائے اراده ازلی و فتوت
فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عنان عزیمت بصوب منعطف
داشتن در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق موروثی منظور داشته
لوازم محبت و فتوت بتقدیم رساند هر آئینه یکبار دیگر بسلسلۂ ظاهر پرداخته دل
این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود و الا در اختیار انزاد بمشرب مروّت
بے اختیار باشد بنا برین روز پنجشنبه غرۂ شوال نهصد و پنجاه مکتوبی مصحوب چولی
بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کار فرمایان قضا و قدر که چندین مصالح و حکم
در هر کارے ودیعت نهاده اند سببے انگیخته آمد که ملاقات گرامی بزودی میسّر آید و
مجملی از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند۔

شعر:۔ که گذشت از سر ما انچه گذشت　　چه بدریا چه بکهسار و چه دشت

آنحضرت می خواستند که روزے چند در ولایت گرم سیری توقف فرمایند میر
عبدالحی گرم سیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنیں استماع می افتد که میرزا عسکری

جمعی کثیر را فرستاده است مبادا باین حدود برسند و کار از علاج بگذرد
اگر بالکای سیستان و آنحدود که بحاکم ایران تعلق دارد توجه فرمایند هر آینه از
اندیشه آسیب این گروه بی عاقبت موکب عالی محفوظ خواهد بود آنحضرت قلت
ارباب اخلاص وکثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف دران
ولایت از طریقهٔ حزم که راه خرد پروراست دور دانسته بسیستان نهضت
نمودند و از آب هلمند عبور کرده بکنار کولی که این آب بآن در می آید نزول سعادت
فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود مقدم گرامی را دولت ناگهانی
شمرده بآیین نیک بختان ملازمت کرد و بوظایف خدمت گاری و آداب میزبانی
اقدام نمود و روزے چند دران سرزمین عبرت فزا که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ
اقبال بود بشکار قشقلداغ اشتغال نمودند و برائے تسلی خواطر همراهان وخاطر اندیش
خودرا. بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند و از آنجا
بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان والده و عورات
خودرا. بملازمت حضرت مریم مکانی که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال
ایشان همراه بود فرستاد و جمیع اموال ولایت خودرا پیشکش نمود آنحضرت اندکے
ازان بجهت انشراح خاطراو قبول فرموده تتمه را برگردانیدند و درین منزل حسین قلی
میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود تا رخصت ایشان
گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساط بوس مشرف آنحضرت از در باب مذهب
و ملت سخنان پرسیدند بموقف عرض رسانیدند که مدتے ست در معتقدات شیعه
وسنی غور کرده می شود و کتب فریقین بمطالعه می رسد آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست
که لعن وطعن اصحاب موجب درجات وصواب ست و معتقد سنیان آنکه سبّ اصحاب
کفرست بعد از تأمل و تفکر خاطر بران گرفته که بگمان ثواب کافر نمی توان شد آنحضرت
را این سخن بسیار خوش آمد او از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف
ملازمت فرمودند او چون سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از احراز

این دولت متقاعد ماند و درینجا حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت می رسد و چلمه بیگ حاکم قلعه نلبست نیز احراز سعادت خدمت می نماید و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت خواهند رسید و قندهار و آنحدود در تصرف اولیای دولت خواهد درآمد چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند بملازمت اقدس آمده از مقام دولت خواهی و دل سوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمهٔ همت علیا لازم ست این گروه که ازین سفر مانع می آیند بغیر از عذر و خدعیت عرضی ندارند چون احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود سخن او بمعرض قبول پیوست و برین کنگاش عمل فرموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد مردود بساط قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب معلیٰ بوده می خواست که از راه بیس کیلکی بدرقه باشد آنحضرت را چون سیرهری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اوک متوجه آن سمت شدند چون مکتوب مودت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت آرای ممالک ایران شاه طماسب رسید مقدم سعادت التزام آنحضرت را نعمت غیر مترقب شناخته خوش وقت شده خواست که سایه فرهای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کارنامهٔ افتخار خاندان خود سازد و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقارهٔ شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه بالوف محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال داشت و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود۔ **شعر**

همای اوج سعادت بدام ما افتد ۔ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و اظهار انواع شکرگزاری و حق شناسی

وتذکار محبت قدیمی نموده جلایل تعظیم واکرام بجائے آورد و بحکام و ولایت بلدان
وامصار نوشت که در هر منزل و هر شهرے که موکب همایونی نزول فرماید شرف
روزگار این خاندان عالی دانسته اعاظم حکام و اکابر واهالی وموالی آن دیار بفور
استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهاے بادشاهانه مشرف گردند و از اسباب
واشیاے لایقه واشربه واطعمه فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لائق نظر
قبول اشرف گردانند و منشوری که بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند بجنس درسلک
تحریر در آورد تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگهان براه ورسم مردمی نظر بران
دیباچه مروت داشته در تعظیم و تبجیل حادثه پیمایان مراحل تشبیب و فراز حق انسانیت
بجای آورده دقیقه از آداب فتوت فروگذاشت نمایند ✝ ✝

فرمان شاه طهماسپ بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمسا
للایالة والاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی بکلو لله فرزند ارجمند ارشد و حاکم
دار السلطنة هرات و میر دیوان بانواع اعطاف والطاف شاهی سرافراز گشته بداند
که مضمون واجب العرض او که درین والا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر
امارت پناه قزاسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم
شهر ذیحجه رسید و مضامین فرخنده آمین آن از آغاز تا انجام واضح و لائح شد وانچه
درباب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامگاری
درجهٔ چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرفراز
جویبار سعادت واقبال شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت
بادشاه برین و بحرین نیر عالم تاب فلک کامرانی پدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی
قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت آئین مهتر و بهتر خواتین شهریار عالی نسب تخت سروری
پادشاه والا حسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جمجاه عالی شان سلیمان

تخت نشین سلطان صاحب ہدایت و یقین جہانیان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم و اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عند الله نصیر الدین محمد ہمایون بادشاه خلد الله تعالیٰ عزہٗ حسب الامال یوم المال نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور حضور روے نمود ـ

مژده اے پیک صبا کز خبر مقدم دوست
خبرت راست بود اے ہمه جا محرم دوست

باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم
بنشینم بمراد دل خود ہمدم دوست

اقدام بے ملال و توجه آن بادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمیٰ دانسته بداند که بمشتاق آن خبر خجسته ولایت سبزوار از ابتدای حمل توشقان ئیل بدان امالت پناه مرحمت فرموده یم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدائے سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستورے که درین نشان مذکور شده فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسپ کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد تعین نماید که باستقبال آن بادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدو که از درگاه معلیٰ مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد و آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسپ بدو آسوده خوشرنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهاے لاجوردی منقش با عبایهاے زربافت و زردوز که لائق اسپان و سواری آن بادشاه جمجاه باشد بر بالای اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بده ملازم خود داده روانه گرداند و کمر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانهٗ شاه بابایام بنواب همایون مارسیده و بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن بادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی چهار صد ثوب مخملی و اطلس فرنگی و ی زدی مرسل گشت که یک صد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت ست تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر

انتساب آن کامیاب و غالیچهٔ مخمل دو خواجه طلا باف نمد تکیه کرکی استر اطلس وسه زوج قالین دوازده درعی کوشکانی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی سبز وسفید فرستاده شد بطریق احسن رساند و روز اشربهٔ لذیذ و لطیف سربراه نموده بانانهای سفید که باروغن و شیر و خمیر کرده باشند دراز یانه و خشخاش داشته باشد مکمل نموده جهت آن حضرت می فرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال می نموده باشد و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای بصفا لطیف و سفید و منقش و سایه بانهاے اطلس و مخمل در کابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهاۓ ایشان را مرتبت ساخته نصب نماید که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و ببرف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباهای سیب مشکان شهدے و هندوانه و انگور وغیره بانانهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه دارند و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که می کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مالی جعفر سلطان و فرزندان و قوم خودرا تا هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستد و دران سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر در آورد و اسپان توبچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست و سروپای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند که در سر سواری وغیره ناگاه میانهٔ ملازمان آنحضرت گفت وگوی واقع نشود و بهیچ وجه از وجوه آزردگی بنوکران بادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور و در فوج خدمت کنند و نوبت کیشک هریک از امراے مذکور که باشد در نزدیکی هاے محلی که قرار یافته باشد نزدد نمایند و دکتک

خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت بادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت
کنند و انچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و بهر ولایت که برسند همین
فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین
دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یک هزار و پانصد طبق نباشد
و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی مزکی تعلق بدان ایالت پناه
دارد و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یک هزار و دویست طبق طعام الوان
که لائق خوان بادشاهانه باشد در مجلس عالی آن بادشاه گرامی کشیده شود و هریک از
امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید که سه اسپ خاصگی باشد
و دیگری با میر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر امرای مخصوص بهر کس
لایق باشد بدهند و نه اسپ تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند و ذکر نمایند که کدام اسپ
از نواب کامیاب است و هریک که قبل ازین ذکر یافته باشد که از فلان و فلان امیر
باشد بگویند که آن حکایت هرچند بد نماست لائق خواهد بود و بد نخواهد نمود و بهر دستور
که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و انچه نهایت غمخوارگی
و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر آن جماعت را که از گردش روز ناهموار بقدر غباری
دارد بدلداری و غمخوارگی که درین نوع اوقات لائق و خوشنماست مسرور گردانند و این
دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد ازان انچه لائق باشد از جانب
ما معمور خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند
و مرباهای متنوع و رشته خطائی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس
برند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا
بدار السلطنه هرات هر که رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق خدمت
و ملازمت نامرعی نگذارد و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت پناه
یکی از ادیاق کاروان خود را در خدمت فرزند اعزاز شد سعادت باز گذارد که از شهر
و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره

و نگذری وغیره تا سی هزار کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان کومکی آن ایالت پناه آنرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر واستر قطار همراه ببرد چنانچه اُردوئے آراسته بنظر سعادت اثر بادشاه درآید و چون بملازمت آنحضرت سرفراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعاے بسیار رساند و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد بتزک و قاعده لشکر دارد و نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز دران منزل مقام کند روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس وکمخاے یزدی و دارائی هائے مشهدی و خانی باشد مخلع سازند و مجموع را بالاپوش مخمل بدهند و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهند و طعامهای الوان بدستورے که مقرر شده سربراه نمایند و مجلس ملوکانه بدارند که زبانها تحسین آن گویا باشد و آفرینها بگوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عالی نمایند و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دارالسلطنة مذکور می رسد بازیافت نموده صرف ضروریات نماید و انچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر چهار روز بیایند هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمر خدمت برمیان بسته آداب ملازمت بعمل آورند و بشکر آنکه این نوع بادشاه که هدیه ایست از هدایاے الٰهی مهمان ما شده در ملازمت و خدمت انچه نهایت تردد باشد بجائے آورند و تقصیر ننمایند که هرچند انواع جانسپاری و خون گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه سیر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرپاس طیبی و بالاے مُشقالی اصفهانی که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هرجا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر

گل زمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضا جوے بوده در
خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار بر سینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن
اردو لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب ست و خود در راه و سر کوچ دمبدم
خاطر اشرف را بمهربانی که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و خود از
منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و
صباح آن فرزند اغرار شد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورد و سرد پای
که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکے از سفید ریشان
داد یماق تکلوکه پسندیده و معتمدان ایالت پناه باشد در دار السلطنة مذکور گذاشته
فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت
نواب دارد و چادر و شتر و اسپ گذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شدند اردو
نیز کوچ کند و ایالت پناه مشار الیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور را از شهر بیرون
آید قدغن نماید که جمیع لشکریان لبان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون
نزدیک آن بادشاه عظمت دستگاه رسند میان ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد
آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که بادشاه از اسپ فرود نمایند اگر قبول کنند
در ساعت باز کرده و فرزند برخوردار از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران
درکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده و قواعد خدمت و حرمت و عزت اینچه
مقدور و ممکن باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده نشوند
اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار
کرده دست بادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و بدستور
سوار گردانند و متوجه اردوے خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت
پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت بادشاه باشد که اگر بادشاه سخنے و
حکایتے از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جواب
آنچنانکه باید نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید در منزل مذکور

آن فرزند بادشاه را میهمانی نماید بدین دستور که چون جاشتگاه نزول نمایند فی الحال
سیصد طبق طعام الوان بطریق ماحضر مجلس بهشت آئین آورند و بین الصلوٰتین
یک هزار و دو بست طبق طعام الوان بر طبقهاے لنگری که مشهورست بمحمد خانی
و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره سرپوشهاے طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده
بمجلس آورند و بعد ازان مربات لذیذ انچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند
پس هفت راس اسپ لایق و رعنا از طوایل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای
مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید
بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا
قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد خانی و اُستاد یوسف
مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه
بادشاه خواهند بے توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوش وقت سازند و
هرکس که قابل آن مجلس تواند بود و در خدمت او دور و نزدیک بوده باشد که
بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که بتوانند
شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و چرخ و باشه و شاهین و بحری و آنچه
در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان
را تمام خلعتهاے ابریشمی از هر جنس و بهر رنگ علیحده علیحده فراخور آنکس از الوان
مخمل و خارا و نکمه و کلابتون و طلا بافت بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان
ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا
و اجداد اوست بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا سپرد و سرو پا
و اسپ فراخور هرکس بدهد انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده تقوز پارچه ابریشمی
از مخمل و اطلس و کمخائی فرنگی و ی زدی و تافته شامی که بغایت لطیف باشد و
سیصد تومان زر نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند و به لشکری بهر نفری سه تومان
تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سیر خیابان و کارزگاه سیر

می فرموده باشند و درین سه روز در باغ چهار باغ شهر که منزل بادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاق بندی و آئین شیرین بندند و بهر صنعت گری یکے از امراے مذکور را شریک سازند تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انسب آنست که چون بادشاهٔ آن مرز و بوم را بقدوم فرخنده مشرف ساخته اول بشهرے که آن نور چشم عالمیان ست بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد روز سوم که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چار باغ فراغ خاطر روے نموده باشد چار چیبان را در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سیر خیابان حاضر کردند و در هر دکان و بازاری که آئین بسته قالی و پلاس فراش انداخته باشند عورات و پیکها بنشینند و چنانکه قاعدهٔ آن شهر ست عورات باآینده و رونده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی در آیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد ازان بادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پہلوے آنحضرت چنانکه سر و گردن اسپ ایشان براه روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک می رفته باشند که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون بسعادت بشهر در آیند چار باغ را سیر فرمایند و در باغچه که در هنگام سکن نواب همایون مادران بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور ست بباغ شاهی نزول ایشان فرمایند و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول فرزند بطعام وافر مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید

مهمانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر درآیند همان روز عرضه داشت
نماید و روانه درگاه معلیٰ گرداند و مقرر شد که معزالدین حسین کلانتر دارالسلطنة
هرات مردی خوشنویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روزی که آن پانصد
کس استقبال نمایند تا آنروزے که بشهر درآیند روزنامچه منقح نوشته به ثبت و
مهر آن ایالت پناه رساند و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس گذرد
بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معلیٰ گرداند که بر جمیع اوضاع نواب
همایون مارا اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و
حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور
سربراه نماید اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ الابنه که جهت خاصه
ترتیب نموده عرض کرده بود و با دوازده فوج قالی دوازده درعی و ده درعی و
هفت زوج قالی پنج درعی نه قطار مایه و دو بست و پنجاه طبق چینی بزرگ و
کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی یا سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته
باشد و قطار استر و تفوز در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای
مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار
و پانصد طبق بکشند و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه
اول آنرا دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و قو شیخ و کوشو
در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نمایند و حاکم خاف و ترشیز و
زاوه و محولات در محال سرای فرهاد که پنج فرسنگے مشهد است مهمانی نمایند انتهی۔
چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی فراه رسید ایلچی شاهی
با فرستادهٔ حضرت جهانبانی جنت آشیانی آمد و حقیقت مغتنم دانستن مقدم گرامی
و مسرور شدن او بوضوح پیوست آنحضرت را که معدن مروت بودند از رفتن عراق
و دل همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره نماند ناگزیر پای عزیمت در رکاب
دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند و در منزل ازین نواحی که نزول اجلال

می نمودند یکے از مشاہیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارت مقربان بساط اقدس ملازمت می کرد صیت موکب پادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار کشوده خلایق از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخش و اسفراین بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاسدان تاتار سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند بمحمد خان اعلام نمودند که وصول موکب عالی بزیارت گاه نزدیک ست محمد خان با اعیان امرا مثل ویس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر و فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی و سائر اعزا و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند و بر سر پل مالان که سیرگاه مشهور هرات ست بدولت رکاب بوس والا مشرف گشتند دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و شرح شوق شاهی و آداب تواضع که جوهر بزرگی ست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راه‌ها را جاروب کرده و آداب زده دارند و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند و چون رایات پادشاهی بمنزل درقرار سید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید و بآئینے که مامور بود ند شاهزاده کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالی قدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شد و قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند و از زیارت گاه تا پل مالان و از انجا تا باغ جهان آرای که سه چهار فرسخ مسافت ست تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند و اجتماع خلایق بشادمانی بر هنجی بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد غره ذی قعده نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهاے والا بنظر اشرف درآورد و در مجلس اول صابر قاق که در خوانندگی یگانۂ خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد والحق بسیار بتاثیر خواند مطلعش این ست ـ **شعر**

مبارک منزل کان خانه را ماهی چنین باشد   همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

و چون باین بیت رسید۔ **شعر**

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم   که آئین جهان گاهے چنان گاہے چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر شدند و انعامها در دامن امید او ریختند چون هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروزی نزدیک رسیده روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد و هرگاه آن حضرت بسیر سواری می فرمودند محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی بجای می آورد و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار می کرد و هر روز مقامے مشهور سیرگاه عشرت سرای گازرگاه نشاط پیرائے ضمیر اقدس می شد و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرمودند در هر گل زمین صحبتهائے رنگین می داشتند و درهمین ایام زیارت اولیای عظام خصوصاً پیر هرات خواجه عبد الله انصاری قدس سرهٗ بیعت نیاز فرمودند تجرد منشان خدا اندیش از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد و خوش نهان روزگار و فضلای نامور از صحبت فیض موهبت مستفید شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههائے عشرت افزاے اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند درین روز ارجمند احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول توجه و التفات بادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجة این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده فیل احمد جام قدس سرهٗ فرمودند و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلو که ایالت آنحدود داشت با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت بجای آورد و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه علیه و علی عاکفیها التحیة فائز گشتند و چند روز در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت متوجه نیشاپور شدند شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا بدو متعلق بود با اهالی و موالی

آنجا پیشوا آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید و آنحضرت
سبزکان فیروزه که در آنجا دست فرمودند و از انجا بسبزوار و از انجا بدامغان رسیدند
و از اعجائب در انجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی دران تعبیه کرده اند
که هرگاه چیزی پلید دران چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا می شود و از شورش
باد و خاک هوا تاریک می گردد این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانهٔ قادر
حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیای چندان ست که بحیازت ادراکات
افهام و اوهام احاطهٔ آن توان نمود آنگاه از دامغان ببسطام توجه ارزانی داشتند
در روضهٔ مقدسه بحر طامی شیخ بایزید بسطامی قدس سرّهٔ در راه نمود عنان موکب
منصرف ساخته زیارات فرمودند و از انجا بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ
علاء الدوله سمنانی ست قدس سرّهٔ نزول فرمودند و در سفر و حضر طریق آنحضرت
چنان بود که پیوسته بزیارت خدا پرستان توسل می جستند و بظاهر و باطن از
طوائف زنده دلان همت می خواستند و منزل بمنزل می رسیدند حکام و اکابر آنجای
در خدمت کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلایل
هدایا از جانب شاه می آمد چون موکب عالی بحوالی رے رسید شاه بعزم ییلاق از
قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمدند حضرت جهانبانی بدولت و اقبال
در قزوین که دران نزدیکی پایهٔ تخت شاه شده بود نزول فرمودند اکابر و اهالی آنجا
بشرف اقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند
روزے چند در آنجا بسیر مواطن شریفه و اماکن منبرکهٔ آن شهر توقف فرمودند
و در خانهاے خواجه عبدالغنی که کلانتر اهل آن دیار بود و در اوایل شاه آنجا
می بودند منزل می داشتند و از انجا بیرام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل
بقدم مسرت معاودت نمود و از انجا توجه بسلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان
ابهر و سلطانیه بود چون موکب عالی بآن حوالی نزدیک رسید اول اکابر امرا طبقه طبقه
آمده ملازمت کردند بعد ازان بهرام میرزا و شام میرزا برادران گرامی شاه استقبال

نمودند در جمادی الاولی نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده با مراعات قواعد و اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرائط توقیر و تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در دیدن بتقدیم رسید و در محل عالی که در مدت مدید بتذهیب نقاشان باریک بین در بدایع صنعت نقاشی ید بیضا نموده بودند اوّل مجلس آرائے آن نگارخانهٔ خاطر فریب باتفاق حضرت جهانبانی چهره کشا گشت و محفل بادشاهانه انعقاد یافته و بقانون بزرگی و لوازم پرسشهائے گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت و انبساط کشودند و بتقریبات سخنان بلند درمیان آوردند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی که در احوال شاه انتظام داده درباب ملاقات این دو شهریار کامگار چنین گفته۔ مثنوی

دو صاحبقران در یکے بزمگاه	قران کرده باهم چو خورشید و ماه
دو نور بصر چشم اقبال را	دو عید مبارک مه و سال را
دو کوکب که زایشان فلک راست زین	بهم در یکے عرصه چون فرق دین
دو چشم جهانی بهم همعنان	بهم چون دو ابرو تواضع کنان
دو سعد فلک راست یک برج جاے	دو والا گهر را یکے درج جاے

شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسّر شد حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهانگیر شمارا کلید گنج خانه کشورکشائی گردانید و هر قصوری و فتوری که در مملکت داری و جهانبانی در تولا بیش آمد از ناساعدی و بے اتفاقی برادران بے اخلاص بوده و شمارا دران اختیارے نبود در عالم اسباب موافقت برادران امرے مهتم ست که کارها بسته کشاده گردد اکنون مارا برادر خورد تصوّر فرموده و ممد و معین دانند که منّت بر جان خود نهاده انچه شرائط امداد و لوازم اعانت و اسعاد بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کمک که در کار باشد سرانجام نمائیم و اگر خود مارا باید رفت بطریق کمک همدم و

و بسیار از سخنان حقیقت پیرائے که بزرگ منشے را نشان بزرگ باشد فرمودند و
چند روز جشن خسروانی داشتند حضرت شاه هر روز خود. همه کاروبار وارسیده مجلس
غیر مکرر می آراستند و زینت افزای صورت و معنی می گشتند و روز بروز در صداقت
و محبت می افزودند ترتیب مجلس آرائے که چنان شاهے بذات خود مباشر شود چگونه بیان
توان نمود که چه قدر شامیانهاے زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای می کردند و
خرگاههای منقش و خیمه های معلّی چه مقدار نصب می شد گلیمهاے ابریشمی و قالیچهاے
قیمتی آن قدر که نظر کار می کرد دران سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط می دادند و
چه شرح دهد که در لوازم گذراندن تحف و هدایا که امریست ضروری بچه آئین خود توجهے
می فرمودند و از اسپان عراقی چیده با زینهاے مطلّا و مرصّع و عبائیها و زین پوشها
فاخر و استرهای بردعی آراسته و پیراسته و شترهاے بدیع پیکر از قسم نر و ماده و با
پوششهاے گرامی و چندین شمشیر و دیگر خنجر مرصّع بجواهر و تمثالهاے نقود و قماشهاے
نفیس و پوستینهاے کیش و جلغاده و سنجاب و تبت و جامهاے پوشیدنی از اجناس
زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و
آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بیواقیت و لآلی و چندین طبقهاے طلا و نقره و خرگاههاے
مزین به بساطهاے اعلی که در کلانی و خوبی نادرهٔ روزگار بود و سایر اسباب پادشاهانه
یک به یک به نظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا
رعایت فرمودند و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید حضرت جهانبانی در روز
جشن عالی بالماس گرانبها که خراج ملکها و اقلیمها بود و دویست و پنجاه لعل بدخشانی
برسم ارمغانی بنظر شاه در آوردند و بے شائبه تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی
مالکاے شاهی تا زمان برآمدن بهر اسم و رسمے که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرچ
شده بود زیاده ازان باضعاف مضاعفه پاداش شده و ازانجا متوجه سلطانیه شدند
و در آنجا بتعیش و عشرت بزمهاے خسروانه داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعات
قران سعدین باغواے بعضی از اهل فساد و غبار خاطری از جانبین حادث شده بود

آن کدورت بامتداد نکشید و بزلال صفا مصفی گشت حضرت شاه همه روزه اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب می دادند از انجمله بجهت تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از ده روز راه لشکر شاهی جانوران صحرائی را رانده در چشمه که اورا اساوق بلاق گویند که اول منزل بیلاق بیلق ست شکار مجتمع شد حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در بلدهٔ آیین اسپ تاختن و شکار انداختن را گردانیدند و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت درآمدن درون قمرغه شد و از امرای شاهی مثل عبدالله خان استجلو که بدامادی شاه والا شکوه شاه اسمعیل مخصوص بود و ابوالقاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استجلو و چندے دیگر نیز بموجب حکم درآمدند و بعد از زمانی رخصت عام در دادند هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتن و کشتن شکار اشتغال نمود درین اثنا بهرام میرزا که با خلفا بد بود درمیان شکارگاه دانسته تیرے بروز دو او رخت هستی بربست و بملاحظهٔ خاطر میرزا کسے این سخن را بشاه نه گفت و بعد ازان عساکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آورند و چون فراهم آمد بآئین بزرگان شکار کردند درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی تیر شطرے او اوقات گرامی صرف شد و درین روز که بازار قبق گرم بود بیرام بیگ که بخطاب خانی و حاجی محمد کوکی بلقب سلطان سرفراز شدند و در آخر آن مجلس طومار دوازده هزار سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند با طومار اسباب کارخانها که بهمرکابی حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر درآوردند اسامی اجله که درین کمک عالی مقرر شدند بدین تفصیل ست میرزا مراد بداغ خان قاچار لله میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلو۔ سلطان علی افشار۔ سلطان قلی قورچی

باشی خویش محمد خان- یعقوب میرزا طغائی محمد خدا بنده سلطان حسین قلی شاملو برادر
احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ول دیو میرزا تهمتن میرزا ولد دیو حیدر سلطان
شیبانی علی قلی و بهادر پسران مشار الیه مقصود میرزا آخته بیگی و لدزین الدین
سلطان شاملو- محمدی میرزا نبیرهٔ جهان شاه میرزا منشور شاه پروی بیگ کچل استجلو
علی سلطان حلاق خواهرزادهٔ محمد خان ابوالفتح سلطان افشار- حسن سلطان شاملو
یادگار سلطان موصلو- احمد سلطان الاش اغلی استجلو و حسانغی ولی سلطان ولد صوفیان
خلیفه روملو علی بیگ ذوالفقار کش محمدی بیگ کتابدار قاچار وسیصد قورچی خاصه
بسامان شایسته نیز تعین یافتند و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت
که آخر منزل ییلاق سرلق ست سوم بار شکار قمرغه در هم آوردند و الوارع شادمانی
وکامرانی فرموده آداب خاطرجوئی بهم رسانیدند و در عرصهٔ دلکشائی میانه که در
لطافت هوا مشهور آفاق ست شاه والاقدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف
آوردند بمشایعت مبادرت جسته با حسن وجوه و آئین آداب بساعت مسعود
وداع یکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب اقتدا بسته سینه
حضرت صاحبقرانی از آنجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند هودج اقبال
حضرت مریم مکانی را با خیل وحشم و عبید و خدم از راه راست بجانب قندهار
روان شد و حاجی محمد خان را سرلشکر ساخته در خدمت هودج اقبال آن عفت
قباب گذاشتند و دوازده هزار سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت
یافت بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند که چون رایات نصرت آیات
حضرت جهانبانی بآب هلمند رسید شاهزاده عالی قدر با لشکر منفرد ادراک ملازمت
نماید و حضرت جهانبانی اول بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند
وچون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام و اکابر تا یسدی که میرزا میرانشاه بر
برودخانه که از دامن سهند تبریز می آید بسته اند باستقبال آمده عزبساط بوس
دریافتند حاکم شهر بموجب فرمودهٔ شاهی شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت

جلوه داد و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید و کرک دواتی و چوگان پیاده بازی که در
تبریز معروف و مشهور بود و دران وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بود
بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی بتازگی در گرد آمد و آنحضرت عمارات
عالیهٔ آن شهر را که از آثار قدیمه سلاطین ماضی ست و سیرگاههای آن شهر
را تماشا فرمودند و مجدد از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خانهٔ افلاک و
گذشتگیهای عالم بی ثبات و گسستگیها جهان. بیمقدار بخاطر حقایق مآثر آوردند
و در گرد آوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت بیان بر زبان اقدس راندند
و بعضی از ابیات سلف متواجد گشتند و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند۔

رباعی

افسوس که سرمایهٔ زکف بیرون شد — وز دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو — کاحوال مسافران عالم چون شد

ملا قطب الدین خلنجو بغدادی درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف
گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بود و نادره کار سحر آفرین خواجه
عبدالصمد شیرین نیز درین مدینهٔ فاصله بملازمت استسعاد یافت آن قدردان
بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد و او از عوائق روزگار نتوانست همراهی گزید
و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاول نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند
ازانجا که توجه اقدس باصطرلاب و کره و سائر آلات رصدی در درجهٔ کمال داشت
بیگ محمد اختهبیگی را فرمودند که درین شهر که محل آثار قدیمه است کره تفحص نماید
آن ساده لوح کره چند را با بادیانها آورد آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاول
خریدند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی
بقصبه شاسی رسید جمیع شیخاوندان که نسبت خویشی بشاه عالی قدر داشتند با
سایر و اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و بلوازم خدمت پرداختند یک هفته
در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند و ازانجا بحر زیل رسیدند

و چون هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص انار بیدانه سه روز توقف
فرمودند و در سبزوار باردوی معلّٰی خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم مکانی
صبیه قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بقاید دولت و متوجه کابل و قندهار بودند
بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه
پیشکشها می گذرانیدند و مهمانیها می کردند درین منزل میر شمس الدین علی سلطان
خدمت شایسته بجای آورده در روز مهمانی بند بازان آمده کار پردازیها کردند و
چون رایات عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب
کوشیدند و خدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدند لشکر
شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب سام میرزا که بهرات
نوشته بودند عبدالفتاح که گیراق را فرستادند و مشارٌ الیه در وقت مراجعت
رخت هستی بربست و از همیں حدود مولانا نورالدین محمد ترخان را بجهت طلب
شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات
معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند
و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند مذاکره کتاب درة التاج درمیان
آوردند و درین مدت که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فصحای
آنجا که بملازمت می رسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض می شدند مشغولی حاصل
می شد مولانا جمشید معمایی که مجمع فضائل بود مکرر بشرف بساط بوس رسید روزی
ملا حیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت آورد +

شعر

عشق هر لحظه بداغ دگرم می سوزد	که دل از عشق بتان گه جگرم می سوزد
که اگر پیش روم بال و پرم می سوزد	همچو پروانه بشمعی سروکارست مرا

آنحضرت که خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند نیکو تصرفی فرمودند که

ع میروم پیش اگر بال و پرم می سوزد

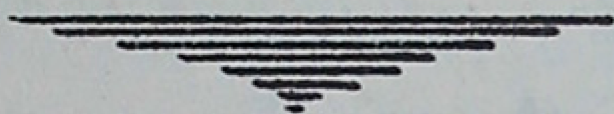
مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجائے آورد و از مشهد بکار
و انسرائے طرق و از آنجا براه قلعه گاه بسبستان نزول اجلال فرمودند و درین
حدود شاهزاده و امرائے شاهی بموکب عالی پیوستند و از آنجا بگرم سیر درود اقبال
روی نمود میر عبدالحی گرم سیری از قلعهٔ لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت
کورنش و عذر جریدهٔ تقصیر و خجالت سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت
محروم مانده بود بعرض رسانید و از آنجا که خطاپوشی و عطاپوشی شیمهٔ کریمهٔ
آنحضرت بود معذرتهائے او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت
چون سخن باینجا کشید ناگزیرست از آنکه مجملے از اعیان که درین غربت ملازم رکاب
دولت بودند نوشته آید سرحلقهٔ حقیقت گذاران وفاکیش که چون همواره ملازم
رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بیرام خان ست دیگر خواجه
معظم ست که نسبت اضافی اخوت آنحضرت مریم مکانی داشت از ابتدائے حال
خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود رفته رفته سفاکی و بیباکی او بافراط کشید
و خاتمهٔ کار او در محل خود رقم پذیر بر خواهد شد دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل
سلطان که از جانب والده از بنایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوائل حال
بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد
کوکی ست او برادر کوکی ست که از امرائے عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
بود و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت شاه مکرراً می گفت که پادشاهان را این طور
خدمت گاری باید در روز قبق اندازی او قبق زد و از شاه جلدو گرفت دیگر روشن
کوکه است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت بود درین راه باو جواهر سپرده بودند
دران ودیعت جوهر خیانتی ظاهر کرد لاجرم چند روز دربند بود و بوسیلهٔ عفو خلاصی
یافت دیگر حسن بیگ ست برادر محرم کوکه او با آنکه کوکلتاش کامران میرزا بود اما
بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع و خوش خلق بود و محرم درگذر
جوسا غزنین رحمت شد دیگر خواجه مقصود هرویست او مردے پاک طینت پاکیزه

بود با مانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان سنجیده صفات
حضرت مریم مکانی بود علی الدوام در حوالی هودج آنحضرت بود و التزام خدمت
داشت و از وی دو فرزند سعادت مند ماند که نسبت کوکلتاشی بحضرت شاهنشاهی
دارند یکے سیف خان و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت
چشید دیگر زین خان کوکه بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و
ادراک و فرط فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در
امرای کبار منسلک است دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق و حقایق علم
حساب وقوت تمام داشت و از قصص و تواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاهور
بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست و منصب
مشرفی دیوان یافت و بعد از ان مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت و در آخر عمر
که قوی و حواس او اختلال یافته بود باستلام عتبهٔ والای حضرت شاهنشاهی استسعاد
یافت دیگر خواجه امین الدین محمود هرویست که در فن سیاق از سباق فرسان قلمرو
حساب بود و خط شکسته را بغایت درست می نوشت و در کفایت اموال و درایت
محاسبات موشگافی می کرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی
کرده بودند و در عهد سلطنت ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید و بخطاب خواجه
جهانی سرافراز شد دیگر بابا دوست بخشی ست او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت
موصوف بود و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی صنوف بود کاروانی بظهور می آورد
دیگر درویش مقصود بنگالی او از زیارت گاه هراتست مردے ساده ضمیر درست
جوهر بود او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند و از تمام آن مردم او تنها
بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو عنایت
خاص داشتند و بعد از ان بمزید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت و عمرے دراز در طبقه
دعاگویان بسر برد دیگر حسن علی ایشک آقاست در شجاعت و جلادت امتیاز
داشت و خدمات پسندیده کرده بود بواسطهٔ آنکه یعقوب نامی که از منظوران حضرت

جهانبانی بود و حرفے نامناسب از زبان او ساخته بودند بعضے قزلباشان بیباک آن جوان را در مواضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی گشتند و چون میان حسن علی و او شکرابی بود چنین اشتهار یافت که مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود در عراق ماند و چون کابل مستقر سریر سلطنت شد باستان بوس فایز گشت دیگر علی دوست یاربیگی ست پسر حسن علی مذکور از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد از اول تا آخر در هرات بخدمت گاری و جانسپاری اهتمام داشت و دیگر ابراهیم ایشک آغاست او از فدائیان درگاه بود دیگر شیخ یوسف چولی ست که خود را از اولاد شیخ احمد یسوی می گفت مردے وارسته پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشایخ ترک می گفت خدمتگار شایسته بود دیگر مولانا نورالدین که از هندسه و هیأت و اصطرلاب خبرے داشت همراه قاضی برهان خانی بشرف بساط بوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود و حضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجی است در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام می نمود خویش میر محمد جاله بان بود در بدخشان خدمت جاله بانی داشت و در هندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی میر بحر شد و بر کنار آب جون منزلی دلکشا داشت و همانجا سفینه عمر بساحل فنا رسانید دیگر حیدر محمد اخته بیگی است از خدمتگاران قدیم این درگاه بود دیگر سید محمد مکنه است جوان مردانه صاحب قبضه بود و در هرات قبق او زد دیگر سید محمد قانی هر دیست در بکر چند روز او را میر عدل ساخته بودند از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود و بیت دلنشیں می خواند رفته رفته داخل ایچکیان شده بود و در عهد دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت و در سهرند باغی مطبوع ساخته که از و توان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزاره بلوچ بوده دیگر ولد امیر حسین و این هر دو از سعادتمندان خدمت گزین بودند دیگر خواجه عنبر

ناظر که خواجه سرای مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود واز حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عارف توشکچی ست که در سلک مماک بود و دعوی سیادت می کرد و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته. بخدمت عالی ممتاز بود واز بندگان خدمت گار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تیمور شربتچی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیله خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود و عبدالوهاب صاحب طباق دیگر حبابی بهادر دیگر تولک یاتش نویس زهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحان و موافق ابتلای الهی خدمت ولی نعمت بپایان رسانند۔ شعر

ندانم رفیقان چرا وا پسند   که مردان زخدمت بجایی رسند



مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون آوازهٔ سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه وجلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امیدواران شگفتن گرفت و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد۔ شعر

فیاض ازل از فیض بے اندازه انداخت ز مقدمش بشهر آوازه

شد کشت امید نا اُمیدان خرّم شد باغ مراد نامرادان تازه

میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالی حال دگرگون گشت درین هنگام که زمان آگاهی و ندامت گذاشته بود از سر آغاز بدمعالی پیش گرفت و خیالات تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره و قربان قراول بیگی را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهی یعنی حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل آورند فرستاد چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنگاش نمود جمعیکه عقل درست داشتند گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست مناسب آنست که چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک رسد آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادت و اقبال استعفاے جرائم خود نمود و بعضے دیگر گفتند که لائق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا را از دست نه دهند چه آن اُمورے که از شما سرزده است روی آن نمانده که حضرت جهانبانی را بهیچ وسیله توانید دریافت آخر میرزا براے صواب نمای عمل نه کرده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان دربرف و باران روانه کابل ساخت همشیرهٔ قدسیهٔ آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین

محمد غزنوی که بخطاب آنکه خانی سرافراز بود و ماهم آنکه والدۀ ادہم خان و جیجی آنکه والدۀ میرزا عزیزه کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند و بجہت آنکہ کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدی را میرک می خواندند و ہمشیرۀ شریفه را بیجه می گفتند چون بقلات رسیدند شب بخانه ہزاره فرود آمدند از فر بزرگی و شکوه دولتمندی که از ناصیۀ اقبال آنحضرت ہویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را مردم شناختند و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاہزاده را ہم اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضر خان این سخن را از صاحب خانه شنید فی الحال از انجا روان شد و بسرعت بجانب غزنین شتافت و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه به لحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاہده می فرمودند و صنائع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الہی بودند از انجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلے که فرود آمده بودند دران خانه چراغ گل شد و خانه تاریک گشت آنحضرت که جوہر طینت ایشان بنور پیوستگی دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند ہر چند انگہا و دایہا باقسام مہربانی دل آنحضرت را خواستند که بدست آرند سود نداشت ہمین که چراغ آوردند از مشاہده نور ضمیر نورافروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انواع شگفتگی از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت و این دلیلے بود ساطع بر نور افزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی و چون حضرت شاہنشاہی از قندہار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونہال حدیقۀ اقبال را بخانۀ عفت قباب خانزاده بیگم ہمشیرۀ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد روز دیگر در باغ شہر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید + + +

غلبۂ حضرت شاہنشاہی در کشتی گرفتن با ابراہیم میرزا و بدستیاری بخت نقارۂ اقبال نواختن

چون میرزا کامران آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شہر آرا دید
از نظارۂ پیشانی نورانی آنحضرت کہ فر دولت و سعادت جاودانی ازان می تافت
از نا مساعدی سعادت درہم شد و چون ایزد جہان آرا مسرت خاطر اولیای دولت
می خواہد و اسباب شکستگی خاطر و برہم زدگی ظاہر و باطن میرزا را سرانجام می دہد
ہر چہ میرزا آنرا سرمایۂ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچہ درین
روز کہ میرزا جشن داشتہ برای مباہات خود حضرت شاہنشاہی را طلبیدہ بود اتفاقاً
در آنجا نقارۂ منقش برای ابراہیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات کہ متعارف و
معمول ست ترتیب دادہ آوردہ بودند حضرت شاہنشاہی بمناسبت آنکہ نقارۂ دولت
جہانگیری و کشورکشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک پروری و عالم
آرائی بر بام دولت سرای ایشان بلند آوازہ ساختنی بآن میل فرمودند میرزای حق
ناشناس نخواست کہ بدو بدہد بمنظور آنکہ میرزا ابراہیم بسال از آنحضرت بزرگتر ست و بقوت
ظاہری پیشتر گرفتن نقارہ را معلق بشرط زور آزمای کشتی گرفتن داشت کہ ہر کہ
غالب آید نقارہ از و باشد آنحضرت کہ تائید یافتۂ ایزدی و تقویت دیدۂ ازلی بودند شکوہ
میرزا کامران را در نظر نیاوردہ و کلان سالی ابراہیم میرزا را منظور نداشتہ از استماع
این شرط کہ میرزا آنرا سرمایۂ خوشی خود گردانیدہ بود خوشحال شدہ باعث غم افزائی
میرزا گردیدند و ببازوی قدرت کہ بقوت سماوی مؤید و معتضد بود باوجود صغر
سن کہ امثال این امور دران حالت بسے بدیع نماید بالقای الہی و تعلیم ربانی بی محابا
دامن بر زدہ و آستین بالا مالیدہ شیر مردانہ قدم پیش نہادند و بقانون بند آموزان و
کشتی گیران استاد در گرفت و گیر در آمدہ دست بپایان کمر ابراہیم میرزا زدہ چنان

برداشته بزمین زدند که غریو از اہل مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعرۂ آفرین
بلند شد این اول نقارۂ فتح و نصرت حضرت شاہنشاہی ظل الہی بود که بر سطح قمۂ غبرا
و زیر قبہ سپہر خضرا نواختہ شد میرزا کامران که این جنگ کشتی را جہت امتحان مآل صحبت
کارزار خود با حضرت جہانبانی در ضمیر گرفتہ بود از مشاہدۂ این صورت نشگون بدگرفتہ
بخود فرو رفت و ہوا خواہان و نزدیکان حضرت شاہنشاہی گل گل شگفتہ فالہای
خجستہ فرا گرفتند و آنحضرت نقارہ را بزور بازوی اقبال گرفتہ نواختند این صدای
دلکشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت و میرزا از بسکه طریق شدہ بود و فال او
نقش کعبتین برخلاف مراد نمودہ نسبت بآن قبلۂ اقبال فکرہای ناشایستہ و اندیشہای
تباہ بخاطر راہ داد از انجملہ آنحضرت را کہ ہنوز ہنگام از شیر باز گرفتن نشدہ بود فرمود
کہ از شیر باز دارند ازین غافل کہ شیرخوار مرضعہ عنایت ایزدی و کامیاب قابلۂ تربیت
آسمانی را ازین عمل چہ ضرر و حراست یافتہ حافظ حقیقی را ازین فکرہای باطل چہ خطر +

وصول موکب مقدس حضرت جہانبانی جنت آشیانی بگرم سیر و فتح قلعہ بیس

برمترصدان اخبار و مستبصران سوانح کہ دیدۂ خبرت کشادہ و سرمۂ عبرت
کشیدہ اند پوشیدہ نماند کہ چون رایات عالی حضرت جہانبانی و کمک ایران بگرم سیر
رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از کمکہا بجہت تسخیر قلعہ بیس کہ داخل ولایت گرم سیر و
متعلق بقندہار است تعین فرمودند شاہم جلایر پدر تیمور جلایر و میر خلج کہ در آنحدود
از جانب میرزا کامران جاگیردار بودند قلعہ را استحکام دادند و فوج بادشاہی رفتہ قلعہ را
محاصرہ نمود در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعہ بعلی سلطان رسید و قالب تہی ساخت
سپاہیان او پسر دوازدہ سالہ اورا بجای پدر کلانی برداشتہ در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر

اہتمام نمودند و حقیقت درگذشتن علی سلطان و پسر او بر جای پدر بوالی ایران نوشته
فرستادند و بعد از چندگاه در امضای انچه قرار یافته بود نشان رسید و رفته رفته
چون کار بر اہل قلعه تنگ شد و مدد از جای نه رسید متحصنان قلعه فریاد الامان
برآورده در تضرع و زاری کشودند و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه
را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاہره درآمد حضرت جہانبانی خود
بدولت و اقبال در نواحی قلعه مذکور نزول اجلال فرمودند و شاہم علی و میر خلج
ترکشہا بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند و آن حضرت بموجب رافت ذاتی
جرایم ایشان را بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند و در ہمین منزل
اشتہار یافت که میرزا عسکری خزانه خود گرفته می خواہد بجانب کابل فرار نماید جمعے
از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند ہر چند حضرت
جہانبانی را کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندھار بوسیله
خبر رسانان درست سخن متیقن بود و نیز بمقتضاے عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق
این نمی خواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما اینہا بے جلوی کرده
رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیش دستی نمودند چون از کمال عجلت بی ترتیب
بجوانبی قندھار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاہر شده جمعے برآمده جنگ کردند
وضرب زنہار و تو پہا را از بالا سر دادند جمعے کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بیاد فنا
رفتند و گروہے زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد باباقشقه
و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعے از بہادران چغتائی و دلاوران
قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند ہر چند
جمیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرود
آید که لشکر کم مانده این مردم را که برداشتیم دیگر کار بر آسان خواہد شد میرزا
بسخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت ما را می دانند سپاه
آینده منحصر در ہمین جماعه نخواہد بود بلکه کمک ایشان در کمین گاہہا خود را نگاہداشته

باشد که کار ما بساز د ما بازی نمی خوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف می داریم چون عنایت ایزدی موید و معاون لشکر نصرت اعتصاد و حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا کامران صورت نه بست و فتح چنین که مقدمه فتوحات بے اندازه بود روی داد و دوران روز از اہل قلعه بابائے سہرندی که از یکہائے نامی میرزا کامران بود بقتل رسید + +

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلیٰ را چنین فتحے روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیه مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود که منتخب اہل تقویم بود بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع دروازه ماشور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند و مورچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جابجا تعین شدند و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای بر آمده کارزارها می کردند یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات که نزدیک شهر و کوچه بند بود بردند و کارهائے نمایان نمودند حیدر سلطان از همه بیش تاخته بود و از غرائب آنکه بابا دوست بساول با جمعے در مزارات ایستاده تیر اندازی می کرد حیدر سلطان بنیزه خواست کار او تمام کند دست بر داشتن همان بود و تیر به بغل او رسیدن همان اسماعیل سلطان جانیگه میرزا کامران بکمک فرستاده بود در برج اقچه که در برابر مقام است پیش

میرزا عسکری بوده تماشاے جنگ می کرد با وجود آن قدر مسافت که تشخیص چهرہ ممکن نبود بعرض رسانید که این مرد که از دست او نیزہ افتاد و عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید الله خان بشهر طوس رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و دو انگشت من آنجا افتاد از روش تاختن قیاس می کنم که او باشد بعد از زمانے که آن نیزہ را آوردند اسم او نوشته بود خوانده بر قیاس او آفرین کردند و این معنی شهرت کرد درین نبرد مرد آزمائی اکثر مردم زخمی شدند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورده و بخیر مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور پس کوہے که در لب آب ارغنداب واقع شده با جمع از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا اخته بیگی و لد زین الدین سلطان شاملو و جمعے کثیر بر سر ایشان تعین شدند قدرے جنگ پیوست و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شده بسیارے از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی رو ایات بدست اولیاے دولت افتاد و بقدر عسرتے که در اردوے ظفر قرین شده بود به یسر مبدل گشت و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب می شدند چون میرزا عسکری از ادبار خود رفته کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود بمقتضاے رافت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرای راه دریافت که منشور نصائح شاهی را با فرمان موعظت بنیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیلهٔ نیکو خدمتے تلافی تقصیرات خود نماید تا بی تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد و بوسیلهٔ اتفاق برادران گرامی کارهاے شگرف که مکنون ضمیر صواب اندیش ست ظهور یابد بنابر این داعیهٔ بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند چون یکتل روغنی و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین ست رسید جمعے از هزارها سر راه گرفتند آخرهاے روز جنگ در پیوست اولیاے دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهاے

بے دولت را تادیب نمودند و بسیاری ازین بے دولتان راہ نیستی پیش گرفتند چون
بیرام خان نزدیک کابل رسید ما بوس و جمعے باستقبال آمدہ بیرام خان را بردند
میرزا کامران در چہار باغ مجلس آراستہ بیرام خان را طلبید باندیشۂ صائب او
چنان رسید کہ این دو منشور دو دولت را بمیرزا کہ نشستہ باشد دادن مناسب
نیست و آنکہ میرزا ایستادہ تعظیم بجائے آرد بسیار دور کہ آنرا دانش درست
و بختی بلند باید پس اندیشۂ کار نمودہ مصحفی بدست گرفتہ برسم پیشکش آورد میرزا
مصحف دیدہ بجہت تعظیم آن راست ایستاد درین اثنا این دو مثال اقبال گذرانید
و آن فکر صحیح را وسیلۂ تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف بادشاہی
و ہدایائے شاہی را بآئین ستودہ در نظر آورد و با میرزا نشستہ سخنان اخلاص آفرین
صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاہنشاہی
گرفت و اجازت دیدن میرزا ہندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ
میرزا ضمیمۂ آن ساخت میرزا رخصت داد و پابوس را مقرر کرد کہ در دیدنہا ہمراہ
باشد از انجا بیرام خان اول بہ بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجہ آستان بوس حضرت
شاہنشاہی کہ جاہائے مقدس رونمائے او سزد شد آنحضرت در باغ مکتب پیش
حضرت عفت قباب خانزادہ بیگم ہمشیرہ کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
می بودند ماہم بیگہ آنکہ آنحضرت بود آن نور پرور الٰہی را از درون بیرون آورد
و رسید با آئین بندگی ملازمت نمودہ تبلیغ رسالت و ادائے امانت نمودند و از میامن
دیدار دولت افزائے سعادت بخش آنحضرت بیرام خان و سایر ہمراہان را انبساط
عظیم روئے داد و مشاہدہ انوار الٰہی کہ در جبین مبین آنحضرت ظاہر بود جلا بخش بصر و
بصیرت ہمگنان شد شکر پروردگار کارساز بجا آوردند و از انجا رخصت یافتہ میرزا
ہندال را کہ در منزل دلدار بیگم والدۂ ماجدہ خود می بود و بچشم نگاہ می داشتند
دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسپ خاصہ کہ بمیرزا نامزد شدہ بود
رسانید و ہمیں دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراہیم کہ درخانہ

مخلص درون قلعه مقید بودند متوجه شد و دران روز بموجب فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را ازانجا برآورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآراست برده بودند و بیرام خان ابن دو بزرگ را در ین باغ دریافت و از عنایت و التفات بادشاهی و شاهی انچه آورده بودند رسانیده خوش وقت ساخت و ازانجا مرخص شده بجلگه سیاه رنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود رفت و او را بعفو تقصیرات و محو زلات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین بابرغ میرزا و سایر بزرگان بآیینی که خردمندان را سزد و لایق حزم بیدار باشد بیکیک را پرسش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید و انچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفا و تعلیم حقیقت و وفا تواند بجای آورد میرزا کامران بیرام خان را یک ماه بیشتر نگاه داشت که نه در خود مقاومت می یافت و نه از بی توفیقی بصوب خدمت می توانست قدم زد و درین اندیشه متردد خاطر درمانده بود تا آنکه بصد ابرام بعد از یک نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را که در گفت من نیست رفته نصیحت فرمایند و قندهار را ازو گرفته بملازمان حضرت جهانبانی سپارند و در باطن آنکه میرزا عسکری که بفرموده میرزا کامران بر سر مقامت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام می نماید اگر او را ضرور پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری آنجا بکار آیند و چون میرزا عسکری از جادهٔ انحراف داشت و عنان ارادت خود را در هواداری میرزا کامران بدست بغی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده چه آن قلعه ایست از کل قلع و قمع آن بغایت مشکل غرض دیوار آن شصت گز است بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی می دادند چنانچه ترکمانان در مقام نخیر بودند

دا از راه حیرت بوادی غیرت می آمدند روزے حضرت جہانبانی صحبتے خاص ترتیب داده بودند و محرمان حریم اخلاص از ہر طرف در حکایتے کشوده و از ہر سو سرشتۂ روایتے بدست آورده صحبت را بحکایات دلآویز و نقلہائے نشاط افزائے گدازان گرم داشتند از اکسیر سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت را عیار می افزود و زنگ مایگان مردانگی را سرمایۂ ہمتے بہم می رسید درین اثنا حضرت شاہنشاہی را از کمال شوق بیاد آوردند کہ آیا آن تازه سرو جوئبار خلافت را جدا از دوستان درمیان دشمنان چہ حال باشد و حسودان بے خبر بد اندیشان تبہ رائے را درباره آن گلبن سعادت چہ خیال و بادلے دو نیم و خاطرے پر اُمید و بیم بدرگاه کبریا کہ کام بخش سرگشتگان بیقرار ست دست نیاز کشاده بدعائے برخورداری و جان درازی آن شجرۂ طیبہ مشغول شدند و باین مضمون گره کشای آبلۂ دل گشتند نظم

خدایا تو این گوہر شاہوار	ز آسیب بدگوہران دور دار
ز دریائے دانش باد آب ده	ز خورشید بینش باد تاب ده
بسے دور زد بر فلک آفتاب	کہ این نیر آمد برون از نقاب
بسے کرد انجم نظرہائے سعد	کہ این مہ ز ظلمت برافگند جعد
بسے چرخ زد آسمانِ بلند	کہ آفاق زین نور شد بہره مند
فروغ ازل باد منظور او	مبیناد تاریک دل نور او

و بجہت تسلی خاطر فیض مآثر خود زائچہ طالع آن بلند بخت خجستہ روزگار کہ لوح محفوظ را اسرار غیبی ست طلبیده بنظر تامل و تعمق مطالعہ نمودند و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانۂ اعداد ناکامی بدخواہان و کج اندیشہائے نارستان ازان دیباچہ سعادت معلوم فرمودند و بانبساط سر برآورده بر زبان اقدس راندند کہ الحمد للہ خاطر ازین دغدغہ بالکلیہ جمع شد امید کہ عنقریب بدیدار آن نور برور دل آگہی خوش وقت شویم و بیمن طالع آن سعادت پیوند بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الہی بتقدیم رسانیده

در فتح قلعه اهتمام فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعه داری کمال ضبط و حفظ مرعی
می داشت و مورچلها هر روز و هر شب تغیر می داد که مبادا جمعی از مورچل خود حرف
یک جهتی در میان انداخته خللی در مبانی نگهبانی اندازند و چون محاصره بامتداد کشید
و از ملازمان پادشاهی کسی آمده ملحق نشد امرای قزلباشیه از اهتمام خود بازمانده
در مراجعت دغدغه مند شدند حضرت جهانبانی این معنی را از روزنامچهٔ احوال ایشان
خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام فرمودند و ازان مورچل که مخیم اقبال
بود شبی کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته این مقدار که
سنگ دستی می رسد و آنجا را چهار دره می گویند مورچلی مستحکم ساختند صبح آن ترکمانان
ازین معنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند
و دایره را تنگ کردند میرزا عسکری سراسیمه شده بنیاد عجز و زاری نمود و بهزاران اضطرار
و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفت قباب تشریف می آرند تا آمدن
ایشان مرا مهلت دهید که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توام کرد و عرضه
داشت خود را مصحوب میرطاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاده
حضرت جهانبانی که معدن فتوت و مروت بودند ملتمس او را بموقف قبول جای
داده چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از تنبه رائی بظاهر روش عجز پیش گرفته
در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عفت قباب و بیرام خان آمدند باز از
سر نو آیین مخالفت پیش گرفت هر چند حضرت مهد معلی سعی فرمودند که میرزا عسکری
را از اندیشهٔ ناصواب بازداشته بتقبیل عتبهٔ مقدسه مشرف سازند چون دماغ
سعادت در ایشان بود و نصایح گرامی بهیچ وجه در نگرفت و بهمان خشونت و سرکشی
خود ایستاد و از فرط عناد حضرت معلی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته بر اردوی
معلی جهانبانی تشریف آورند بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین ناراستی
میرزا اندازهٔ تفاوت و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی که
متکفل مهمات ارباب توسل است نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند و درین میان

الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از بنابر دختری سلطان حسین میرزا و شیر افگن بیگ
ولد قوچ بیگ و فضیل بیگ برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران
میر عبد الله که از سادات بنی مختار سبزوار اند و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع
بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که
میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه می داشت و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس
می سپرد چون نوبت شیر افگن رسید او هم از میرزا هراس داشت باتفاق انجماعه
الغ میرزا گرفته بدر آمد و دولت ملازمت دریافت و حضرت جهانبانی این جماعت
را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد و قاسم حسین
سلطان اگرچه همراه اینها برآمده بود اما شبی راه گم کرده درمیانه هزاره افتاد و بعد
از چند روز غارت زده پیاده و آبله پا رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو
نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان دده بیگ هزاره با خیل
و حشم خود آمد و عرایض اعیان کابل نیز رسید از رسیدن این جماعه و آمدن عرایض
از اکثر امرا و اعیان که در کابل بودند انبساط عظیم در اردوی معلی پیدا شد و قزلباشیه
که متردد خاطر بودند مطمئن شده بودند و جهد تمام از سر گرفتند و در تزلزل ارکان
قلعه داری افتاد و پای ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید ساکنان قلعه روز بروز
احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می برتافتند که کار قلعه نشینان دشوار
شده درگیر و دار خود مردانه باشید و در قلعه کشائی کمر همت محکم بربندید و دست از
اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر
میرزا عسکری یگان یگان از قلعه خود را بیرون می انداختند و توپچیان و پیاد ها از
بالا می افتادند اول خضر خواجه خان نزدیک بور چلیکه مخیم اقبال بود از قلعه خود را
انداخت و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جهانبانی افتاد
و بعد ازان موید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد و بشرف زمین بوس سربلند
شد بعد ازان اسمعیل بیگ که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در ولاوری

دکنگاش مسلم بود رسید و ابوالحسن بیگ برادرزادهٔ قراچه خان و منور بیگ پسر
نور بیگ همراه او آمدند و شبی خضرخان هزاره از قلعه خودرا انداخت و دوسه هزاره
اورا بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روانه شدند که چون کار از انتظام افتاده بود
میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه بنابر
آن خواست که خودرا بزاویهٔ عافیت کشد و ازین مخاطره برکنار بوده روزگارے
بسر برد صبح آن در اردوے ظفر قرین خبر رسید که خضرخان هزاره از قلعه برآمده
راه گریز اختیار کرده است جمعے بتفحص او شتافتند و او مقداری راه رفته در پس
سنگے پنهان شده بود و بعضے از ثقات نقل می کنند که خضرخان هزاره می گفت که
چند مرتبه مردمے که بجهت گرفتن من تعین بودند از نزدیک من گذشتند و یک دفعه
یکے جانور خیال کرده دامن مرا می گرفت از ترس دم بخود کردم چون شب درآمد
من از زیر سنگ برآمده بمامن خود شتافتیم چون دولت روز افزون حضرت جهانبانی
خاطر نشان ظاهر بینان شد و بر متفحصان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی
و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاه داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب
غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب در پاے رفتن و نه جای ماندن اولاً التماس
نمود که قندهار را باولیای دولت می سپارم مرا راه بدهید که بکابل روم حضرت جهانبانی
بآن راضی نه شدند و خیال خام او صورت نه بست بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده
بیگم را بحضور اقدس فرستاده استعفای گناهان نمودند و بوسیلهٔ استدعاے آن
خلاصهٔ دودمان عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه بست
و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه
تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آراے
صفوت عزت بودند و امرای چغتائی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب
سمت قیام داشتند بیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن
انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی باوجود خصومت جانی که از میرزا معاینه شده بود

قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری
قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم
صفحه بر صحیفهٔ اعمال او کشیده محفوف سرادقات التفات و مشغوف جلابل عنایات
سازند و برین مقدمه اقبال سجدهٔ شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر
از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهدهٔ تقدیم آداب بندگی امر بر نشستن اصدار
یافت بعد از آن محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه سیستان و تولک خان
توجی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن کرده بکورنش آوردند ازین مردم مقیم خان
را و شاه سیستان را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاه دارند و از آخر
روز تا سفیده دم سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست صحبت دلکشا داشتند
و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه
پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشته
میرزا عسکری در حین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت باختیام و بلوچان
فرستاده بود بجنس احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا
دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص گشت آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا
را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند که چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلی
بخشیده شد چند روز در بند پند پذیر گردد و روز دیگر ماهچه رایات فتح شب افروز
تاریک نشینان ارک شد و محمد مراد میرزا و امرای جغتائی و قزلباشیه در ملازمت
حضرت جهانبانی بشهر درآمدند و سه شبان روز بفر مقدم همایونی آن بلدهٔ فاخر مور
و امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت
فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار غنداب
واقع است نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار استلذاذ و استظلال نمودند
و دران منزل دلکشای تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگاران
بود متصدیان اشغال نوشته بنظر اقدس درآوردند آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده

بهادران سپاه که رقم شهید ستی بر ناصیهٔ احوال داشتند مرحمت فرمودند چون خبر فتح
قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا
متوهم و متذبذب شد و حضرت شاهنشاهی را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم
بخانه خود آورد و بکوچ کلان خود خانم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتکه خان
را مقید ساخته در جای نالایق نگاه داشت و از امرای خود کنگاش طلبید که در باب
میرزا سلیمان چه باید کرد که ملا عبدالخالق که بمیرزا نسبت اُستادی داشت و باو بس
که در امور ملکی دخل می کرد گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان
باید داد تا در وقت کار بکار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه بیشتر ازین بچند
روز میر نظر علی و میر هزار تنکشکانی و تیر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را
گرفته بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام کردند
که اگر میرزا سلیمان را می فرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد والا
این مردم را که گرفته ایم بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک می سپاریم بنابراین
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزا بپای منار
بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شد
کس بطلب میرزا فرستاد که بعضے سخنان زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا
سلیمان ازین طلب در گمان افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در ساعت
نیک رخصت یافته ام مراجعت لائق نمی دانم چشم داشت از التفات آنکه آن سخنان
را نوشته مصحوب یکے از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید
و خود بسرعت متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان
و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت
و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارک
اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده می گشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا
کسے در گرد او نماند بضرورت او استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا

راکه بچشم نگاه می داشت رخصت داد میرزا هندال که از بدسلوکی او بتنگ آمده بود بزبانی قبول نموده خلاصی او چنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته بدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد میرزا کامران را از حدوث این واقعه سراسیمگی روی نمود و سررشته صلاح کار خود گم کرد و از ملازمان و مصاحبان او کسی که به بود او را منظور داشته راستی بگوید نه بود اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده و چشم خبرت از رمد غفلت پوشیده بود سیل بیداد و طریق رشاد نمی دیدند و گروهی را که صلاح حال دریافته بودند قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند و این از دور رهگذر بود بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی از آن قسم بودند که ملاحظه خاطر میرزا می کردند و اظهار حق صلاح وقت نمی دیدند چه یقین ایشان بود که از خود رای صلاح کار اصلا قبول منشرت او نیست بمجرد اظهار آن آزرده خواهد شد و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قابل خواهد گشت حق دولت خواهی و شرط خیر اندیشی آنست که در امثال این امور زیان خویش را منظور نداشته توقف نکنند و باهمال و اهمال بگذرانند که ضرر آن در بال بحال همه عاید شود و خسروان این اعمال بروزگار دولت همه لاحق گردد و نتیجه خیانت کننگاش که اعظم خیانات و اقبح جنایات ست روی دهد و خال بیدیانتی و خوشامد گوئی که نیل بی دولتی و بی سعادتی ست بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد شایسته آنست که این طائفه را اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق نملایمی منافر طبیعت برسد آنرا سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوش وقت بوده چنین فیض در ناصیه انبساط نیفگنند که هرچند بحسب ظاهر بر ضمیر بمزرگان نشاق آید اما باطن والا جنابان تحسین فرماید و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده میشود و لیکن در معنی هم برای ذمت کرده حق قسمت گذارده میشود و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل می نماید القصه میرزا کامران را انعدام عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان سعادت افزا غلط بر غلط روی می داد ✣ ✣

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل بپیش نهاد همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام بابا حسن ابدال در گنبد سفید نزول اجلال فرمودند پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر می تافت و با دولتخواهان دوربین و جان سپار اخلاص منش همواره مطارحه نموده می شد قزلباشیه اکثرے از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند و بعضے برخصت ابرامی جدا شدند بداغ خان و جمعے دیگر که در ملازمت فرزند شاه بودند از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام می کشادند و باین ناستوده عمل توسعه روزگار خود خیال می کردند وضیع و شریف شهر دادکنان و فریادزنان بدرگاه معلّی می رسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند که اگر تنبیه ستمگاران نموده آید خاطر شاهی آزرده می شود و اگر بر قانون داد عمل نشود بیدادگران دست از زیردستان باز نمی دارند و این معنی موجب سخط الٰهی می گردد ولیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت در آمد چارهٔ این کار بوقت دیگر موقوف می داشتند و چون یورش کابل مصمم شد بجهت اقامت بعضے از پردگیان سرادق عصمت و نگاه داشت اشیا و اسباب ضروری منازلے چند از بداغ خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر می داشتیم اما جائے که مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم گزیرے نیست بداغ خان از نا معامله فهمی خود ابا و امتناع نمود و بر طریقهٔ اهل دانش امتثال حکم شاهی و امر بادشاهی که اصل کار بود مبادرت نه کرد و امرای عظام که در

ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گرفتن قندهار
گزیر نیست تا بهر شغلی که رو آریم فارغ بال باشیم و آنحضرت نظر بر خوبیهای شان
فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود لاجرم حرکات ناستودهٔ ایشان
را بتمکین همت و تسکین اقبال می گذرانیدند و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان
نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده
در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت
جمال باکمال آن نور حدقهٔ خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از
برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت می دانستند زمان زمان اهتمام در امضای این
نیت و استیفای این امنیت بظهور می رسید درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض
رحمت و وارد حیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و مخصوصان قریب منزلت
بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد و اهل و عیال و اسباب و پرتال
درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید پسر شاه رحلت نموده قندهار بترکمان
واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چنین جمعی نود سر که در تخریب مبانی
ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و با آنکه مامور شده بودند که نطاق
بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده از نشاه بادهٔ
غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول مطاوعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت
موافق ساخته نقاب بی آزرمی پیش رو فرو هشته اند لایق دولت آنست که دست
تعدی ایشان را از دامن احوال عجزه و مساکین شهر که او لبن عطیهٔ ایزدی ست
کوتاه سازند حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتما غباری بخاطر شاه رسد و چون از اینجا
تا کابل مسافت بسیار ست و احشام هزاره و قبایل افغان که از مور و ملخ بیشتر
و خرسنگ این راه ها شده اند خصوصاً با میرزا کامران سخن درمیان دارند بدست
آوردن مامنی که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند نخستین کار ست و بالفعل بهتر ازین
محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست بموجب عقل و عرف و عدل بداغ خان

را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبت نامه موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً یک طرف گشتن از سماجت خالی نیست اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بی اعتدالی را به بندگان درگاه نجو.. بز نمی کنم چه درین صورت مردم بداغ خان ضائع خواهند شد ظهور این معنی در نظر اولی اهل روزگار بدنماست همان بهتر که بوسیلهٔ عقل دور اندیش تدبیرے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید بنا بر آن کس پیش بداغ خان فرستادند که چون بتسخیر کابل می رویم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاه دارند تا خاطر از و جمع باشد مشار الیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد که دلاوران کاردیده و بهادران معرکه آزموده در حدود قندهار رفته در کمین باشند و ناگهان وقت یافته بپاے مردی همت و دستیاری جلادت بقلعه درآیند بیرام خان و جمعے دیگر بطرف دروازه کندگان مقرر شد و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعے بجانب دروازهٔ ماشور معین گشتند و موید بیگ و جمعے بحدود دروازهٔ نوجای یا فتند و این شیران بیشهٔ شجاعت شباسب شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را بیشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانید اتفاقاً شترے چند حلف بار درون قلعه می رفتند خود را در پناه شتران درآورد و شیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت و دربان آگاه شده در مقام منع و دفع درآمد او جواب داد که بموجب فرموده بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف فائده نه کرد و در مقام بستن در شد حاجی محمد دست دربان را بشمشیر قلم کرد و چندے دیگر از عقب رسیدند و جمعے از قزلباشان که دران نزدیکی بودند

بجنگ پیش می آمدند و بقتل می رسیدند و بیرامخان از دروازه کندکان خود را درون انداخت و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند و نیمروزی حضرت جهانبانی خود از دروازه کندکان بدولت و اقبال درآمده ببرج اخچه صعود فرمودند و آن شهر سعادت آئین بغرور و دعالی مهبط امن وامان و مورد عدل و احسان شد وازین نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی برآمد و بداغ خان بوسیلهٔ حیدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصیر بجای آورد و آن حضرت اورا محفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرام خان عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را ازو گرفته به بیرام خان سپردیم تعلق بشاه دارد درین اثنا میرزا عسکری قدر جان بخشی و عطوفت بادشاهی نشناخته فرار نموده بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانهٔ من ست کس تعین شود که اورا بطریقی که از من نداند گرفته آورد حضرت جهانبانی شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعین فرمودند فرستادها اورا از خانهٔ همان افغان از زیر پلاس برآورده بدرگاه معلی آوردند و آن حضرت بمقتضاے عطوفت و رافت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که درباب کافه برایا بخصوص برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته از جرائم و زلات او و جبازگی درگذراندند و اورا بندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و ولایت قندهار را براولیاے دولت تقسیم فرمودند ولایت بستری بالغ میرزا مقرر شدند و پرگنات لهودر وجه علوفهٔ حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور باسمعیل بیگ و قلات بشیر افگن و شال بحیدر سلطان مکرمت فرمودند وهمچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جاگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را که در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی گیرانند و چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ یافت و از مآثر صواب دید بادشاهی تقدیر

موافق تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود بودج عزت مریم مکانی
را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند واز فیوضات
نا متناهی و نعمت غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از هندوستان آمده بود سوداگران
سودای دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال
از و جنات حال می تافت کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر اسپان
مارا ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آنرا بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند
اشد رضا داریم و سرمایهٔ سعادت خود می دانیم نهے دولت ما که باین مقدار
امداد خود را از زمرهٔ دولت خواهان درگاه عالی معدود سازیم حضرت جهانبانی
این معنی را از مویدات آسمانی و موایده غیبی تصور کردند و التماس ایشان را
بذروهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دل خواه فروشندگان تمسکات
ابتیاع نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشته کوہے که نزدیک
بابا حسن ابدال ست برآمدند و بالغ میرزا و بیرام خان و شیر افگن و حیدر محمد
اختہ بیگی فرمودند که اول بجهت اصطبل خاصه شریفه اسپان جدا کنند و بعد ازان
برائے امرا و سائر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند دلهاے سوداگر و سپاهی معمور
و مرفه شد و دہ بیگ هزاره چون می خواست که بخدمات مالی و جانی سرفراز
گردد بجانب قلعه پتری که حشم او آنجا بود شب راه سرکرده برد و چون موکب
عالی دران حوالی رسید کلانتران احشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیش کش
آوردند و مصدر خدمات پسندیده گشتند چون آن حوالی النگهائے دل کشا
داشت چند روز جهت نزهت خاطر و ترتیب دماغ اقامت فرمودند و حضرت
مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمده بامتداد کشید و برحمت
جاوید پیوستند آنحضرت قواعد عزاداری بجائے آورده متمسک بحبل المتین صبر
که شان عالی منشان کار آگاه و نشان والا و نشان خبرت سرشت ست نموده
جهت نزه و بخ روح آن مخدرهٔ مکرمه خیرات و مبرات چنانچه لائق خانوادهٔ سلطنت

تواند بود بتقدیم رسانیدند و از آنجا برهنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دار السلطنة کابل شدند و میرزا هندال بنزدیکی قندهار بآیین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلی نوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوشوقت شدند و مقدمهٔ آمدن بسیاری از مردم شد و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و امتزاج هوا درین راه بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا شد و بسیاری بساکن شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان ازین جمله بود چون مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار و سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند آنحضرت در مواجه چیزی نفرمودند و چون مجلس باخر رسید زبانی بوسیلهٔ می رسید برکه گفته فرستادند که باوجود آنکه از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم توکل بر الطاف الهی نموده بسمت کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را سبب چیست اگر بجهت محنت و رنج کشی مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور و آخدود را بشمار ازرانی داشتیم این زمستان را در آنجا بآسایش بگذرانید و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود و آنحضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم در راه نهاده دل برکشایش کار بستند در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس که میرزا کامران اورا اتالیق آق سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود آمده بآستان بوس سربلند شده و استنجاری جرائم بابوس نمود و بمدارج اقبال اتصال یافت چون موکب عالی دریورت شیخ علی که در نواحی نعمان دارقندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهان گشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی بپیشتر روانه ساخت و خاسم مخلص تربتی را که میر آتش میرزا بود فرمود که توپخانه بجلگه دوری که

نزدیک خانهٔ بابوس بیگ بوده برده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعهٔ کابل
بود همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد و بعد از استحکام مبانی قاعده بغدر و غفلت
از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و
تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکنه خمار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه
معظم و حاجی محمد خان و شیر افگن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبردی
شایسته نمودند و بتائید الٰهی که طلایهٔ دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب مقاومت
نیاورده رو بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا هندال بموجب
التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در
نواحی ارغندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ با جمعیت خود و شاه
بردی خان که گردیز و بنگش و تغز باد متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای
آوردند و مستمال عنایات بیکران شدند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه
کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت و بالتفات خسروانه
سرفراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست بدولت
سوار باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند درین
میان علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعزیت پدر بودند برآورده
مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت
میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی و نقش ادبار خود را مطالعه
نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت
اقدس فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیله خواجه معروض داشت نیم کروه راه مفاصله
میان افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند
آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات
را از لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند و خود از روی مروت
و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی

در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاہے شب می برد
که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکناری تواند کشید چون حجاب ظلمت شب جہان را
تاریک ساخت از تیرگی رائے و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت بخود قرار
نداده بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید و میرزا ابراہیم ولد خود را با جمعے از اہل
حرم ہمراه گرفته از راه بینی حصار روانۂ غزنین رویه شد و چون فرار نمودن او
بمسامع علیه رسید حضرت جہانبانی بابوس را با جمعے از معتمدان بکابل فرستادند
که در آنجا بوده نگذارند که بسپاہی و رعیت آسیبی نه رسد و ہمه را مستمال عنایت
پادشاہی سازند و میرزا ہندال و جمعے را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند
و خود بہعنانی نصرت و ہمرکابی اقبال متوجه شہر کابل شدند و در ساعت
مسعود کوس زنان دولت کورکه اقبال بلند آوازه کردند و کوکبه داران نصرت
کوکبه حشمت را بسپہر کوکب رساندند و در شب سیزدہم آذر ماه جلالی موافق شب
چہارشنبه دوازدہم شہر رمضان نہصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل که مقدمۂ
فتوحات بے اندازه است روی داد و اسباب شادمانی و کامگاری بر دلہاے
خلائق گشوده شد و دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل
را بمقدم دولت پرتو سربلند ساختند نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود
دیگرے این مصراع عربی جنگ گرفت ملک کابل از وے + چون بمیامن آثار
ذات قدسی سمات حضرت شاہنشاہی ابواب و مسرت و شادمانی گشاده گشت و
اساس دولت بتازگی نہاده آمد حضرت جہانبانی را ہزیمت میرزا کامران و فتح
کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاہنشاہی بودند تا آنکه
در زمان مسعود و وقت محمود آن جہان آگاہی را که دران زمان بحساب مدت
عنصری دو سال و دو ماه و ہشت روزه بودند بدریافت ملازمت حضرت جہانبانی
آوردند و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور پرورد ایزدی انبساط
صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونہال بوستان اقبال و

دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند و در ازای این خجسته دولت و خدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات برروزگار خواص و عوام کشادند صباح آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی به سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلائق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند و دست تمنا بدریوزهٔ دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبهٔ کبریا درخواستند و آنحضرت ابواب عدل و احسان برروی جهانیان کشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلاسای خلائق کوشیدند و از وقایعی که دران نزدیکی سانح سد رحلت یونس علی و مویدبیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند و درهمین بسامع علیه رسید که خواجه معظم بیگ باتفاق مقدم بیگ می خواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا کامران برساند این معنی بر خاطر اشرف گران آمد مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند ✣

آرائش جشن دولت پیرای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آئین بستن بآئین اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریب انگیختهٔ هنگامهٔ بخشش گرم سازند و بردشتی که از خشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند عبادات گزیده را که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها

ماندن ست در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا که نسیم اقبال بتازگی وزیده و گلستان مقصود از سرنو شگفت مراسم ختنه آن نو باده حدیقهٔ اقبال و تازه نهال انجیل مجد و جلال را سبب ساخته و آسایش بخشایش عالمیان افروزند اوایل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز ٭ شعر

بنفشه سر بر آورد از لب جوے ٭ زبین بست از ریاحین عنبرین گوے
نسیم صبح گاه از مشک بوے ٭ هزاران نافه در بر داشت گوے

به ارته باغ که بغایت دلکش و دل کشاست نزول دولت فرمودند و بجهت مزید گرد آوری دلها که در معنی شکر گزاری حضرت مولی ست اسباب عیش عشرت کشودند و آئین کیکاؤسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان به تفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب فزا را آئین بندند و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند. جمیع امرا کمر سعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوائف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتے آنچنان آئین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی می شدند و فراخور حالت و رتبت هر یکے را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضے دیگر از مختصان درگاه که باوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد معلیٰ موجب مزید اسباب نشاط گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن با هزاران لمعان فر الهی از ناصیهٔ احوال متلالی بود بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سراوقات عفت

جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن
عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند بدانش آموزی
حضار حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و
بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مقدسات درآمده بے تشخیص و تعیین
بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت بشارت بجشن پادشاهی
بران رفت که آن نور حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از میان چندین گروه
عفایف بشناسد آنحضرت بنور الهی بے مزاحمت سهو و خطا و بے کلفت التباس
و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والدهٔ مقدسهٔ خویش
و در آغوش آن صدر نشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهدهٔ این امر شگرف
که حیرت فزای عقول و افهام ظاهر بینان تنگنائے عادت بود غریو از حاضران
بساط قرب برآمده شناسائے قدر این بزرگ ازل پرورد و اعجوبهٔ کارگاه تقدیر
گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست که در
صغر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه محض تفرس روحانی و تعلیم ربانی ست که بوسیلهٔ
این نوبادهٔ چمن اقبال از مکمن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته است آری پیوند
ازلی را حجاب دوری مانع نمی شود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمی گردد
و چون تامل کنند بعد را چه گنجایش که در بن ریعان گلبن عمر کمال قرب بمبداء
حاصل ست و انوار خاصه وجود تکمیل صورت عنصری و تصقیل مشاعر ادراک
درجه بدرجه صورت پذیرد نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و
کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست جلوه نما و بر دوربینان عالم اسرار مختفی
نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه در نشاة عنصری و مواد هیولانی مولود
ماست اما از بدو فطرت و اصل مبدای آبا و امهات از مآثر تولید اویند و او در
مسالک معنی و مکامن باطن ابو الاباست و بر حضرت جهانبانی که پرده دار رموز
آسمانی بودند هویدا بود که چمن پیرائے جهان هستی این نونهال بهارستان وجود

وجود را برائے دریافت مقادیر مراتب جهانبانیان اوّلاً بجهت گرد آوری پراگندگیهائے روزگار ثانیاً بعرصهٔ ظهور آورده است و بالجمله درلباس رسم ختنهٔ سور آداب شکرگزاری نعمت بخش صورت و معنی بتقدیم رساندن گرفتند هر روز بروشی تازه و آئین شایسته جشن بادشاهانه آراسته سپاس جهان آرای جان آفرین بجائے آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام بادشاهی بکامیاب سعادت می شدند ازان جمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت و مجملی از حال او آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بحدود قندهار از میرزا کامران جدا شده چنانچه نگاشته آمد ببدخشان رفت و ازانجا کارے نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد وقتیکه موکب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شداید روزگار بقندهار رسید بیرامخان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و ازانجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبهٔ قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نمود و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفتم بانظار عنایت دولت پذیر گشت و درین آئین عشرت آئین که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت دادان پیرایش حدیقهٔ دولت و اقبال بود در ساعتی که کواکب بانظار سعد بر جهانیان افاضهٔ نور می کردند مجلس نهال پیرائے گلستان الهی یعنی ختنه سوری حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروائی عالمیان آماده شده ابواب سعادت و اقبال بر بزرگان کشاده گشت خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع و شریف اکناف از مکارم پادشاهی خوش دل و خوش وقت گشتند کلفتهائے روزگار بالفت انجامید و تفرقهائے عالم بجمعیت خواطر بدل شد امرا ساچقها بنظر اشرف گذرانیدند و بانعامات گرامی سرفراز شدند و درعین آئین بندی آنحضرت بجهت تنشیط خواطر و التیام قلوب که رکن اعظم ملک ستانی و فرمانروائیست متوجه خواجه رگباب روان شدند

شادمانیها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یافت که امرا با یکدیگر کشتی گیرند
و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر همسران را در زور جدا می فرمودند و آنحضرت
با مام قلی تورچی کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم کشتی
بجا آوردند و بعد ازان بسیر آرغوان زار بخواجه سیاران عنان توجه معطوف داشته
داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن
عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت پیوند را فراخور اخلاص و خدمت
بجایگیرهائے مناسب حال هریک و انعامهائے لایق هرکدام و خلعتهائے موافق
هرفریق شرف امتیاز بخشیدند ازان جمله غزنی و آنخدود بمیرزا هندال و زمین داور
و پتری آنخدود بالغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان عبودیت را
فراخور حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سربرآرای ملک صورت
و معنی شدند و طوائف آنام در سایهٔ افاضهٔ رافت مرفه الحال شده همنشین باطمینان
گشتند و از جملهٔ قضایا که درین آئین بندی چهره کشا گشت آمدن ایلچیان شاه
والاقدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادی فتح و آوردن تحف و هدایائے لایق و
سرگروه آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطف خسروانی نوازش فرمودند دیگر
رسیدن شاه طغائی بود بدرگاه معلی از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت با عرضه
داشت و پیشکش و میرزا انچه در فیما بین خود معروض داشته بود بتغیر قبول مقرون شد
و حکم قضا جریان برآمدن او صادر گشت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را در توجه
بسعادت ملازمت منحصر دارند و از جمله وقایعی که متصل با نقضای ایام آئین بندی
وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان بلوچ بزمین داری و
حقیقت ورزی ممتاز بود و نزدیک موضع دوکی که از توابع و اعمال هندست اقامت
داشت بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت آستانبوس دریافت و مشمول عواطف
خسروانه شد دوکی را باو مکرمت فرمودند و در همان نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان
طوایف خود بود با برادران آمده زمین بوس نمود آنحضرت او را نیز مورد الطاف

ساختنه ولایت شال و مستنگ بدعنایت فرمودند و این واردان را کامروا ساختند
بزودی رخصت مراجعت نمودند که مبادا مزاج وحشت بر طبیعت این روستا
پروردان مستولی شد د آب و هوای طول کشد بحال ایشان گوارا نیاید و از جمله
سوانحی که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت
و نادرستی درون عنایات سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاد
واز روے مکابره بجادهٔ بد دروني و عناد ایستاد و برگفت سیه بختان که عمده
آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود گوشش داشته پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد
چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید واز مخبران صادق بسجل ثبوت پیوست علی الخصوص
عبدالجبار شیخ که از یکهاے معتبر بود و از کربزت درین کنگاش که مور مفاسد بود
محرمیت و مشارکت داشت نیز آمده حقیقت معامله را از روے تحقیق معروض داشت
خاطر قدسی متاثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی بر آشفت مظفر کوکه را گرفته بیاسا
رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراجه خان سخنان عتاب آمیز گفته
فرستادند محصلش آنکه مارا گمان آن بود که در نیم رتبه بتازگی از عظایم جرایم تو گذشته
بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی
کنی کفران نعمت را هم حدی و اندازهٔ می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته
گاهے بسکوت و گاهے بانکار و تجاهل عارف می گذرانید آنحضرت بعد از
مخاطبات حسابی و معاتبت بادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعے را فرمودند که او را
مقید ساخته بربالای ارک کابل نزدیک بمحلے که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند
واز جمله وقایعے که دران ایام حادث شد فوت چغتائی سلطان ست که جوانے بود
از سلاطین مغول و در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص حضرت
جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور پدر و دشداد این جهان را بر خاطر اقدس
بغایت گران آمد اما نظر بر قهرمان حکم الهی که بقارا خاصه ذات واجب و فنارا
لازم ذولت ممکنه گردانیده است بمشورت عقل درست اندیش خود بدامن رضا و

تسلیم اقبال فرمودند میر امانی در تاریخ او گفته۔ شعر

سلطان جنتی بود گل گلشن خوبی — ناگہ اجلش سوے جنان راہنمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد این باغ — دلہا ز غمش غنچہ صفت غرقہ بخون شد
تاریخ وے از بلبل ماتم زدہ جستم — در نالہ شد و گفت گل از باغ برون شد

نہضت موکب مقدس حضرت جہانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و انچہ دران ایام روے نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد کہ سر از فرمان برداری پیچیدہ اندیشہ سروری در دسرش می دہد و ازین خیال باطل بر یخ اندرست۔ ع

زہے تصور باطل زہے خیال محال

بنا بر آنحضرت جہانبانی اوایل نہصد و پنجاہ و سہ عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و یکے از اسباب انحراف او آنکہ بعد از فتح کابل خواست واندراب کہ در تصرف میرزا بود و بیکے از ملازمان درگاہ مکرمت فرمودہ بودند و میرزا در تصرف خویش در آورد و چون در حساب و معاملہ بدخشان تمام بمیرزا می رسید آنحضرت می خواستند کہ قندوز و آنحدود را نیز تغیر دادہ بیکے از ملازمان عالی جایگیر نمایند و براینچہ آنحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپدر میرزا سلیمان دادہ بودند اکتفا فرمایند و چون محروسہ مملکت وسعت پیدا کند وجہ جایگیر او نیز توسع واقع شود لیکن بجہت مراعات احوال او قندوز بحال خود گذاشتہ بودند میرزا از معاملہ نافہمی از ولی نعمت خود روگردان شدہ علانیہ در مخالفت زد و خطبہ بنام خود ساخت حضرت جہانبانی عزیمت اطفاے نایرہ مخالفت میرزا

معصم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنت کابل در کنف حفظ الهی سپرده
در ساعت مختار برآمدند و بدولت و اقبال در یورت چالاک نزول سعادت
فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند و درباب یادگار ناصر میرزا
اندیشه داشتند چون موکب همایون بالنگ قراباغ نزول اقبال فرمودند رای
جهان آرای بران قرار گرفت که با وجود یادگار ناصر میرزا را از شکنجهٔ هستی خلاص بخشیده
دولت را در مستقر امن و امان جای دهند که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ او نزدیک ست
که دودمانها بسوزد محمد علی طغائی که حراست کابل باو مفوض بود امضای قهرمان
این مصلحت باو مرجوع شد مشار الیه را از کمال سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت
که من هرگز گنجشکی را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت از سادهٔ
لوحی درگذشته این خدمت که محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او
در شب بچلهٔ کمان خدنگ اجل رسانید چون خاطر اقدس از شیر میرزا جمع گشت
بدرقهٔ توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانات شدند و چون رایات نصرت بحدود
اندراب رسید و باغ علی قلی اندراب مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از نا مساعدی
بخت نافرجام خود بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران که از مواضع اندرابست
فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید پیشتر از انکه
خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران
کار کرده را پیش فرستادند و درمیان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم درپیوست
و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بوده میرزا بیگ
برلاس با جمعی از تیراندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری می داد میرزا
هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان چپقلشهای نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان
را تیر در رسید و پیاده شدند و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ
و دوغان بیگ که قورچیان خاصهٔ شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش در
ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند بواسطهٔ افتادن اسپ برزمین آمدند و جنگ

از طرفین تراز و شده بود که جمعے از فدائیان رکاب دولت و نبرد آزمائیان کار آگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد نواق و لطفی سهرندی و سلطان حسین خان و محمد خان جلایر و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند بپاے مردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند و چست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال بنا ورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد از هر طرف دلاوران میدان کار و هزبران بیشهٔ کارزار قدم بمیدان فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپاے جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوش هوش رسید و زمانه زبان به تهنیت و مبارک بادی کشود میرزا سلیمان را پاے ثبات برجا نماند و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شدن و توکک طالقانی و میرزا بیگ برلاس داد س سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا شده بآستانه بوس پیوستند میرزا هندال و جمعے از بهادران را بگرفتن گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد و آنحضرت بآئین بزرگی از راه کتل شاشان بدرهٔ خوست در آمدند میرزا سلیمان با معدودے راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرزوبوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند آنحضرت هر کدام را فراخور قدر مستمال فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیراے گشته کامبخش خلایق بودند و شکار مرغابی و کبک و ماهی فرموده متوجه درشک شدند و دران حدود شکار گنجشک بدام که مخصوص آنجاست کردند و از آنجا بجلاوکان نزول اقبال اتفاق افتاد و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد میرزا سلیمان دران نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از

آب آمویه گذشته باچندی دران حدود سرگردان بود و از سوانحی که درکشم واقع
شد آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسپ فرار
نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود ظاهراز و حرف نامناسب نسبت بشاه
سرزده بود دوغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان شاهی دررکاب
معلیٰ بودند بشنیدن این حرف در بازار کشم بخنجر و رسیده گردنش زدند آنحضرت را
ازین خودسری ناپسند آمده آنهارا گیراندند و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی
سلطان مهردار رقم عفو برخط خطایای ایشان کشیده شد و چون مهمات بدخشان
خاطرخواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آنخدود را بمیرزا هندال مکرمت
فرمودند و اکثر بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را به تحصیل
خوست مقرر فرمودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان
آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه
و رعیت قشلاق در قلعه ظفر واقع شود باین عزیمت صائب متوجه آنخدود شدند
چون بموضع شاخدان که مابین کشم و قلعه ظفر ست نزول اجلال شد مزاج صحت
امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شده باین تقریب دوماه دران
منزل اقامت روی داد در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد
و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراگنده گشت و مردم بحال جاگیر
خود را گذاشته گذاشته آمدن گرفتن و میرزا هندال از محال خود باندیشهٔ ناصواب
باتفاق امرای دیگر برآمده تا سرآب کوکچه رسید هوا خواهان میرزا سلیمان جابجا
سربرداشتند قراجه خان باتفاق جمعی از یکجهتان آمده بردرگاه عالی خرگاه
زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بود مقید ساخته در خرگاه خود
درآورد و خود فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نموده
و در حضور اقدس غیراز خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی نمی رفت روز پنجم
که عنفوان صحت بود افاقت روی نمود میر برکه بکورنش درون آمد چون نظر

آنحضرت برو افتاد مبرا اضطرابها در مقام فدا ساختن خود بشکرانهٔ صحت بظهور آورد.
آنحضرت فرمودند کمیر خدای مرا بخشید میرزا بر هم زدگی روزگار و استقامت قراجه خان
شمهٔ بعرض اشرف رسانید آنحضرت قراجه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند واز
شناخت حق خدمتش اظهار خوشنودی نمودند در همان لحظه منشور عنایت بنام
دولت پیرای آن تازه نهال جوئبار سلطنت و سروبن نو بهار اقبال یعنی حضرت
شاهنشاهی رقم زده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا
خبر ناخوش آنجا رود و موجب ملال خاطر اشرف ماثر آن نور پرور الٰهی شود
وسبب برهم خوردگی آن مملکت گردد واز اتفاقات حسنه آنکه همان شب که خبر اندوه
افزای انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید
واز رسانیدن نوید صحت و مژده عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام
و استقامت احوال همگنان شد و نایره آشوب فرونشست میرزا هندال مراجعت
نمود و بجای خود شتافت و هرکس بجایگیر خود معاودت نمود واز سوانح که درین سال
واقع شد کشته شدن خواجه سلطان محمد رشید یست که منصب وزارت داشت
و مجملے ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق جمعے از اوباشان که دماغ خرد ایشان
پریشان بود و سخنان تعصب نشان مذهب و ملت بدمذهبان ناقص اندیشه
و تیره خردان سفاهت پیشه که غوری در اصل مقصود ندارند و بمشاقات لفظی در
پیچیده اند نه مشام جان ایشان را از رایحه حقیقت و انصاف خبرے و نه نهال فهم
و ادراک ایشان را ازهار معرفت ثمری در میان آورده بے دیانتی را تعصب نزین.
انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده
در وقت روزه کشادن از آب شمشیر نادانی بشربت واپسین افطار داد واز
قهرمان پادشاهی که انموذ جیست از عقوبات الٰهی اندیشیده راه فرار پیش نهاد
و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتن آن بے اعتدال متعین شدند و فرمان
قضا اجرا بمتصدیان مهمات ممالک که مقر آن بدخشان بود صادر شد محمد علی طغائی

وفضیل بیگ وجمعے دیگر کہ در خدمت حضرت شاہنشاہی سرافراز بودہ در انتظام مہمات کابل اہتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجہ معظم و ہمراہان اورا آوردہ مقید ساختند وچون در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج وہاج حضرت جہانبانی ظاہر در محفہ محفوف الطاف الٰہی نشستہ متوجہ قلعہ ظفر شد مولانا بایزید کہ از طبابت بہرہ مند بود و بمعلی حضرت شاہنشاہی نامزد وجدا در ملازمت سکندر مکانی ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشتہ از جملہ محاسبان رصد بود درین بیماری خدمات پسندیدہ و تدبیرات شایستہ بتقدیم رسانید وچون بقلعہ ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتے مزاج اقدس باعتدال طبیعی رسید واز تکمیل صحت حضرت جہانبانی سرمایۂ عیش وعشرت بدست آرزوے جہانیان در آمد وحسب الحکم خانہ کان عمارت یافت واکثر اوقات دران منزل صحت فزا بودہ کامروائی و دادبخشی فرمودند وازانجا شیر افگن ولد قوچ بیگ را کاہمرد وضحاک و بامیان عنایت فرمودہ رخصت فرمودند واز فرط التفات برزبان اقدس راندند کہ چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواہد نمود غوربند اضافہ جاگیر تو خواہد شد وآنحضرت بشکار تنسقاول کہ بزبان بدخشان شکار نھسلم گویند انبساط می فرمودند واز ہیبت اقامت آنحضرت بدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت اوزبکیہ با جمعہم جمع شدہ اندیشہ مند بودند وہیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود ✚ ✚

پرده کشائی اسرار حکمت در گرد فتنه انگیختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل

قانونیست قدیم و عادتی مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیدهٔ را
برفراز مسند فرمانروائی جهانیان جاوید و بر سریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب
عالمیان بقبضه قدرتش سپارد جهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که
بجهت او آمادهٔ عالم غیب ست در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب
محن و مطرح توارد اصناف نوائب گرداند تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود
اندازه لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاه دارد چنانچه بر واقفان کهن نامهای
باستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشن ست و چون ذات قدسی واردات
این مجمع بحرین جلال و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت
ازلی در نهاد فطری نامزد مراتب دانائی ست و ایزد جهان آرای بی منت تعلیم
فردی از افراد انسانی استاد و دانا دل و روشن ضمیر و دوربین آفریده است ظهور
این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نفسانیت و بشریت
سوختن بود بلکه سلسلهٔ ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده
بمقتضای کمال پرده کشائی داشت لهذا سنوح این وقایع در عنفوان صغر سن
بظهور آمد که دران وقت خاطر قدسی مآثر از دریافت ناملائم فراغ داشت و از
ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان عبرت گزین واضح می گردد که نظر ظاهر
بینان را این سوانح از افاضات تعلیم و اضاقات تفهیم ست و در دیدهٔ بصیرت
حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمهٔ ذات علیم قدیم و هرگاه یکی ازو درماندگان
درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند بیشتر چین شکوه
در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی می گردانند و مظهر

اقسام بیداد و ستم می سازند تا در عذاب مخلد و نکال موبد اندازند و این تمثال
حال میرزا کامران ست که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساخته ازل و
ابد برگزیده حق پادشاه وقت و فرمانروائے عادل در می افتد و جان و مال و
عرض و ناموس چندین بندہ ہای خدارا در معرض تلف می آرد مجملاً درین ہنگام مسرت
که وسعت آباد و خاطر با نواع خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغ بالی بستان
سرائے عیش بود چشم زخمے غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه
بے اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان بر سر دار السلطنة کابل ریخته و آنرا
در تصرف خود آورده و شیر افگن نا عاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است
خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی و دوم از
جهت غمخوارگی سکنه و رعایا که بدایع ودایع جهان آفرینند و در نظر عدالت
ترتیب اینها کمتر از تربیت اولاد نباید و سوم از ممر طغیان میرزا و امور مرتبه
بران بر هم زده گشت و همت آسمانی نهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته
در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور آوردند و راقم این نگرفنامه ابوالفضل
بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم
از سمت امتداد طول کلام نموده بجانب عرض می شتابد بنا برین مجملے بطریق
جمله معترضه تحریر می نماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصور این
حال آنکه چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد تمامی لشکر
کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت
شده و از میرزا جدائی اختیار نموده فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا سر
تسلیم انقیاد می نهادند میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت
منحرف گشته و در بینه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت
و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود میرزا هندال و مصاحب بیگ
و جمعے دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شده و چون اثرے از

میرزا پدید نشد و گردے از راه او برنخاست متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت
نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی
و موالی آن دیار را بخت یاوری کرد قلعه غزنین را محکم ساخته در خواهش را برو
نکشودند هرچند میرزا تنزو بر گرد بجائے نه رسید از انجا بخانهٔ خضرخان هزاره نشتافت
خضرخان آداب و رسوم میهمانی بجا آورده میرزا را به بهتری آورد و از انجا بزمین
داور برد حسام الدین علی ولد میر خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده
جنگهائے مردانه کرده بمردانگی قلعه را نگاه داشت چون این خبر بسامع علیه رسید
غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرر
ساختند و علم و نقاره و تومن طوغ ضمیمهٔ تفضیل ساخته او را بدان صواب تعیین
فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا
که بدولت خواهی آنجا آمده است او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران
فرستد منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا
الغ دفع فتنه میرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی
تقصیرات گذشته متصاعد گردد میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور
شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند باردوی میرزا رسید هزار ها پراگنده
شده دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران خود را بکناره کشید و بجانب بکر
شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد میرزا الغ بیگ بجاگیر خود استقرار گرفت و
یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام بست و در دار السلطنت کابل
اوراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گزارش یافت و میرزا کامران در حدود سند
بسر برده دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود در آورد روزے
چند آنجا در اندیشه فتنه و فساد نشست که خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی که در
حدود بدخشان روی داده بود شنوده و بعد ازان خبرهای ناخوش انتشار یافت
میرزا از حاکم تته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود حاکم تته این را فوز عظیم

دانسته جمعی را همراه میرزا کرد بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت
بعد ازان متوجه کابل شد چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت
گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپای بیباکی شتافت و بحدود قلاب
جمعی از افغانان سوداگر که اسپ می برده اندر رسید و از بی اعتدالی اسپان را
کشیده بمردم خود قسمت کرد و ازآنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین
رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی می گذرانید
دران شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی می گذرانید دران
شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب
مردم میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود درآوردند و زاهد بیگ را
مست بحضور میرزا آوردند و این بدمستان در عین مستی اورا از فراز هستی
به نشیب نیستی انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت و
جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم تته بود بکمک گذاشته
خود بسرعت تمام روانه کابل شد و سحری بی سابقه خبر بکابل رسید اول
بدروازهٔ طاقیه درآن آمد از محمد طغائی که حکومت کابل باو مقرر بود خبر گرفت
که درآب و آتش حمام ست همانا که اینجا نیز نشاة بدمستی اورا بخمار غفلت
کشیده بود علی قلی لعلی که یکی از قورچیان میرزا بود درون حمام درآمده محمد علی
را برهنه از حمام برآورد میرزا اورا بآب شمشیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه
شد پهلوان اشتر که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود بموجب قرار داد
کشود و میرزا بدرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد دران
سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت
که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتید و صبح باز آمدید میرزا رفته
بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را باین
بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد میرزا بدیدن آن مظهر کرامات

بے اختیار در رفق و ملایمت شد و انواع مهربانی کرده که آنحضرت را که در کنف
حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد
چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود آورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد
همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم در ریختن خوان خلایق دست تطاول
کشاد و مهتر واصل و مهتر وکیل که غلامان خاص بادشاهی بودند میل در چشم کشید
و حسام الدین علی ولد میر خلیفه که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند و جاگیر
او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده بود بانتقام استحکام زمین داور
اعضای محسنهٔ او را قطع کرد و بنا خوشترین وضعے در چنگ اجل داد و چولی بهادر
را که از دولت خواهان پسندیده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و
بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعے دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند
کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برائے خود آماده ساخت پیوسته
بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم می کرد ازانجمله شیر افگن را بخداع آورد و
حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را بتزویر جدا ساخت و بے حقیقتان سفله
طبع تنگ حوصله باندک گمان فایدهٔ خاک روزگار در کاسهٔ طمع خود کرده راه بے حقیقی
پیمودن گرفتن و همانا عمده اسباب گرفتن کابل بے اتفاق مردم و غفلت و عدم
تیقظ و انتباه ایشان شد چه دران زمان محمد علی طغائی از جانب حضرت جهانبانی
داروغه شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرایط حزم بجا نمی آورد و فضیل
بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیحده بر چیده گمان استقلال می برد و بایکدیگر
از کوتهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود می زدند
چون کابل بتصرف میرزا درآمد پیوسته در پے جمع سپاهی و سرانجام فتنه اهتمام
نمود و جمعے کثیر در گرد او فراهم آمدند روزی بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ
و ابوالقاسم و جمعے دیگر از قورچیان شاهی که رخصت یافته عازم عراق بودند
بدیدن میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود بزم افروز میرزا بودند

معتمدان و مخلصان میرزا همه در پی اخذ و جر شتافته و مردم اطرافی که در معنی
نمکسان و کاسهٔ حلوائی اند بر یکدیگر می ریختند ابوالقاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید
بولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ما سی جوان یکدل عزم دلیرانه
بجای آورده کار میرزا تمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال
یعنی حضرت شاهنشاهی را ببزرگی برداریم ولد بیگ که مرد نبرد نبود ازین اندیشه
تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم مارا باین فضولی چه کار و چون سررشتهٔ هر کاری
بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد ✝ ✝

نهضت موکب مقدس حضرت جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصرهٔ آن

چون قضیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید
باوجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیهٔ عالی مصمم گشت که از راه آب دره
شتافته اطفای نایره فتنه و فساد نمایند نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده
تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زدهٔ تیه آوارگی را بتازگی خان و مان کرامت
فرمودند و همان محال که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان که مکرمت
فرموده بودند بخشش آن میرزا را فرق عزت برافراختند و قندوز و اندراب و خوست
و کهمرد و غوری و آنحدود بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و ببدرقهٔ توفیقات الهی
بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز
از تواتر و توالی برف و باران در طالقان مقام شد و ازبکیه مراجعت آنحضرت
را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند در تمام توران
از هراس موکب عالی بیمی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طالقان متوجه

قندوز شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت و بجهت گرداوری خاطر میرزا
در نواحی قندوز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد و بعداز عید قربان ازانجا
براه کوتل شبرتو گذشته بگومل ریگک عبور فرمودند و در خواجه سیاران نزول اجلال
روی نمود شبرعلی که خودرا ازمعتمدان و بیریان میرزا می گرفت تنگی آب دره را عظیم
محکم کرده بود اما زور ظاهر با تائید باطن چه کارکند و قوت بشری با تقویت ایزدی
چه مقاومت نماید آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود و چون اردوی
ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال پس مانده دست درازی نمود
و چون موضع چاریکان مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر حقوق نعمت
سابقه ولائقه و عهود مواثیق موکد مجدوده منظور نداشته از بجت برگشتگی جدا شدند
و بپیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی که در معنی درکات تنزل بود رسیدند
مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاده
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت در حدود زمه توقف فرموده در تمکین
خواطر متذبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خاطران بے سرمایه حقیقت کوشیدند
و به پیمان و عهود خاطر وامانده ایشان را بجای آورد مجلس کنگاش منعقد ساختند
رخصت یافتها ے سخن بموقف عرض رسانیدند که میرزا کامران شهر بند کرده خود
متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بحدود بوری و خواجه بسته
نزول اقبال واقع شود تا ازدق بعسکر فیروزی می رسیده باشد رای همه برین
قرار گرفت و از زمه سوار دولت شدند بقدر راهی که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت
چنان رسید که رفتن بجانب خواجه بسته مناسب نیست چه اکثر مردم همراه عیال
خود در شهر دارند بسیار بے اختیار جدا خواهند شد و جمعے را بخاطر خواهد رسید که مگر توجه
موکب عالی براه قندهار قرار گرفته لایق دولت آنست که همت گماشته شهر بند را
متصرف شویم اگر میرزا بجنگ پیش آمد بهتر و اگرنه هم مردم از ما جدا نمی شوند و هم
از آسیب بارندگی بقدر پناهی حاصل می شود حاجی محمد خان را طلب داشته

این مکنون خاطر را با او درمیان آوردند او برین رائے صائب آفرین کرده قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعے براه کوتل منار روان شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بحدود دیه افغانان نزدیک روضهٔ بابا شمشیر رسیده بود که شیر افگن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سرگروه بجنگ آمد و چپقلشهاے نمایان از جانبین واقع شد و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین برجاے نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد و داد مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراجه خان و میر برکه و جمعے دیگر از مردم مثل شاه قلی نارنجی و امثال آنرا اشارت عالی بنفاذ پیوست که کمر همت بسته گروه همراه را تنبیه نماید این جماعه بمقتضاے اشارت مقدس متوجه نبرد شدند و میر برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان و جمعے دیگر که ازان راه تعین شده بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاده شیر افگن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت که معدن مروت و فتوت بودند می خواستند که اورا روزی چند در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان دارند بموجب التماس قراجه خان و ابرام جمعے از دولت خواهان که از کافر نعمتی و بے حقیقتی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از موکب بادشاهی تعاقب گریختها نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند و میرزا خضر خان و جمعے ارغونیان راه هزارجات گرفتند و شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و آنحضرت آنروز در باغ قراجه خان نزول اجلال فرمودند و خیلے از مفسدان بسرانجام که بجنگ گاه بدست اولیاے دولت افتاده بودند و بیاسا رسیدند شیر علی بیراهه بقلعه درآمد و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد و حضرت جهانبانی ازانجا سیر باغ دیوان خانه وارته باغ نموده بکوه عقابین که بر قلعهٔ کابل مشرف ست نزول اقبال فرمودند و توپها و ضربزنها نصب کرده سر می دادند و هر روز مردم

میرزا کامران برآمده چپقلشهائے مردانه می کردند مهدی خان و چلمه بیگ خویش او بابا سعید قبچاق و اسمٰعیل کور و ملا مبتلاے اودجی وغیره بختی چند دیگر از لشکر منصور را فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی بقراجه خان و حاجی محمد خان وجمعے دیگر فرمودند که روبروی دروازهٔ پارک جای اُردوے معلیٰ به بیبیند که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است در محاصرهٔ قلعه پیشتر توجه نموده و مرچلها قسمت کرده کار میرزا تنگ تر باید گرفت فرستادها درجست وجوی منزل گاه بودند که سی چهل کس یک بار از دروازهٔ پارک بیرون آمده ایستادند حاجی محمد خان از مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند درین اثنا شیر علی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چپقلش نمایان کرد بدست راست او زخم کارے از دست شیر علی رسید درین زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیر علی را درون قلعه گریزاندند حاجی محمد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانه آوردندے و مدتے بیمار بود و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است حضرت کس پیش او فرستادن که سوار شده برچلها خود را نماید بموجب اشارت مقدس سوار شد و بازار شماتت اعدا کساد یافت روزے میرزا سنجر پسر سلطان جنید که داغ بے حقیقتی برجبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه برآمده تاخت اسپ شیخ جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آورد قوی بازوان حقیقت وزرا او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و آنحضرت جان بخشی فرموده بزندان خانه فرستاده محمد قاسم و محمد حسین که خواهر زادهاے پهلوان دوست میر بر بودند و الحال هر کدام درخور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند بدستیاری بخت بیدار از برجے که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته در عقابین بپابوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت دست جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بیغایت گشتند و در عین جنگ و جدل

قافله کلان از ولایت بجار بکاران آمد و آسیب و اسباب بسیار دران قافله بود میرزا
کامران شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هرچند
تردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و تصریح گفت که اگر حضرت
جهانبانی خبردار شوند و مردم را فرستادند سرراه ما بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم
همکار شما ساخته نمی شود و هم حال ما به تباهی می کشد میرزا که چشم بر اموال مردم
دوخته بود این سخن را بگوش هوش در نیاورد و لشکر را بسرکردگی شیرعلی نامزد
ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید حاجی محمد باین خدمت مقرر شد که آن
ظلمه را ازین تعدی و تاراج بازدارد حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت
شبا شب رفته اند و کار خود ساخته اگر ما تعاقب کنیم و با ایشان دوچار نشویم از دست
می روند اگر صلاح دولت باشد مرجلها و سرراهها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند
بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد خود بدولت و اقبال
از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند شیرعلی و تردی محمد
جنگ جنگ و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب ایشان را بزور کشیده
گرفتند و بسیارے از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده
خواستند بقلعه درآیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر شد تردی محمد و شیرعلی باهم
به گفتگوء درآمد تردی محمد جنگ جنگ گفت اینکه سخن من بپیش راه آمد هرچند
بچپ و راست نگاه کردند راهے که توانند بقلعه درآمد نیافتند سرگردان شده خود را
کناری کشیدند و منتظر فرصتے شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزے
باقی صالح ازیکه جوانان مردانه حصارے بود بجد شده میرزا کامران را اندیک
دروازهٔ آهنیں آورد و بگزاف گفت که بیک حمله شیرعلی را از همیں دروازه درون
می آرم چون دروازه کشود جمعے از دلیران میرزا قدم بپیش نهادند مردم مورچل
محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی
دادند سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازی کاربرداری کرد

جمیل بیگ بشهادت رسید باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش
بخرمن هستی او افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید
واکثر مردم زخمی شدند و از ارادهٔ خود باز آمده دروازهٔ قلعه بستند شیر علی از درآمدن
قلعه مایوس شد و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب
بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعین فرمودند که بپا مردی
همت رفته این بے دولتان را دستگیر کنند فرستادها در کوتل سجاوند بشیر علی رسیدند
و جنگ درپیوست و لشکر بادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان
بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودے بجانب هزارجات رفته
بخانه خضر خان پناه برد فرستادها مظفر و منصور با غنایم فراوان رسیده مشمول
عواطف نامتناهی گشتند و از سوداگران تاراج شده که آنجا بدرگاه مقدس
آورده بودند حکم شد که هر که اسباب و اسپ خود بشناسد بگیرد اکثر اسپان و اسباب
بصاحبان مال رسید و این باعث تازگی اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر
مرچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند تا باعث بیداری غنوده
بختان بستر ضلالت شود میرزا کامران چون از همه دروازه ا تدبیر آمد و شد نمود و
از هیچ بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت و بجز ناکامی راهے نکشود همت ناقص
خود را بر سیاست کوچکان معصوم و طفلگان بے گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف
داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد و خون سه پسر او را که هفت ساله و دوم
پنج ساله و سوم سه ساله بود و بعذاب تمام برخاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک
مرچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خداداد دوست
پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت. و پیغام فرستاد که آمده مرا ببینید
یا مرا راه دهید تا بدر روم یا بادشاه را از محاصره برخیزانید دگرنه پسران شما را مثل
پسران بابوس خواهم کشت قراچه خان که دران زمان وکیل مطلق بود آواز بلند
برداشته گفت حضرت بادشاه سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما که عاقبت

درعرصهٔ تلف اند و نابود شدن ایشان ناگزیر چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت ست ازین اندیشهای نادرست بگذر و از عالم دولت خواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن که سرمایهٔ نجات و پیرایه حیات تو همان می تواند بود تا انچه از خیر خواهی تو از دست ما آید بجان کوشیم و اگرنه مارا بکشتن فرزندان چه می ترسانی اگر فرزندان مارا امری واقع شود عوض آن باسانی میسر ست آنحضرت قراجه خان و مصاحب بیگ را طلب داشته بلطفهای نمایان خوش وقت ساختند و بعنایتهاے تازه نوازش فرمودند میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد زن محمد قاسم موجی را پستان بسته آویخت و چون میرزا بسیار رنج حسد بود هر مخالفتے که بظاهر باحضرت جهانبانی می کرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با داوار جهان آفرین پیش گرفته بود و اینچنیں ستیزه کار هر کارے که اختیار کند لامحاله بهیچ وجه راست نیاید و بسر در افتد و سرانجام کار موجب خسروان دین و دنیاوی او شود ✤✤

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کامران از بیهوشی و بے خردی برائے محافظت خود آن نوبادهٔ بوستان سلطنت و باکورهٔ بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی در برابر توپ آوردن در چنان مقامے که از قدر اندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود نگاهداشت این چه آدمیت و مردمیست و آئین کدام ددی و دیوساریست زبان گویندهٔ این چگونه لال نشد و دست برندهٔ این کار چرا از کار نرفت که آن دوحهٔ اقبال را باین نیت برگیرد و باین قصد بلشاند چشمے که حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجاے پدر بزرگوار و ولی نعمت او بودند نه بیند جمال جهان آرائے

حضرت شاهنشاهی که در قباب عزت مخفی بود چگونه در هنگام صغر و ایام صبی
تواند دید ذلے که از اندازهٔ حسد با کمال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت
باشد سواطع نور الهی که در مظهر بشری مودع بود چون دریابد کسے که راه صلاح
خود نه بیند چگونه مصلحت غیر لشناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار
غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات
در زمان سلامت و مکان عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و انتظام
اوضاع آن یگانه شده بود این بد سگالان ستم کردار را در ساعت بسزائے
اعمال و جزائے افعال خویش نه رساند بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن
حق ناشناسان برین وجه مقرر شده بود که در کشاکش روزگار بوده و در خاکستر
نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه درجه و مرتبه مرتبه ورگدازش آورد
و کردارهای ناهمواران ستم اندیش را بتدریج در کنار پاداش نهد تا از مشاهدهٔ
آن عقوبت عاقبت عبرت سایر ناحق شناسان گردد هر آئینه چون بدیدهٔ بصیرت
نظر می رود این قسم مجازات و مکافات که بمدارج مراتب بظهور آید در اتعاب
و ایلام سخت تر ست و جانکاه تر ست و چون این امر ناپسندیده ازان طائفه
بیباک بظهور آمد و دست قدر اندازان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج رفت و
فتیلهائے تفنگ افسرده گشت سنبل خان میر آتش تیز در مزاج حرارت امتزاج
خود برودتی تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان الله
انچه بدکاران تیره رای آنرا منقصت خیال کرده در ستیزه می کشایند آن وسیلهٔ
کمال و دست آویز راحت می شود چنانچه این حال مصداق آنست اول در
چنین جای خطرناک از آسیب بندق اندازان کم خطا و آتش انگنان سحر پرداز
در حفظ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالت بداندیشان سیاه دل و پیرایهٔ هدایت مسترشدان
آگاه درون شود ثانیا باعث ظهور چنین خارق عادتی گردد که آتشها سردی نماید
و فتیلها در نگیرد و چون سنبل خان را نظر بر مسقط تیر افتاد حدید البصر بود حضرت

شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران
مفارقت کند و جمیع بندوق اندازان تا لب تهی کنند و سر این معامله بدایع را سنبل
خان دریافت که سرد شدن آتشبارا سبب این بوده در ساعت دست از توپ خانه
بازداشت و فرقه متفرقه باغیه زمانی از شداید توپ خانه عالی نجات گونه یافتند هرجا
که حفظ الهی حارس برگزیده او شود مکابد بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید
اگرچه بی خردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضیح سر این
حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این کرامت گردد تا هرکس
فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد
و بالجمله بد نفسان این عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری که با ایشان متوجه
بود گردانیدند و دور بینان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب زوال
آن بیدادگران شمردند درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان
سیستانی از قلات و خواجه غازی که در اُردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که
به بیرام خویشی داشت از قندهار از بدخشان بملازمت شتافتند آنحضرت مورچل
این مردم در جانب دروازه بارک فرمودند این جماعت سعادت منش در آداب
خدمت کمر اهتمام بستند و بهادران حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از پیشتر
نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند و چون اندیشهای او نادرست آمد از روباه
بازی بشق چاپلوسی و گربه لابکی زد و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق
بپیش آمد و بوسیله قراجه خان بوقت عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست
داده است اکنون می خواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته
نمایم و بخدمات پسندیده دل حق گزار آنحضرت را بخود مهربان گردانم اکنون جایزه
این ندامت و صله این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت
آنحضرت بمقتضای بزرگ نهادی و بلند همتی سخنان او را بپایه قبول داشته
در مهام اهتمام سخت گیری تجویز تخفیف فرمودند و چون میرزا هندال و قراجه خان

و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهرهٔ تمام داشتند
بقصد گرمی هنگامهٔ خود که شعار کهنه عملهٔ آشوب طلب ست نخواستند که میرزا
بملازمت آید از اخلاص و حقیقت چه گویم که آن گوهریست بے بها و جوهریست
کمیاب اگر در تورانیان که دایم آنجا نایابست کم باشد چه عجب عقل معامله فهم که
در گره و سود و زیان ظاهری خود است نداشتند تا پاداش نیکی نیکی می کردند
این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی سرانجام دادند ازین زبون تر آنکه پیوسته
اسباب مردم آزاری و خونریزی ناحق آماده ساخته باندیشه تباه آنکه بزرگی
ایشان زیاده شود و روزی فراخ سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند چه عقلها هم آغوش
ایشان بود و چه خیالها هم زانو داشتند اگر ادنی مراتب اخلاص می دانستند که چه
دلها در دست هر آینه این نوع بخود نمی پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص
خبرے نداشتند از بازار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبرے نه رسید و اگر گوش هوش
ایشان این را نمی شنود کاشکے وبال دل آزاری دانستندی با تنبیه نیز چنین
پرهای خود بربندی باری این جماعه تفکری نادرست میرزا را رهانیدند و گفته
فرستادند که بامید که در قلعه می باشی و بکدام امید بدرگاه می آئی روز بروز
اسباب قلعه گیری آماده تر می شود باید که زود تر خود را از فلان مورچل و برچل
حسن قلی آغا نشان دادند بیرون رو میرزا باشارت این جماعه از دروازهٔ دهلی
برآمده از همانجا که نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار
طریق فرار سپرده متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد
بامداد اوزبکیه کاری توان ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان
و جمعے را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند و خود بتائید ایزدی دار السلطنه کابل را
که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدوم گرامی عشرت سرای انس گردانیدند
و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال دار استقبال فرموده بدولت
ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس

عالی شرف اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی را او دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی
در دیدهٔ و دل نوری و حضوری تازه روی نمود و کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود
که دیده یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد و کدام رحمت ازین بالاتر که بوصال
چنین صاحبدلی آرام گیر دبر شکر سلامتی و ذات قدسیه و خجستگی احوال شریفه
نذر و نیاز و صداقت اخلاص بتقسیم رسید و بر دلهای افگار خلایق که از آسیب
حوادث خون بود مرهمی تازه نهاده آمد و هریکی بصد گونه پرسش و نوازش آرامش
و آسایش یافت و پراگندگیهای دردمندان بفراهمی بدل شد و بر سریر نصرت و مسند
عزت بفر دولت اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند حاجی
محمد خان و مردم دیگر که بتعاقب کامران میرزا فرستاده بودند اگرچه باو رسیدند
اما یافسون و افسانه کهنه علیه بید دولت او را نادیده انگاشته گذاشتند اگرچه
میرزا از میان بدر رفت اما آق سلطان و اکثر مردم بدست اولیای دولت افتادند
و از روی عدالت حقیقی بازپرس شد و یکیک فراخور جریمه بسزا رسید از ان جمله
سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا
باقی بیرغو و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر که سر فتنه و فساد بودند بیاسا رسیدند
میرزا کامران راه فرار اختیار کرد و مردم خود قرار داد که بکوه استالف رفته پناه
می گیرم لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده می گردانم و خود بعلی قورچی آخر
شب از راه سجد دره پنهانی متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار
از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راهی پیش گرفت میرزا بیگ که معتبران
میرزا بود و شیر علی با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری رسید بحاکم
آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او بخود خواند او در جواب گفته فرستاد که از من
حرام نمکی که شعار بدگو هرانست نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد یکی از
قلیچقیان میرزا را دشنام داد که همراه این مرد چه می شوید و اشارت بمیرزا کرد اگر
نسبت نبوت و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونی

نگذشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بے صرفه گوئی می کنی و حساب
نمی فهمی من از بے سرانجامی شما یان اندیشه مند شده باین روش می گذرم اگر
در شما سامان جنگ می بود کے چنین می گذشتم آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا
گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد و شکست از جانب حاکم غوری افتاد
و غوری بدست در آمد و میرزا بقدر سامانی بهم رسید و شیر علی را در آنجا گذاشته
ببدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که مگر آنها
باعانت و امداد کمر موافقت بر بندند ایشان برهنمونی عقل صایب دولت خواهی بادشاه
را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران بیدرقهٔ
اوهام باطله متوجه بلخ شد که به پیر محمد خان التجا برد و بکمک او بدخشان را متصرف
شود حضرت جهانبانی قراجه خان را ببدخشانات تعین فرمودند رفته بمیرزا سلیمان
و میرزا هندال و سایر اولیاے دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند
یا آواره سازند قراجه خان به بدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری
شد در آنجا شیر علی و جمعے از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهاے مردانه
در پیوست و جوانان نیک از طرفین کشته شدند ازان جمله خواجه نور که از بهادران
کارزار میرزا هندال بود افتاد و ملا بیر کتابدار که از منظوران میرزا هندال بود درجه
شهادت یافت آخر بیدرقهٔ اقبال محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه
بدست اولیاے دولت افتاد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از
بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قراجه خان بصوب
کابل روانه شد و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان
عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند چون غوربند مضرب خیام نصرت
اعتصام شد قراجه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود و بجهت آنکه اسباب
قراجه خان در مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود رخصت دار السلطنة کابل گرفت
که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد و آنحضرت بجهت خاطر او از غوربند کوچ

کرده بوضع کالبار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراجه خان دل مشغول بسیر و شکار داشته باشد و بعد از انکه قراجه خان آمد و اگرچه وقت گذشته بود آنحضرت بهمان عزیمت اول راسخ بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند چون مشیت ایزدی باین یورش نه رفته بود کوتل هندو کوه را برف سنگ راه شده شورش عجیبی دران کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت تقسیم یافت که درموسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند ✣ ✣

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که دران ایام رو نمود

چون در مکتب خانهٔ علم الهی که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدیست و جمیع علوم و فهوم دران حریم حضور اطفال مکتب ست تعلیم اند مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده درآرند و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند واز هفتم شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود بآئین رسم و عادات آن آموختهٔ درسگاه الهی و رموزدان دبستان ربانی را در مکتب بشری درآوردند و ملازاده ملا عصام الدین ابراهیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند اگرچه در نظر ظاهر بینان باموزش فرستادند اما در دین دور بینان بارگاه ظهور آنحضرت را بپایهٔ والای آموزگاری بردند از غرایب آنکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقایق نجوم می رسیدند باتفاق ستاره شماران باریک بین و سطرلاب

دانان وقت شناس ساعتے خاص برای افتتاح آنحضرت تعین فرموده بودند که
در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید چون ساعت مختار رسید آن مؤدب بآداب الٰهی
بلباس بازی درآمده در پردهٔ احتجاب مختفی شدند و با آن توجه و اهتمام بادشاهی
هرچند تکاپوی فرمودند پے بآنحضرت نبردند و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر
بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوند خرد والا که مخصوص تعلیم
ایزدی ست بعلوم رسمی روزگار منسوب و منسوب نشود تا در هنگام ظهور این خدیو
نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه دانشوران از قسم موهبتی
ست نه از جنس مکتسب ست باوجود این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی
و علوم رسمی چه از انچه رقم زدهٔ قلم اهل فنون شده و چه از ان نکات اسرار که از مبداء فیاض
بے توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فایض گشته جلوهٔ ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و
اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهری و وارثان صنائع کلی و جزوی چون در
بساط حضور اقدس می رسند از شناسائی خود سر خجالت بگریبان تامل فرو برده
حیران می مانند القصه چون چندگاه پیش آن افادت انتساب بخواندن زیون تر از
ناخواندن اشتغال داشتند اهل ظاهر بر عدم کوشش اخوند حمل کرده در تغیر آن
اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول ساخته خدمت اورا بمولانا بایزید مقرر
ساختند و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر الهام پذیر آن نور
پرورد ایزدی محل انعکاس نقوش مدادی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری
نگردد و بالجمله آنحضرت جهانبانی درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنت
کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشور کشائی بیورش بدخشان بآخر رساندن
کار میرزا کامران مبذول داشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا
هندال ناامید شده بخیالات فاسده متوجه بلخ شد باستعانت پیر محمد خان بدخشان را
بتصرف درآرد چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا نیک پیش آمده نگاه داشت و
حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را مغتنم دانسته مردم

معتبر را باستقبال فرستاد و میرزا را باحترام تمام بخانه خود آورد و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده به بدخشان آمد میرزایان بقرار داد خود بحدود تنگ بدخشان رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران درآمد پیر محمد خان جمعے را بکمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود و میرزا را بحدود کشم و طالقان آمد و رفیق و خالق یزدی را با جمعے از چغتائی و اوزبک بروستاق تعین کرد واز جانب قلعه ظفر و خملنگان رسیده آمدند میرزا سلیمان و ابراهیم میرزا جمعیت کولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند و از جانب قلعه ظفر و خملنگان رسیده با رفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کردند و بسر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بحدود کوهستان کشیدند حضرت جهانبانی در دار السلطنة کابل مسرت پیرائے باطن انور بودند و قرار داد خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون دلهائے ملازمان را بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی یافتند این یورش در پرده تعوق و توقف می ماند و درین ولا که قراجه خان خدمات شایسته بجا آورده مورد عنایت بے غایت شده بود از آنجا که ظرفش تنگ بود و باده فراوان پیمانهٔ حوصله اش لبریز شده حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبه والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد و تا آنکه بمقتضای کم خردی که لازم حال طویل قامتان بے اعتدال ست سخنانی که مستان و دیوانگان نگویند از نشاه غرور بزبان آورد و از انجمله استدعا نمود که خواجه غازی را که بجایزه نیکو خدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده بسته پیش فرستند تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولہ عنایت فرمایند چون امتثال این امور بحضرت جهانبانی که مصدر عدل و رافت بودند صورت نمی یافت از آنجا که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره می دانست و از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعے کثیر را از راه برد و بجانب بدخشان روان

شده و بابوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر دوست
مغل و شیخم خواجه و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از فریب
دادهای او بودند از راه کوتل منار بعزم بدخشان بادیه ضلالت پیمودن گرفتند
و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه
فرموده این بخت برگشتگان را که از قبلهٔ سعادت روگردان شده اند تادیب
فرمایند بملاحظه ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان
بارگاه اقبال را بتعاقب آن بی دولتان امر فرمودند و همچنان هر که از ملازمان
یک جهت می آید دفعه دفعه روانه می ساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان
و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولت خواهان بی یک دیگر شتافتند
و نزدیک به پنج روز که ساعت مسعود در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و
اقبال سوار سمند شوکت شدند از یکه جوانان پیش رفته در حوالی قسرا باغ
پچند اول آن خود سران گریز پای رسیده دستبردی نمایان نمودند و آخر های
روز در سر جوی موری بقراجه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب
درمیان جان این تاریک دلان در آمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند
و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند و جمعی که تعاقب این فرقه بخت برگشته
کرده بودند مراجعت نمودند در قرا باغ بشرف آستان بوس استسعاد یافتند
و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت
نماید از انجا سامان و سرانجام یورش والا بر اصل نموده متوجه بدخشان شوند و
کوته اندیشان فرار نموده تمر علی شغالی را که وکیل قراجه خان بود درین خیر گذاشتند
که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل می رسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه
گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده
ارته باغ را بفر قدوم گرامی طراوت بهار بخشیدند و جمعی ازین شور بختان را که
حقوق موائد تربیت بادشاهی نشناخته بحرام نمکی سر برداشتند بقیهای مناسب

حال نهادند چنانچه قراجه را قراخیت و اسمٰعیل عرس و مصاحب منافق و بالوس دیوس و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین زود خود را بعتبه بوسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال ایشان می تافت مشورت می فرمودند جمعے که نه دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند بر فتن قندهار ترغیب می کردند تا آنجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گروہے که منشور فرزانگی با طغراے مردانگی بدست داشتند در رفتن بدخشان موافق راے جهان کشای بادشاهی اهتمام می نمودند روزے از محمد سلطان پرسیدند که تو چه می گوئی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است همانا که در آمدن این حدود پیش دستی نماید چنانچه بخاطر می رسد که اگر موکب پادشاهی پیشتر از کوتل هندو کوه گذرد فتح از جانب اولیاۓ دولت ست و اگر نعوذ بالله نقش بطور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهدهٔ همگنان شده اگر او مغرور ست ما بدرگاه الٰهی نیازمندیم و این بیت برزبان حقیقت بیان راندند۔

بیت

مبادا کس بزورِ خویش مغرور ۔۔۔ که مغروری کلاه از سر کند دور

و فرمودند توقف ما چه صورت دارد انشاء الله تعالی در همین زودے از کوتل عبور خواهیم فرمود ✢ ✢

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنّت آشیانی ببدخشان و بفتح و فیروزی رجوع بکابل

چون پیش نهاد همت جهان کشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این یورشِ نصرت قرین بر هر امرے لازم لاجرم روز دو شنبه پنجم جمادی الاولی نه صد و پنجاه و پنج ساعت مختار بآن صوب صواب با همت والاد بیدار متوجه شدند و او لنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از آنجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضے مصالح ملکی دران سر منزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان که در حدود بنگش بود نیز بآستان بوس شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شده و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنموئی کوکب سعادت از بدخشان الغار کرده بدولت بساط بوس معزز گشت و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت او تافت و از عجایبے که مژده رسان فتوحات بے اندازه تواند شد آن بود که دران ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود آنحضرت در آفتابه خانه ایستاده بودند ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که اگر این مرغ سعید و آن مرغے بود که همواره درین کارخانه می بود بر کتف ما برآید و آواز کند نشان فتح و اقبال است بمجرد حضور این نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمد و همائے وار پال زنان بر کتف عز و شرف نشسته سایهٔ سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت شکرگذاری فرموده در پای او حلق نقره انداختند و از سوانحے که مقدمة الفتح را سزاوار باشد و بمیامن اقبال روز افزون بظهور پیوست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجهر رسید تمر علی شغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی پنجهری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمودند و میرزا ابراهیم با تمر علی شغالے جنگ مردانه کرده

بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی پنجهری را بجهت احتیاط همراه گرفت
که بملازمان حضرت جهانبانی آورد و این دولت خواهان ساده لوح بفکر
ناقص زمینداراانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمودند و بعد از مبالغه بجنگ درآمد
میرزا باآنکه معدودے همراه داشت دستبردی عظیم نموده جریدهٔ خود را باستانبوس
والا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روئے تقصیر و خجالت
معذرت نمود و سر تمر شغالی را فرستاد آنحضرت اورا بخلعت و انعام سرفراز
نموده رخصت دادند و منشور استمالت و تشریف عالی برائے برادر او مکرمت شد و
رقم فرمودند که میرزا نرا نشناخت دولتخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس
است چون رایات نصرت شعاع بآن حدود رسد بالطاف پادشاهی امتیاز تمام
خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند و جلائل اشفاق
بادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را
برجمع لشکر و نظام مهام نبرد بدارد و منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیم
سرادقات اجلال خواهد شد چون موکب اقبال بحدود طالقان رسد باستلام عتبهٔ
عالی مبادرت نمایند و حضرت مهد علیاے مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دیدهٔ
سلطنت در گلبن بهار خلافت را از موضع گلبهار رخصت دارالسلطنت کابل
فرمودند و محمد قاسم خان موجی را بدارو غگی کابل نامزد فرموده بهمراهی حضرت
قدسیه رخصت دادند که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط
و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک از تومان
پنجهیر نزول اقبال شد حاجی محمد با باقشقه و قاسم حسین سلطان و تردی بیگ و
محمد قلی خان برلاس و علی قلی سلطان و میر لطف و حیدر محمد جولی را برسم منقلائے
فرستادند بمجرد آنکه فرستاده‌ها از کوتل هندوکوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد
جنگ جنگ و طائفه که در قلعهٔ اندراب بودند رو بگریز نهادند و بموجب حکم متاع
تردی بیگ و محمد قلی برلاس بجستجو شتافتند که اهل و عیال این جماعه تیره

تیره روزگار که فرار نموده بودند آنجاست بدست آورند میرزا کامران سرمست بادهٔ غرور بحدود قلعه ظفر بود و امراے فرار نموده در طالقان هرچند بمیرزا در حفظ مسالک و سدّ طرق کابل اهتمام می نمودند بجائے نمی رسیدند و ملاخر وز دگر که دران ولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت و فتنه بود درین باب هرچند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد آخر قراجه خان و آن جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکرے از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطالقان برد همانا که این کهنه علّه اغماض عین کرده باشند و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را مقید در نظر در آورد حضرت جهانبانی میرزا را به تفقدات گوناگون عزت بخشیدند از انجمله حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید و مجملے این سرگذشت آنست که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین بدخشانات چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت شیر علی اعتبار یافته در مستی غرور پیوسته بمیرزا بے ادبانه سلوک می کرد و در باب قندوز گرفتن و میرزا هندال بر آوردن اهتمام می نمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعین کرد میرزا هندال باقبال بادشاهی او را دستگیر ساخت سرحش آنکه شبے پیاده بسیار از لشکر قندوز گرد خانه او را گرفتند و آویخته خود را در جوی آب انداخت و یکدست او شکست و بکمند کید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانبانی آوردند آنحضرت نظر بر اعمال ناشایسته او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نموده غوری را نامزد فرمودند چه خاطر دوربین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازه کار آمدن بود چون در ذات او معنی مردانگی و سرباهی یافته بودند چندین تقصیرات

عظیمه که هرکدام مستوجب سیاست بود گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند
چه در میزان قدرشناسی اسباب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند
و بعد از انکه میرزا هندال بتوجهات بادشاهی معزز شد بس حکم جهان مطاع
بصدر پیوست که حاجی محمد خان و جمعے دیگر برسم منقلاے پیش روند و میرزا
سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آیئنه موید دولت خواهد بود
عدول ننماید در لوازم نیکو خدمتے بتقصیر از خود راضی نه شوند تا هریکے بقدر خود
همت و خدمت بار زوے خود بهره مند گردد در اواسط جمادی الاخرای
نهصد و پنجاه و پنج النگ قاهنان که از مواضع اندرابست مضرب سرادقات
مجدد جلال گشت قاضی اندراب و مردم توقیاے و سایقاجی و بلوچ و
جمعے از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوس
دریافتند و مشمول عنایت بادشاهی شدند و از آنجا کوچ بکوچ نهضت موکب
عالی بطالقان روی نمود اکثرے از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعے
کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند بمیرزا هندال و امراے که
همراهش تعیین شده بودند حکم معلی شد که از آب نیکی گذشته دستبردی شایسته
نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و کشم بالغار خود را
باین گروه و خیم عاقبت رسانید در روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندی که
آنرا خلسان می گویند در میان این مردم جنگ شد و هنوز موکب بادشاهی
از آب نگذشته بود و بقدر مفاصله درمیان هراول و قول مانده بود که بمقتضاے
حکمت ازلی هراول بادشاهی روگردان شده از آب گذشت و گروه مخالف
دست بغارت و تاراج کشادند میرزا کامران با معدودے بر سر همان بلندی
ایستاد درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال برکنار آب رسیده خواستند
که رو بروے مخالف از آب عبور فرمایند بعضے از مخبران صادق بعرض اشرف
رسانیدند که پیش آب جمجمه است نیم کروه از آنجا آسیائی بالاتر ست و آن

زمین سنگلاخ ست عبور از آنجا بسهولت میسر لاجرم بدولت و سعادت بآن
سمت متوجه گشتند چون نزدیک بآسیا رسیدند شیخ خواجه خضری را که
کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند جمعی از طونقطاران که در هر جلوه می رفتند
حکم شد که این نمک حرام گریزپای را بزنند چندان بمشت لگد زدند که بر
نظارگیان یقین شد که جان تیره اش را تعلق به بدن نماند آنگاه اسمعیل بیگ
دولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جان بخشی فرموده
بشفاعت منعم خان جرائم او را بخشیدند و باو سپردند و متوجه بلندی که میرزا
کامران آنجا بود شدند و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته
با جمعی از فدایان بهادر پیشتر فرستادند و جنگ مردانه پیوست فتح الله از
اسپ جدا شد و مقارن این حال کوکب بادشاهی که مقدمه جهان کشائی
او طلیعهٔ کشورستانی ست پیدا شد و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت
نیاورده فرار نموده خود را بقلعه طالقان رسانید و در استحکام مبانی ضبط
کوشش نمود و لشکر بادشاهی دست تاخت و تاراج شد و بر اسباب
کار قلیجیان بنزاع کشید آنحضرت حکم هرل فرمودند یعنی آنچه هر کس را بدست
افتد از و باشد و دیگری طمع دران ننماید و درین فتح هیچ کس را سرموئی
زخم نه شد مگر علی قلی خان را که زخمی باو رسید و اسحاق سلطان و تردی بیگ
ولد پیک میرک و بابا جوجک و جمعی کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر
منصور برده بودند دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران
را بدرگاه والا آوردند آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور
استعدادات مختلفت آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجدهاے
نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که جواد بے ضنت و مفید بے منت ست بتقدیم
رسانیدند و روز دیگر بشرایط محاصره پرداخت مرچلها قسمت فرمودند
روزے از مورچلی که بمنعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق

داشت و بندوقها بر مردم قلعه می انداختند بندوقی بمیارز بیگ رسید قالب تهی
کرد آنحضرت که معدن مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و برزبان اقدس
گذشت کاشکی مصاحب بیگ برادر او بجاے او می شد و آنحضرت بمقتضاے
برادری بل بموجب رافت عامّه با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران برسر
عنایت و التفات آمدند و فرمان موعظت نشان که تعوید بازوی دولت و
اقبال و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصائح
بزرگانه این عبارت مسطور شده بود که اے برادر بدخو واے عزیز جنگ از
تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار ست باز آی
و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه مردم که کشته می شوند. شعر

بود خون آن قوم در گردنت بود دست آن جمع در دامنت
همان به که بر صلح راے آوری طریقِ مروّت بجاے آوری

و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند چون میرزای مست
غفلت رو گردانیدهٔ اقبال و پشت دادهٔ دولت بود نصائح سعادات لوائح
مفید نیامد و در جواب آن طومار عنایت و دیباچهٔ درایت این بیت برزبان
راندند۔ شعر

عروس ملک کسے در کنار گیرد چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

نصیب رمال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید حکم بضبط مرچلها شد و
درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه علیه شرف
اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند و جاکر خان ولد ویس خان
قبچاق با مردم کولاب نیز آمده عساکر ضمیمهٔ اقبال گشت و درین مدت یک ماه
محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی اولیاے دولت کشوده تر می گشت
و عقدهٔ مهمات میرزا کامران بسته تر شده کارهاے برو تنگ تر می گشت
تا آنکه از اقسام حیله گری و کید ورزی ناامید شد و از کمک پیر محمد خان اوزبک

که از کوتاه بینی چشم می داشت مایوس شده بے اختیار دست بفتراک اطاعت
و انقیاد زد بوسیله این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر برکنار گرفت
و کشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع
الحاح و استعذار پیش آورد و روزے بر تیر بسته در اردوے معلیٰ انداخت
مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون
از گذشته پشیمانم و می خواهم که بطواف کعبه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی
و کدورت کافر نعمتی پاک شده خود را مستعد خدمت و شایسته ملازمت
گردانم و اُمید از عواطف آنست که این دولت بوسیلۂ میر عرب مکّی متشخص
شود و میرزا جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و بکیمیاگری
منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو توجه داشتند و درین یورش
قرین رکاب نصرت اعتصام بوده لشکر دعا را آرایش می داد چون عرضه
داشت او بمسامع عزو جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند
میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه می فرستم و این عبارت نوشت
اِعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص و السلامة فی التسلیم و السلام علی
مَن اتبع الهدیٰ ۔ یعنی اے اہل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در
اطاعت و انقیاد سلام ست بر کسے که راه راست را پیروی نماید میرزا کامران
بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر
فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی ازانجا که کرم مروت و
لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میر را رخصت فرمودند میر بقلعه رفته
لوازم بتیان حق که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین تر بود و در اذواق
حصی از عصاره حنظل طعم تلخ تر داشت بتقدیم رسانید و در تصریح و تلویح
آن دقیقه مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی که میر می کرد میرزا چون از صداع
بد مستیهاے خمار خود تنبیهی یافته بود سر تسلیم پیش افگنده تقصیر تقصیر می گفت

و هر چه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند میر گفتند چارۂ این کار آنست که برخیزید و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من بسعادت ملازمان دریابید میرزا از راستی با حیله پردازی روان شد و چون نزدیک بدر قلعه رسید میر که مبصر مزاج زمانه بود می دانست که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافی ست ایستاده و بمیرزا گفت چون شما عزم آستان بوس قدم نهادید از دائره عناد بر آمدید و از بغی نجات یافتید اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود خطبۂ آنحضرت بخوانید و غائبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارید که از قدیمان من ست می خواهم که تلافی آنچه او کرده ام درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد و حقیقت حال را بوقت عرض رسانیده استعفای جرائم میرزا نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات اورا بخشیدند آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون قلعۂ مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و آنحضرت از آنجا سوار شده بباغی که دران نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند مورچلها برطرف شد و حکم عالی بصدور پیوست که حاجی محمد و جمعے حاضر باشند که میرزا با معدودے که مقرر شده بدر رود و تا بر آمدن از قلعه و حافظ حدود گردند و علی دوست خان باربیگی و عبدالوهاب و سید محمد بکنه و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سپهرندی و جمعے را تعیین فرمودند که دروازۂ قلعه را محافظت کرده امرائے فرار نموده را بیارند و میرزا را با همراهان معهود بگذارند بموجب قرار داد میرزا بر آمد و دراثنائے راه یکے از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکے از خدمتگاران میرزا کامران سواره می رفت و این را بمیرزا ابراهیم

گفت میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آورند چون بسمع مقدس جهانبانی
رسید از نیک سیرتی این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند و میرزا
ابراهیم از خجالت و تنگ مزاجی بے رخصت برخاسته بحدود کشم رفت و حاجی
محمد نیز معاتب شد که چون بدالتنگی تو این بے حرمتی بمیرزا رسید فرمان عطوفت
که متضمن معذرت باشد با خلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدین محمود
میر بیوتات فرستادند و چون پرخے از شب گذشت قراجه خان را شمشیر در گردن
بسته حاضر ساختند چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود
آورند و گناه او را بخشیده بزمین بوس مقرب ساختند و بترکی گفتند که عالم
سپاهی گریست امثال این خطرها شده آمده است و ذرپایان دست چپ
تردی بیگ خان آماده حکم شد که بایستد و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و
شمشیر فرمودند و همچنین سردار بیگ ولد قراجه خان را آوردند فرمودند که گناه از
کلانانست خردان چه گناه دارند همچنین سایر امرا نوبت به نوبت می آمدند و
نوید بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بغرط
خجالت و سرافگندگی آمده کورنش کرد حضرت بترکی فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد
و بچه تقریب رفتی او نیز بترکی جواب داد روے چمے را دست قدرت سیاه کرده
باشد ازانها چه باید پرسید و حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت راه سخن داشت
این بیت را دران مجلس خواند۔ بیت

چراغے را که ایزد بر فروزد　　　هر آنکو پف زند ریشش بسوزد

و تمامی امرا بتخصیص قراجه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند روز دیگر
ازانجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان که آ سنگے دلکشا بود نزول اجلال
واقع شد روز چهارشنبه هفدهم رجب ببدرقهٔ هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت
نموده بدولت بساط بوس مشرف شد و شرح این قصهٔ بدیع آنست که در حوالی
بادام دره میرزا عبدالله زبان را بلشکر بادشاهی التزاد داد و از چندین بے ادبیها

کہ از حوصلہ میرزا بیرون بود و از جرائم آن در گذشتن سبب تعجب او شد
میرزا عبداللہ پرسید کہ اگر بجائے ایشان شما می بودید چہ می کردید گفت از
من گذشتن و گذاشتن نمی آمد میرزا عبداللہ گفت اکنون فرصت کاری کہ پاداش
آن تواند شد در دست ہست اگر بجائے آورند چہ شود میرزا گفت آن کدام ست
گفت امروز بجائے ہستیم کہ دست بادشاہی بما نمی رسد مناسب آن ست کہ
با معدودے الغار کردہ بملازمت بادشاہ بشتابیم و سجدات شکر بتقدیم آوردہ
عذر گناہان بخواہیم و خدمات پسندیدہ بجائے آریم میرزا کامران قبول این معنی
کرد و با معدودے روان شد چون بنواحی اردوے معلیٰ آمد بابوس را بملازمت
فرستاد و از آمدن خود خبر ساخت حضرت جہانبانی از آمدن میرزا خوش وقت
شدہ حکم فرمودند کہ اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی
سلطان مہردار و بالتو بیگ تواچی بیگی و تاغچی بیگ و جمعے دیگر بروند و بعد
ازان قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجہ سلطان و اسکندر سلطان و
علی قلی خان و بہادر خان و جمعے دیگر بشتابند و سوم مرتبہ میرزا ہندال و میرزا
عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و در ہمین روز میرزا عسکری را بند از
پا برداشتہ بودند صباح آن بقا توبی کہ حکم عالی نفاذ یافتہ بود میرزایان رفتہ
لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جہانبانی تخت آرائے ملک و دولت
برگشتہ بزرگانہ بار عام دادند میرزا کامران بفرق آداب شتافتہ بدولت بساط بوس
مشرف شد و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جہانبانی
از روئے مہربانی فرمودند کہ دیدن قورہ بتقدیم رسید دیگر بیا کہ برادرانہ دریابیم
بعد ازان از روے فرط رافت و شفقت میرزا را در برگرفت و گریہ ہاے
زار زار کردند چنانچہ تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا بفرط اعزاز
مخصوص گشتہ بموجب اشارت عالی در جوانغار نشست و بترکی فرمودند کہ نزدیک
بنشینید و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد و ہمچنین میرزایان و امرا

بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جوانغار نشستند و جمعی از نزدیکان بساط
دولت مثل حسن قلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ اخته در دنگل
قرار یافتند و جشنی عظیم انتظام یافت قاسم جنگی و کوچک غمکی و مخلص قنبری و حافظ
سلطان محمد خنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر این گروه جادو
منش نزدیک بقور نشسته نغمه پردازی نمودند و از یکها کاکر علی و شاهم بیگ
جلایر و تولک قوچی و جمعی دیگر عقب قورجای یافتند و میوه و طعام گوناگون
باداب بادشاهی کشیده شد و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید
شنیده ام که در حضور شما مذکور می شد که پیش پیر محمد خان می گفته اند که هر که
یکبار رنج بغض مرتضی علی رض ندارد او را مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید
که خدای را بندۀ باشد که برابر هندوانه بغض داشته باشد میرزا بسی درهم شد
و گفت پس مردم مرا خارجی تصور می کرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت
و حضرت جهانبانی بنوادر کلمات گوهر افشان بودند تا آخر روز این مجلس عشرت
منتظم بود و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت
منزلی فرمودند و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای
میرزا از سرکار بادشاهی نزدیک دولت خانه ایستاده شد روز دیگر درباب
رفتن بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند هرکدام موافق عقل و رای
خود حرفی در میان آورد حضرت فرمود که موکب منصور بناری رسد هر چه صلاح
باشد بتقدیم خواهد رسید و ناری موضعی ست از بدخشان که یک راه به بلخ دارد
و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب در میان
بسر چشمه کشاکه نزدیک اشکمش ست نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط
ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانید و دران سر منزل عبرات افزا حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی درباب نزول اجلال باین موضع فرح بخش و آمدن
برادران و اطاعت نمودن ایشان برسم نشان تاریخ آن را بر تخته سنگی نقش

فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهت گاه رسیده بر سنت سنیه حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران درآنجا نیز ثبت فرمودند و این هردو تاریخ از دو بادشاه بزرگ نقش بریک لوح سنگ بر مثال کتابه ایوان روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دست درگردن یک دیگر یادگارست و ازانجا بوضع ناری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را که مشهور بکولابست تا سرحد موکب و قراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و جاکرخان را امیرالامرای میرزا کامران مقرر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری میرزا را نیز همراه میرزا ساخته قراتکین بجاگیر او اختصاص دادند اگرچه میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظهٔ اینچنین جان بخشی چندان مضایقه نکرد و قلعهٔ ظفر و طالقان و بعضے از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و بمیرزا ابراهیم مقرر داشتند و قندوز و غوری و کهمرد و بقلان و اشکمش و ناری را بمیرزا هندال مکرمت فرموده شیرعلی را همراه میرزا ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات بادشاهی فرموده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار منتظمان سلسلهٔ صورت ست درمیان آورده هرکدام را بخدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از روے عطوفت برادری پیالهٔ شربت طلب داشته اند کے ازان تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوش بادشاهی بخورند و پیمان یک جهتی و یک دلی را وثوق بخشند و بموجب امر عالی باوجود تحقیق اخوت عقد صداقت و خلت نیز بستند و هرکدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده رتبه اعتبار را بشرف عزت و کرامت استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطوع من طوع و میرزایان ازین منزل بجاگیرے خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه

خوست شد و در آنجا که نزهت گاه عشرت بود اقامت فرمودند و از راه بریان
متوجه کابل شدند و بریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب
هندوان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت نیز بتازگی نظر تعمیر انداخته نام
آنرا اسلام آباد نهادند رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست
میر بر را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام آنرا بامرا
قسمت کند ده روز آنحدود معسکر دولت بود تا آنکه در اهتمام پهلوان دریک
هفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت
بیک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهان آرای از مهم قلعه
جمع شد بر سرکان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان
برابر نمی آید و از آنجا لب آب پنجهیر نزدیک کوتل اشتر کرام محل سرادق
دولت اعتصام شد و اوایل زمستان که زمین از برف بنیاد روی سفیدی
کرده بود عرصهٔ حدود دار الملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی فروبها
یافت و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزے چند در نواحی شهر
توقف اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در
مقدم آنحضرت ست اقبال وار استقبال فرمودند آنکه خان و جمعے از نزدیکان
بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت
و غرة الوجه جلالت که سعادت کونین از جبه ایشان می تافت مبتهج و منبسط
گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر جلای جاودانی دادند و در جمعه دوم
رمضان که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایهٔ ورود بر شهر انداخته اند و بر زمین
نیاز جبهه سای گشتند و عرایض مبارکباد از اولیای دولت رسید و در پیولا
سمندر از کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهاے آن ولایت بدرگاه معلی
آورد و در عرضه داشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان
و گل و میوهٔ کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت و در التماس سپرد

گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلکشای مبالغه پرداخته در باب تسخیر
هندوستان سخنان دیرست معروض داشته تحریض همت جهان کشای نموده بود
و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف
مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطنی بتسخیر هندوستان آن دیباچه هوشمندی
ایراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره تشمیت امور مملکت و تقویت مهام
دولت بطرزیکه دواعی اوقات مستدعی بوده مصالح ممالک مقتضی برای
صایب همت گماشتند از انجمله قراجه خان و مصاحب بیگ که سرگروه منافقان
توانند بود و مستوجب انواع سیاست شده بود ایشان را رخصت سفر حجاز
دادند که شاید در اوقات غربت که سوهان زن ناهمواریهای نفس ست از
ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند
و اینها روانه شده در میان هزارها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی
غدرهای نامسموع این گروه ناسپاس را پایه قبول بخشید و در همین ایام
تجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت که لازمهٔ فتوت و مروت ست
فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت
عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیگ ست ولد
میرزا محمد سلطان و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جاگیر
او بوده باراده ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان می رفت و خواجه
معظم نیز بارادهٔ عتبه بوسی و تلافی و تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک
غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را بجد کرده
بر سر هزارها برد که تاخت و تاراج این گروه که همواره رهزنی و غارت گری
اشتغال وارند نماید و از بے تدبیرے که منشار آن غرور جوانی و جنون پندار
باشد آیین بیکار منظور نداشته بجنگ جرات نمودند میرزا از جام شمشیر
واپسین درکشید آنحضرت نزدی محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور را تحد و د

بجایگیراو مقرر ساختند و بجهت انتظام واستحکام مبانی آنحدود رخصت فرمودند و در همین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بزودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند و درهمین ایام سعادت پیرای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود آستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت وتربیت گشت و مرتبهٔ اورا بلند ساخته بعقت قباب گلچهره بیگم که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایعی که درین سال روی نمود شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است از امرای کرام که درجاگیراو بود عزیمت آستانبوس داشت چون بکوتل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سرآن کوتل تبری زد و میرزا دران عقبه بدرجهٔ عالیه شهادت عروج داد + +



نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل به بلخ و رجوع عالی از بی اتفاقی میرزا کامران و نفاق امرا بکابل

هر چند در تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همت ملک کشائی از واجبات اقبال روز افزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقا تصمیم یافته و تهیه آن فرموده بودند قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل سال نهصد و پنجاه و شش که بهار و باعتدال آورده بود بالتو بیگ را که یکے از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرارداد بجهت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق دیگ جهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت دانسته هنگام وصول رایات عالی بحدود بدخشان خودرا باستعداد تمام قرین موکب والا گرداند و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خودرا رساندن شرف و بدولت و اقبال نهضت رایات عالی شد و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمدخان از غزنین قریب یک ماه در یورت چالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوندرا بکولاب فرستادند که میرزا کامران را یاردودی معلیٰ رساند و خواجه قاسم بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان حال بود و ادب دستوری او خواجه غازی مهمات را بکاردانی خود پیش گرفته بود خواجه مقصود فلی که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بود و چندے دیگر

بوسیلهٔ میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند و منعم خان و محمد قلی
خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تشخیص معامله
تعیین شدند و حسین قلی سلطان که از مقربان درگاه بود محصل این مهم شد
و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعے دیگر از نویسندهاے
متغلب را گیرانده و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجهٔ غازی تعیین
نمودند و خواجه سلطان علی که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خان
ممتاز بود از مشرفی بیوتات بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت و درین
اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستان بوس نمود بعنایات ممتاز شده
بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریهٔ این یورش موکب عالی باستالف نزول
اجلال نمود و درین جا عباس سلطان ازبک فرار اختیار کرد و آنحضرت
بتقریب وصول میرزایان آهسته می رفتند چون روان شدن میرزایان و
استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رسید از راه پنجهیر عنان عزیمت
معطوف ساخته اندراب را مخیم سرادقات عزت فرمودند و در منزلے که حضرت
صاحبقرانی در آنجا اساس نهاده بودند سه روز برسم تبعیت آنحضرت کامروائی
فرمودند و از آنجا تباری اتفاق منزل افتاد و از کوتل تاری گذشته بسیر دشت
نیل برکه بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و در
نواحی این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند
و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت
بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاولی سپاهی آن دیار نیز
کند و از نواحی بغلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعے
از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند که ایبک را از توابع بلخ ست و
بمعورے و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد از اوزبکان مستخلص
سازند و در اثنائے آن شیر محمد بیگه که یکے از یساولان بود پلنگے به تیرے زده

بملازمت آورد حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکرها زدن پلنگ
را خوب نمی دانند و معروض داشت که چون مرا پدرم اغلن مقید ساخته پیش
کیستن قره حاکم بلخ آورد و در جستجو بمنه استعداد رفتن هری می نمود شخصے پلنگ
زده آورد بجهت همین لشکر در توقف افتاد حضرت گوش باین سخن نهاده
همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر پیشین خود را بایک رسانید
پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه مانی اتالیق خود را با جمعے از مردم کارآمدنی مثل این
میرزا و حسین سیدی و محمد قلی میرزا و جوجک میرزا بجهت احتیاطے بایبک
فرستاده بود که دران حدود لوازم احتیاط بجا آورد رسیدن ایشان بایبک
بقاران آمدن رایات نصرت قرین شد امرا بغیر از درآمدن در قلعه ایبک و
مستحکم کردن چارهٔ دیگر ندیدند آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم
تسخیر قلعه کوشش فرموده مرچلها قسمت نمودند و در دو سه روز متحصنان قلعه
امان طلبیده بآستان بوس والا شتافتند و ایبک بدست اولیاے دولت
قاهره درآمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب
تسخیر ماوراء النهر کنگاش طلبیدند اتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور
از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیدا است
آنچه بخاطر تو رسید بے ملاحظه بعرض رسان مشارٌالیه بمعروض داشت که مردم
کارآمدنی پیر محمد خان بدست افتاده اند این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته
قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراء النهر بے جنگ و جدل در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ
اقتدار خواهد آمد آنحضرت نظر بر همت والای خود فرمودند که در آئین فتوت
نقض عهد از اهل کمال ناستوده است خصوصاً از سلاطین عالی قدر که از ایشان
ناپسندیده تری باشد این گروه را امان داده ایم خلاف این چگونه در معدلت
سرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد اتالیق معروض داشت که اگر این کنگاش
درست درای متین را بعمل نمی آرند پس مرا نگاه داشته مصالحه فرمایند که از علم

این جانب بملازمان درگاه مقرر گردد و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی
در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون مشیئت ازلی وارادت
قیومی برخلاف این دو شق رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت
آراسته نمود و چند روز اقامت واقع شد اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه
باعث توقف بود اما عمده اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان
پیش بین حساب دان از روی یقین می گفته اند که اگر این توقف نمی شد
پیر محمد خان طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود هرآینه مستاصل
می شد یا بر حسب دل خواه صلح می کرد چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه
بکمک نمی توانستند رسید چون توقف بامتداد کشید آنجماعت فرصت
یافته بکمک غنیم آمدند و امرای اوزبکیه را که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه
قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را همراه
داشته از راه خلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام
بابا شاهو نزول اجلال فرمودند روز دیگر نزدیک آستانه که بسر منزلیست
مشهور معسکر دولت آراسته گشت و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از
اوزبکان بسرکردگی رقاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری برآمده اند
آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک
جنگی شد و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری با گروه
انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و جوانان کارطلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم
موجی و شیر محمد یکه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردد پسندیده
کردند چنانچه کابلی افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار و ادیکن
اغلانرا که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند میان محمد خان
ترکمان و سید محمود یکه مناقشه شد هرکدام نسبت این دستبرد بخود می کرد و
حضرت حقیقت حال آزادیکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد و اشارت

بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول شمشیر این مردانه اسپ جدا
شدم وچون خود را راست گرفتم وایستادم این مرد دیگر ایما به سید محمد یکمنه
کرد شمشیر بر روے من انداخت حضرت بسید محمد اعتراض فرمودند که او انداخته
محمد خان ست تو بے مروتی کردهٔ که بر صید دیگرے شمشیر انداخته جلدو را بمحمد خان
عنایت فرمودند و ادیکین را به پیر محمد اخته سپردند که از احوال او خبردار بوده
باشند و با وجود آثار فتح و نصرت امرائے نفاق سرشت بے اخلاص
اظهار بیدلی می کردند و همواره خبرهائے راست از جانب میرزا کامران مذکور
می ساختند و در میان خود شهرت می دادند اگرچه هر تقیفه که بمیرزا نسبت
کنند از بسکه ماده قابل بود راست می نمود اما اینجا خلاف واقع سخنان
بر می بستند القصه روز دیگر او زیکیه هجوم نموده بتمام و کمال آمادهٔ جنگ
و مستعد پیش دستی شدند عبدالله خان پسر عبید خان غول شده بود و پیر محمد
خان برانغار و سلطانان حصار جوانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصف
فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند و میرزا سلیمان را در برانغار و
میرزا هندال را بجوانغار تعیین فرمودند و قراچه خان و حاجی محمد خان
و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در
هراول مقرر شدند و بعد از تمیز و تسویه صفوف و آراستگی افواج با تمام رسید و تاشام
جنگ عظیم در کار بود و جوانان نبرد آزمای عرصه همت پیموده داد دلاوری داده
هراول مخالف را برداشته راندند و از جوئبارها گذرانیده رفیقان کوتاه اندیش
نفاق پیشه در لباس و فاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دوستان
نادان نیز از بے ادراکی تقویت آن کوته بینان بے دولت کرده رائے
دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از جوئبارها بگذرند و سخنان نادرست
کم همتانه در میان آوردند گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه
رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشه اسیر شدن اهل و عیال سپاهی و گاه

انتظار بردن بتقریب میرزا کامران و امثال این چیزها را سبب ساخته مراجعت
را تحریض می نمودند و آخر بهزار مجاهده بانفس خود باین راضی شدند و بجانب
دره گز که از جاهای محکم ست شتافته روزے چند در آنجا باشند و او یماقات
آن حدود و جمعے دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند و درین
توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا
بکابل مارا باین حدود کا فتن مناسب وقت نیست و بعد ازین با خاطر جمع
تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر بآسانی میسر خواهد شد و تائیدات الٰهی تا امروز همه
وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می آید.
بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب دره گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه
نگاه داشت خواطر جمهور بے علاج شده بآنصوب توجه فرمودند و بلخ گرفته را
از بے اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند و شیخ بهلول را جهت برگرداندن
هراولی که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهر بند در آورده بود فرستادند
میرزا سلیمان و جمعے دیگر از بهادران نامی را جنداول تعیین فرمودند چون
همگی نیت ناحق شناسان تیره درون برهم زدن سپاه بود این مراجعت که
بجانب دره گز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد و اتفاقاً رو بکابل داشت
معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام
مشهور شد مردم روے در پریشانی نهاده سو بسو منفرق شدند هر چند
حضرت جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط عزت بود
جمعے دیگر از مقربان را بجهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعیین
فرمودند چون تقدیر موافق تدبیر نبود فائده مند نیفتاد والحق رقم مشتبه
حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از ظلم ستمگاران
و آسیب جفا پیشگان محفوظی گراید و مهبط برکات ذات قدسی گشته تخت گاه
ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی گردد چندین هزار تخم نیکی در مزارع

بسیط غبار در ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصۂ سخن آنکه ایزد جہان آفرین اینچنین نصرت را در لباس چنین حال که موجب ازدیاد عبرت و خبرت ہوشمندان گردد بظہور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد اگر این واقعۂ ناملائم بظہور نیامدی در مشاغل تسخیر ماوراء النہر کار بیچارگان ہندوستان در تعویق ماندے و سرانجام این ممالک که مامن متوجہات ہفت اقلیم ست در حجاب تاخیر افتادے و بالجملہ چون مخالف ازین قضیه نامرضیه آگاہی یافت مہم برہم خوردۂ خود را انتظام داد و بتعاقب درآمد و حضرت جہانبانی بنفس نفیس مبارزتہائے شگرف و محاربتہائے بزرگ که وصفش کارنامۂ قتال روزگار را دیباچگی بخشد بظہور آوردند و دران بیشۂ شیران نبرد رخش جہان گرد زرین فام که نزہۃ الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم ہرات پیشکش کرده بود و آنحضرت بران سوار بودند بزخم تیر افتاد و حیدر محمد آختہ اسپ خود پیشکش آن پیشوائے دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر سروری را نگاہبانی فرموده بمامن رسانید و اکثر ہمراہان آثار بدنیتی را بچشم خود دیده برفاقت پست فطرتی و دون ہمتی ہر طرف پراگنده شدند تفصیل عدہائے موکب عالی رقم زده کلک بیان می گردد و میرزا ہندال میرزا سلیمان قراجه خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد قلی خان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آختہ بیگی عبدالله خان اوزبک حسین قلی مہردار محب علی خان میر خلیفه سلطان حسین خان بالتو سلطان مصاحب بیگ شاه بداغ خان شاہم بیگ جلایر شاه قلی تاریخی محمد قاسم موجی لطف الله سہرندی عبدالوہاب اودچی باقی محمد پروانچی خالدی۔ و بعد از سه روز بر سرخ چہار چشمه اتفاق نزول افتاد و درین منزل محمد قلی شیخ کمان که براه راست افتاده بودند خبر موکب معلیٰ یافته ملحق شد و درین منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاہنشاہی و مخدرات تتق عصمت که در

دار الامان کابل بودند مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگی روانه ساختند و رشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان عقیدت و اخلاص بود مقاوضه عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر بدنیت محمد کامران بمقتضاے طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت و دولت خواهی را بالکلیه فرو گذاشت و بسیاری از همراهان را بهمت یادری نه کرد لاجرم این سفر بخاطر خواه احباے دولت میسر نه شد بلکه باعث مزید ملال وکدورت خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتی کرده نصیحتهاے ارجمند که تسلی بخش خواطر محبت انتما تواند شد دران مقاوضه قدسی سمت اندراج یافته بود و از آنجا شب درمیان غوربند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند و از آنجا بقراباغ و از آنجا بمعموره ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار عنایت شدند و از آنجا بسعادت مسعود به چتر اقبال سایه گستر دار الملک کابل گشتند و میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت و میرزا هندال بقندوز شتافت و منعم خان نیز بهمراهی میرزا بقندوز آمده امرا همه بیم بکابل رسیدند و شاه بداغ خان که داد جلادت و مردانگی داده بود در قید غنیم افتاد و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میر جان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کتک را نیز همین حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند و چون اتالیق و جمعے دیگر از اوزبکیه که در ایک بدست افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش رفتند و انواع عواطف و مراحم پادشاهی بیان کردند پیر محمد خان در تعجب مانده بمردم پادشاهی که پیش او بودند بسلوک آدمیانه روانه دار الملک کابل ساخت و آنحضرت در مستقر خلافت متمکن گشته این مراجعت از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته

در انتظام مهام دین و دولت توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود فرستادن اورا برطرف کرده باز پس طلبیدند و خواجه عبدالصمد و میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بوس دریافته مشمول عواطف بیکرانه گشتند و خواجه سلطان علی را که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرفراز ساخته دیوان خرج گردانیدند دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت و حال میرزا کامران آنکه چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیدند کولاب را باد مرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان بیگ ویس بیگ همراه میرزا ساخته رایت توجه کابل برافراشتند فرصتے نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکی نموده اورا از آنجا اخراج کرد و آنچنان بخششے والا را بر طاق نسیان نهاده اندیشهائے تباه بخود راه داده مترصد فرصد بود در هنگامیکه حضرت جهانبانی در کابل عدالت پیرای بودند همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض می داشت و آنحضرت از صفائے طویت و نیک گمانی که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان ست سخنان ناراست اورا راست انگاشته متوجه بلخ شدند میرزا این صفت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت و اندیشه بغی و فتنه که مخمر طینت او بود بظهور رسید و بتحریک سلسلهٔ مکر او امرای تنک اخلاص و تنگ حوصله ارادت دران یورش چنانچه گزارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند چون آنحضرت مراجعت نموده ظل عدالت بردارالملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان بے جنگ از طالقان بقلعهٔ ظفر شتافت میرزا کامران بابوس بیگ را طالقان سپرده خود متوجه ظفر شد میرزا

سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحاق سلطان را بقلعه
ظفر مانده خود را به تنگ بدخشان کشیدند و بموضع جرم رفته منتظر پاداش الهی
نشستند میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان نحوی فراغ حاصل کرده
متوجه قندوز شد و بمیرزا هندال اوّلاً از راه فریب دوستی نما در آمده
حرف یک جهتی درمیان آورد میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته بر
ثبات عهد خود ایستاده میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرد میرزا
هندال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیقه فرو نگذاشت و میرزا کامران چون
کارے نتوانست ساخت باوزبکیه متوصل گشته از ایشان کمک خواست
و جمعی کثیر از اوزبکیه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت
اختلال و بارے دادن مخالفان که در معنی رهنمونی بشاهراه مقصود ست تدبیرے
پسندیده انگیخت و خطے از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر
تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و بر دوش بخته کاران آن فریب نامه
را بقاصدی داد که عمداً خود را بدست اوزبکیه انداخت بعد از کاوش قاصد
چون خط ظاهر شد و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان باهم اتفاق نموده
اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعهٔ آن
برهم خورده محاصره را گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته
ماند و مقارن این حال خبر رسید که جاکر بیگ کولاب را محاصره دارد و میرزا
عسکری شکست خورده در قلعه درآمده است و میرزا سلیمان باسحاق سلطان
یکے شده قلعه ظفر را در تصرف خود آورده و اسحاق سلطان را که با او متفق شده
بود مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد و از کار قندوز ناامید
گشته یسین دولت و بابوس را با جمعے بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بحدود
کولاب شتافت جاکر بیگ خود را بکناره کشید میرزا عسکری برآمده میرزا کامران
را دید و میرزا مومی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک

رستاق فرود آمده بود که جمعے کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید بہ یرتاولی آمده بودند
گذر آنها باُردوی میرزا افتاد و تمام آن بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا
عسکری و میرزا عبداللہ مغل با معدودے بطالقان آمدند و سعید مذکور بر
حقیقت کار آگاه شد اغراق را با عزاز تمام مصحوب معتمدان خود بپیش میرزا فرستاد
واز اسباب تاراج یافتہ معذرت خواست میرزا ہندال و میرزا سلیمان غنیمت
دانستہ متوجہ دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را در بدخشان ندیدہ بجوست
متوجہ شد کہ از راه ضحاک و بامیان خود را درمیان ہزارہ کشید و از انجا حال
کابل بواقعی دانستہ آمدن بکابل یارفتن بحدود دیگر قرار دہد چون امرائے نفاق
پیشہ حضرت جہانبانی پیوستہ میرزا تحریص آمدن کابل می کردند واز فرط فریب
و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جہانبانی فرستادہ معروض داشت کہ مقصود
من از آمدن آنست کہ از گذشتہ عذر خواہم و خدمت آنحضرت را از سر گیرم امید
کہ تقصیرات و جرائم من بالطاف بادشاہی بعفو مقرون گردد۔ شعر

باز آمدم کہ سجدۂ آن خاک پا کنم　　گر طاعتے قضا شدہ باشد ادا کنم

امید کہ درین مرتبہ بوسیلۂ بنکو خدمتے از بار گران شرمندگی نجات یابم
آنحضرت از صفای طینت من دراندود او را بعیار زر خالص فرا گرفتہ بصدق
مقرون داشتہ + +



نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولت خواهان
دوربین بموقف عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدی و نهایتی
می باشد هرگاه مکرر و تزویر و عذر و تشویر این حق ناشناس بچندین مرتبه بتجربه
پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده
حکم شود که بر سراپردهٔ اقبال بیرون زنند و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند
و سپاه نصرت قرین استعداد بر اصل نماید هرگاه اندیشه این کار کرده شود از
غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان
ناشده راه یک جهتی پیش گیرد و بعز بساط بوس استسعاد یابد هرآئینه بفنون
و بصنوف عواطف بادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز همان
سودای فاسد در دماغ غرور او متمکن ست ازین طرف مراتب احتیاط مرعی
شده باشد آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت
عالی بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در اواسط نهصد و پنجاه و
هفت هلالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آن صوب صواب گشتند و آن
والا گوهر گرامی محضر یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدرنشین
هفت اورنگ راحت و مسندگزین چاربالش عافیت ساختند و حل و عقد کابل
بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قراجه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر
از تیره درونان روشن برون که پیوسته انگیختن شورش پیش نهاد همت فتنه
سرشت ایشان بود خوشدل شده مقدمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران
را بآمدن کابل مجدتر ساختند که ما با جمعی کثیر آمده می بینیم و مردم یکجهت بادشاهی

را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد
بوالعجب کارے که از کمال ناانصافی انچه از اقران و همسران بخود روا نمی دارند
از عهد شکنی و نادرستی و بداندیشی همه آنرا بے محابا بصاحب ولی عهد خود بعمل می آرند
و چشم نابینای خود را به قبح آن نمی کشایند بلکه آن قبایح را از محسنات می شمارند
و از تدبیرات و کربزیهاے خود حساب می کنند هرچند اخلاص و درست معاملگی را
فهمیده اند و از نوکران خود چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباه خود گشته
اینچنین نرد دغل بازی و بیوفائی با چنین صاحبی پاکبازی می بازند عجب و
صد هزار عجیب این چه تیره دلی ست و این چه خیره رائی انگاشتم که جلایل خوبیها
و شرائف بزرگیهای این ذات قدسی در نمی یابند معامله فهمی رسمے چه باشد انچه
از ملازمان خود توقع دارند با آن مقدار احسان خود ها که مورد چندین الطاف و
عنایات اند که یکے از آنها تمام عمر برای حق گزاری کافیست با صاحب و ولی نعمت
برخلاف آن سلوک می کنند و از بے فکری و بدرائی در برابر چنین پیش می آیند
آری کسے که بمخالفت و شرارت سرشته شد ظهور امثال این امور از وجه بعید و
وکور مادر زاد را از پرتو خورشید چه طرب چشم اخلاص این قوم بسبل نفاق
بے نور شده و سینه محبت این فرقه بورم غرور تنگ گشته حقوق نعمتهای صاحب
را کجا توانند شناخت و قدر احسانهاے ولی نعمت را کے توانند ادراک کرد چه
جای شکر آن نعمهاے نامتناهی توسن نفس اماره این خود کامان نه آنچنان خود
رائیست که بزور بازوی سرزنش لجام اورا توان کشید یا به نیروی سرپنجه
نصیحت عنان آنرا توان تاب و ادباری بمقتضاے سرنوشت آسمانی از کابل
کوچ فرموده قراباغ محط موکب مقدس ساختند و از آنجا بجاریکاران و از آنجا
به آب باران نهضت فرمودند اتفاقاً درین منزل جوی آبی بود حضرت سواره
اسپ راندند و جمعے از ملازمان که در نواحی بودند از ملاحظه زنگ و بد زمین یا طراف
رفته ساتک مسالک خویشتن داری گشتند آنحضرت را این روش ناپسند بود

پسند نیامد. بجهت سرزنش این فرقهٔ تفرقه آئین شرح اخلاص جان بازان فدائ
شاه اسمٰعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرفتن رو پاسے
بر نشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنائے نیک نامی و جان سپاری بلند
ساخته معمار اساس حقیقت گشته بر زبان اقدس راندند گمان صالح آن
حضرت در حق بندگان خود دران مرتبه و فکرهای کوتاه خویشتن داری تیره
روزگاران باین درجه القصه قراجه قرابخت و مصاحب منافق دگروه دیگر که
شعله افروز شرارهٔ شرارت بودند بواسطه بے واسطه بموقف عرض رسانیدند که
معامله کوه درمیان ست و شعاب جبال متعدد و میرزا با معدودے خواهد بود و
دولت خواهان جانسپار را براهہائے مختلف تعین باید کرد که میرزا از راهے
بدر نه رود و همگی خیال این بداندیشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراگنده سازند
تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد حضرت جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن
سریرت در حق مردم بجز حسن ظن راه نمی دادند تدبیر این حرام نمکان شور بخت
بر صواب پند اشته حاجی محمد خان کوکے و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان
و خواجه جلال الدین محمود و جلبی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و
حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند و منعم خان
و جمعے کثیر از ملازمان عتبهٔ اخلاص را براه سال النگ تعین فرمودند و قراجه
و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعے که در ملازمت اقدس مانده بودند روز تا بچه
احوال قرین بادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران می فرستادند و پیوسته
با نیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی می رسانیدند که میرزا را درین
مرتبه جز نیت خدمت گاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست چون از اهل اخلاص
در ملازمت کمتر ماندند و هنگامهٔ اهل نفاق که در لباس عقیدت حیله پرداز بودند
گرم شد میرزا کامران که از شکوه بادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان
بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت از نفاق این گروه بے شکوه

آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب دره قبچاق که از نواح
غور بند است توجه نموده و پیش دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخت و
خود غول شد و مجموع مردم خود را دو توپ کرده روان شد نیمروزی که یکے از رعایای
آن حدود و از آمدن میرزا کامران و بد اندیشی او بمسامع جلال رسانیده قراچه
که سر فتنه و بد اندیشان بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم
گوش داشتن و برار اجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم آن
جماعت می شود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هر آئینه
چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیهٔ ملازمت متقاعد خواهد شد درین حرف
و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالی رسید سبحان الله
هنوز نفاق و ته دلی این ناموافقان تاریک درون بر مرآت باطن پرتو اشراق
نیفگنده در خاطر اقدس جز گمان نیک امرے دیگر خطور نکرده تا آنکه آمدن
مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعے که
همراه اند سوار شوند و خود بدولت پای همت در رکاب جلادت نهادند در اندک
فرصت معرکهٔ قتال گرم شد پیر محمد آخته که تشنه جگر زلال جانسپاری بود قدم
در دائرهٔ دار و گیر آورده چندان در جانستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد که در
سر این کار رفت دیگر میرزا قلی رخش ستیے را در میدان کارزار چنان جولان داد
که دمار از روزگار آن زمرهٔ بے دولت بر آورده در از دحام کشاکش و هجوم
گشاکش زخمے از اسپ جدا شد پسرش دوست محمد او را بکام دشمن نتوانست
دید بنصرتش دوید و در حیات پدر کار غنیم او را تمام ساخت و آن مقدار تردد
و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی گشت و حضرت جهانبانی سربلندی بر آورده
اندازه گاه سپاه موافق و مخالف می نمودند تا آنکه طرز گشتن ملازمان درگاه و
روان شدن ایشان توپ توپ جانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان
تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش

آمد سنان جانستان از سر قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند و فوج دشمن از هیبت آن بادشاه والا شکوه متفرق شده از گوشه تیری بر اسپ خاصه رسید و بیک بابای کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت آنحضرت برگشته نظر قهر پرواناختند و بهمان نگاه تیز دست از پا خطا کرد و مهتر سکاهے که بفرحت خان مشهور است آمده آن بے دولت را گریزاند میرزا نجات اسپ ابلقی که سوار بود بنظر اقدس در آورد و آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درین اثنا عبدالوهاب که از یساولان معتبر بود آمده شرح پیوستن امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت که وقت تاختن ست از ازل آزال چنین آمده که گاهے دلو مراد از زلال آمال مالا مال ست و گاهے از گردش چرخ دولابی تهی گشته روی بزیر شدن دارد آری تقدیر ازلی که منتظم سلسلهٔ درویشی و بادشاهی و مرتب دایرهٔ سفید و سیاهی ست بستگیها را کلید کشادگیها داشته و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است تا در ظلمت سرای شبهاے تاریک بگذرانند جهان افروزی خورشید عالم تاب ندانند تا لب تشنه سراب فیافی طلب نگردند لبیرابی چشمهٔ مقصود نرسیدند مصداق این حال و منطوق این مقال واقعه ایست که دریں روز بتاریخ احوال سعادت مآل حضرت جهانبانی شده آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرست را دران صوب فرستاده بودند متوجه شدند و عبدالوهاب و فرحت خان و محمد امین و سبدلخان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند بمحمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چنداولی کرده می آمده باشند و بواسطهٔ ضعف بسیاری تردد و آسیب زخم جیبه را از بالای والای خود بر آورده بسبدل خان سپردند او از ساده لوحی جیبهٔ خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روز سے شاه بداغ خان و تولک قوچین و مجنون قاقشال را که مجموع آن دو نفر بودند بچنداولی و خبرگیری کابل روان فرستادند

بغیراز تولک قوچین هیچ یکے بر نگشت داد دران روز بار از امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب قوربیگی سرفراز شد و جمعے از معتبران را طلب داشته کنگاش فرمودند حاجی محمد خان که غزنین جاگیر او بود و نفاق را پخته او دیگران در کانون دل می داشت رفتن قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نداشت و گروہے از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند و طائفهٔ از بهادران جان سپار فراخور پردلی و قوت شجاعت سخن کردند که امروز که میرزا کامران از بادهٔ درد آمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت ست و ما سعادت یافتهاے بارگاه جان سپاری و فدائیان عرصهٔ حقیقت گذاری در قدم حضرت مستقیم دیگر کدام روز بکار می آییم لائق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دارالملک کابل شویم امید واثق که بے رفتن بدخشان هم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعے کثیر از ترتیب یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده بود اعتماد برین رائے نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد شاه محمد برادر خود را بامردم خود درچنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد آنحضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند بهر وضعے که تواند رساند و بزبانی نیز پیغامهاے فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند و تا هنگامیکه مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله نماید هرچند مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را از خود درچنین وقتے جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این بے نباتان سپردن ست و صلاح کار بدخواهان مفسد بعمل آوردن و همه بر کنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران می فرستند و خود می خواهد که جاسوس درخانه فریب ده ساده لوحان عقیدت

شود آنحضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر
بجانب کهمرد عنان عزیمت معطوف داشتند اکثر مردم بے حقیقت از ملازمت
گرامی جدا شدند و جمعے که نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند
در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست بر میان وفاورزی بستند درین راه
بعد از سه روز کلانتران ایماق و تولکچی و سانقاچی که دران حدود توطن داشتند
از اسپ و گوسفند و انچه مقدور اینها بود پیش کش آوردند و درچنین وقت خدمت
شایسته بتقدیم رسانیدند و شب در نزدیک یورت آن مردم منزل اتفاق افتاد
و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میر سید علی
سبزواری رسید سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه
داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند آخرهای روز عمدهای کاروان
بسعادت تقبیل رکاب دولت سرفراز شدند درو داین وفود غیبی مقدمهٔ فتوحات
آسمانی شد سوداگران هوشمند عاقبت بین معاونت و امداد اینچنین والا حضرتی را
سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند و
آنحضرت این را از تائیدات ازلی دانسته بعضے از اسباب و اشیاء را بقیمت ده چهل
و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت
قسمت کردند و بخش هر کدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند و تتمه را بهمان
جماعه واگذاشتند که بطور خود هرجا که خواهند بفروشند روز دیگر کهمرد مورد موکب
اقبال شد طاهر محمد پسر میر خرد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت
شتافت اما از حستی که داشت یا از سامانے که نداشت و آداب ضیافت عرق شرمندگی
را از چهرهٔ عبودیت نتوانست پاک کرد و از آنجا شب در میان کنار آب بنگی نزول
دولت فرمودند و دران منزل از ان طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که اے
کاروانیان در میان شما هیچ خبر بادشاه ست چون آواز بسمع مقدس رسید فرمودند
که هیچ از ما خبر گوئید و از و بپرسید که توجه کسے و فرستادهٔ کیستی و در میان شما از

بادشاه بچه خبرست او جواب داد که من فرستادهٔ نظری سال الغم که بجهت تحقیق خبر
بادشاه فرستاده و در میان ما این خبر شهرت دارد که بادشاه زخمی از معرکه بر آمدند
دیگر کسے ایشان را ندید مردم میرزا کامران جیبه خاصه بادشاهی که دران روز پوشیده
بودند یافته پیش میرزا برده اند میرزا ازین واقعه خرمیها کرده و بزمها آراسته
حضرت اورا بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا می شناسی بعرض رسانید که
فرایزدی پوشیده نمی ماند گفته اند برو بنظری خبر خوش برسان و بگو که مستعد و آماده
باشد که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند
و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اوبخلجان فرود آمدند و درین منزل
میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرفراز گشت و
ازانجا باندراب مخیم سراوقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت
کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند و چون سخن باینجا
رسید پیشتر ازانکه حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده تسخیر کابل شوند گزارش
قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا بر آمدن آواز کابل که مقدمه جزای
کار اوست ناگزیر است تا تشنه لبان بادیه سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل
شود چون کارگران قضا و قدر بجهت تشئید مبانی دولت ابد پیوند بادشاهی و
تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادی در روش
غم از مکمن بطون بموقف ظهور آوردند و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جانسپار
متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از سنوح این امر غریب که در مخیله او
نگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق توپ توپ آمده می دیدند و آن معامله
نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سر وقت و خوش وقت گشته دست جفا بر
اهل وفا که کمال اعتصام بذروهٔ اخلاص بادشاهی داشتند کشاده و در همان محل
محاربه بابا سعید قراجه قرابخت را زخمی پیش میرزا آورد و میرزا نیک پیش آمده از
حقیقت حال و ذخامت مآل او پرسید جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن

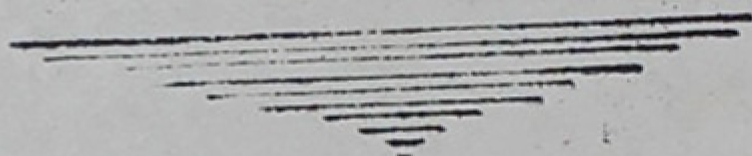
رساند آخر بتفقدات ناپائدار آن مکار بے وفا را تسلی داد و بعد ازان حسین قلی
سلطان مهردار که از مخلصان فدائی بود بابا دوست یساول و جمعے گرفته آوردند
و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد فرمود تا در حضور او
پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتنی و
حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود تا ابد باین سعادت سر بزم آرای مخلصان
عقیدت منش گشت و تاخچی بیگ را که از امرای معتبر چغتی در گروه اهل حقیقت
معدود بود آوردند بے ملاحظه او را به تیغ گذرانید بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده
حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از تنگدلی شگفته شده یسین دولت و
مقدم کوکه و جمعے را بتعاقب تعین کردند قاسم حسین سلطان که داد حرام نمکی و کوردلی
دران روز داده بود او ترس و وهم که منافقان نادرست را دامنگیر ست پناه بدامنهٔ کوه
برده ایستاد و از سراسیمگی نه روئے رفتن داشت و نه رای گریختن حسن صدر و
جمعے را فرستاده بدلاسا و مواسا آوردند و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران
فرود آمد و درینجا شخصے جبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیش میرزا آورده میرزا ازین آوردن
جبهٔ اندیشهاے تباه بے ته را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید و ازانجا
کوچ کرده کابل را محاصره نموده قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بود
در استحکام مبانی قلعداری اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعید کاذبه صدق نما
فریب می داد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نمی گسیخت
تا آنکه اراجیف جانکاه را درین میان شهرت داد و جبهٔ آنحضرت را فرستاده بعد
عهد و پیمان و حرف و حکایات فریب آمیز بازی داده قلعه را گرفت و آن نوبادهٔ
چمن کائنات و گلدستهٔ بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را که بروائح
اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر می بخشید و انوار خلافت ایزدی
از مرآت ناصیهٔ اقبالش می تافت از نا فهمیدگی و کوتاه بینی مقید ساخت
اما حمایت ایزدی که مقارن احوال آنحضرت هست برسم قدیم آن بصورت خرد بمعنی

بزرگ را از روی معنی در کنف حراست و از روی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهبانی می کرد میرزا کامران در دار الملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می نمود و میرزا عسکری را جوئے شاهی که اکنون سعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است جاگیر کرد این موضعے ست دلکشاد و برزخیست میان هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهاے هند و مبرا از ناخوشیهاے ولایت که منعم خان بنام اقدس منسوب گردانیده معمورهٔ والا گردانید و غزنین و آن حدود را بقراچه خان داد غور بند و آن نواحی با یسین دولت مقرر ساخت و همچنین مردم خود را جاگیر و علوفه تقسیم نمود و با ولیای دولت بادشاهی در مقام گرفت گیر شد خواجه سلطان و عمله دیوان را مقید ساخت و دست تطاول کشاده بزور و زجر از مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شده و پیوسته از توجه موکب بادشاهی اندیشه من بوده روزی بقرار و آرام نگذرانید و مدار مهمات بر قراچه قاسم میر بیوتات ماند و از راه ظلم و تعدی سامانی که سر بے سامانیها باشد بهم رسانید غافل ازین که۔ شعر

درم بزور ستان و زر بزینت ده
بناے عمر کنانند و بام نقر اندا ے

قریب سه ماه باین حال گزرانید تا آنکه طنطنه نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از سپاهی و زمیندار از هزاره و غیر آن فراهم آورده باستعداد تمام روان شد بابا جوجک و ملا سقائی را در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال از ناصیهٔ دولتش بمشابهٔ هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا جهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و نداشت

که ایزد جان بخش جان آفرین خجستگیهاے کونین را که در ذات اقدس ودیعت
سپرده برکات او بدوستان عاید است نه بر دشمنان کوران را از توتیا چه
فروغ چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیهٔ سوانح
قدسیه حضرت جهانبانی را برشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیر است + + + +



Don't be cruel to my friend

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date